

سپاروون

شماره اول سال اول
 پنجشنبه ۲۳ میزان ۱۳۴۶ هـ شمسی
 ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۷



آشناهای
 جدید

صفحه (۷۸)



بهینه های صمدیه
 صفحه (۱۶۶)



وقتی میگویند
 فکر نمیکنند

پینتی

بن و بنوا



تجارتی

بانک

پینتی تجاری بانک پول های شما را بصورت مطمئن حافظت و حراست نموده و تسریر
وارداتی و صادراتی تجار و موسسات را به شرایط سهل اجرا و بار جلالی اموال را نیز انجام
میدهد.

بهرقراری معاملات بانکی که با ۳۰ بانک معتبر دنیا که در قاره آسیا، اروپا،
امریکا و آفریقا موقعیت دارند داد و ستد اسعاری مشتریان خوشخوا در خارج کشور
بوجه احسن انجام میدهد. همچنان فرمایشات تبادل پول های تان از مرکز بولایات کشور
و بالعکس و نیز از یک ولایت دیگر در همه مرکز و نمایندگی های ولایات بانک به اسرع
وقت انجام میگردد.

پینتی تجاری بانک یگانه بانک است که در مقابل اخذ اجرت قلیل زیورات، اسناد
و اشیای قیمتی تانرا در سیف های محفوظ و مطمئن نگهداری مینماید.
شهری خانکه ها و نمایندگی های پینتی تجاری بانک که در نقاط مختلف شهر کابل
و ولایات موقعیت دارند آماده انجام هر نوع خدمات بانکی می باشند.

اگر می‌خواهید

هر خانوکه از اعلیٰ تا شام آگاه‌تر یابد

به محمد سباوون

مراجعه کنید

اعلیٰ
اعلیٰ
اعلیٰ

محمد سباوون

محمد سباوون

هر نوع اعلیٰ تجارتی و موسسات دولتی

انفکس، مختلط و خارجیه نشر می‌کنند

علاقتمندان می‌توانند ازین امکان استفاده کنند

کمبر : عمارت اتحادیه روزنامه‌نویسان

مقابر بوتیک کابل - تلفون ۲۴۹۱۶



شماره اول سال اول
پنجشنبه ۲۳ میزان ۱۳۶۶ ه ش
۱۵ اکتوبر ۱۹۸۷

سپاوون

عنوان نویسنده - مترجم صفحه

تلفون در افغانستان
صفحه ۱۰

● صفحات شعر
● فیه مافیه
زیر نظر لطیف پدram
مولانا جلال الدین بلخی

ادبیات

● قربان سرت ...
● ریچارد اشتراوس از
● نظر رومن رولان.
کا مله حبیب

موسیقی

● دوبنوکیسی
● باغ
● کبریت
● عبرانی
زیرین انخور
رهنورد زریاب
اکبر کرگر
ماکسیم گورکی

داستان

● پرنده های مهاجر
● شبانه عظمی دردورا هی
● اونی خواست آواره
● باشد
فاروق فردا
صدیق رهپو

سینما

● بیماری ایدس
● نبرد خراسانیان
● جنگ کمپیوتری
فرید عزیز
نیلاب رحیمی
سرور پورش

علمی، تاریخی

● صفحات طنز و فکا هی
● کشف شبکه بزرگ ...
● تلفون در افغانستان آصف معروف
زیر نظر جلال نورانی
بیرک احساس

گوناگون



جشن محملان

صفحه ۹



انخور گراسونه

صفحه ۸

سپاوون

نشریه اتحادیه ژورنالیستان ج. د. ا. ● مدیرمسئول ول ● ظا هرطنین

● زیر نظر هیئت تحریر: ● تلفون: ۲۴۹۳۵

● آرت وگرافیک ● سمیع مسعود ● بارق شفیع

● خطا ئی ● کبیرا مهر ● محمود حبیبی

● همکاران تخنیکي ● عبدالرزاق حلیمی ● رهنورد زریاب

● و سیماسازی ● لطیف ناظمی ● شفیق وجدان

● آدرس: ● اتحادیه ژورنالیستان ● کاظم آهنگ

بهای یک شماره ۱۵- افغانستان

آغاز نو



اینجا همه اهداف و وظایف مجله و بالنتیجه
کرکتر نشراتی ان را تعیین می کند .

طوریکه می دانیم جای چنین مجله یسی در
مطبوعات ما تاکنون خالی بود و است . انسان
امروز چون اب و هوا به اطلاع بیشتر و به آگاهی
بیشتر ضرورت دارد . ((سیاوون)) می تواند
در برآوردن این نیاز در مقیاس بزرگی عمل کند
و خواننده گان را در جریان گونه گون ترسین
مسایل قرار دهد .

کارمندان ((سیاوون)) بخوبی می توانند
در کار خود از تجربه غنی مطبوعات افغانی
طی تاریخ یک صد ساله . ان و تجارب مطبوعات
جهانی پیشرو استفاده کنند . هدف عمده
در اینجا عبارتست از ایجاد ان پل های رابطی
که مجله و خوانندگان را بهم نزدیک می سازد
و در این امر ما هیت فعالیت روشنگرانه . مجله
نهفته است .

نشر مجله . سیاوون با استقرار اوضاع صلح
امیز در کشور بیوند ناگسستی دارد . مبارزه
برای قطع جنگ و خونریزی را برای ایجاد
فضای آرامش و معشون در میان مردم ، در میان
خانواده های افغان باز می کند . ((سیاوون))
خود پدید می آید از این دوران و غنم سیری
از چنین مبارزه می تواند به شمار آید .

بگذار سخنان خوب از زوهارا بیدار کند
و جوانه های امید را بارور سازد . خوب
گفته اند که ((گرمای زندگی از کلام است)) و از
کلام خوب ، از سخنی که انسانها بدان محتاج
اند و این در زمان ما کلام و سخن صلح است .

مجله . سیاوون چون ره آورد مرحله
مصلحه ملی در افغانستان کار خود را از شعار
((آرامش به خانواده ها)) ، از این حقیقت که
لحظه عمل برای تعویض نعره توپ ها به زبان
تفاهم و اعتماد فرا رسیده است ، آغاز می کند
و این آغازی است نیک ، آغازی نو در راه پدید
که مردم تشنه . ان اند و کودکان سرود ان را
بر لب دارند .

نشرات مجله . سیاوون بهترین رسالت
خود را باید در ان ببیند که چگونه به تفاهم
میان مردم کمک کند . هر فرد ، هر ارگان
و هر نشریه . ما امروز باید از روی چنین
وظیفه بی فعالیت کنند . مجله . سیاوون یکی
از وسایل برای نیل به این هدف شریفانه
است .

پایل شلمی

رئیس اتحادیه ژورنالیستان

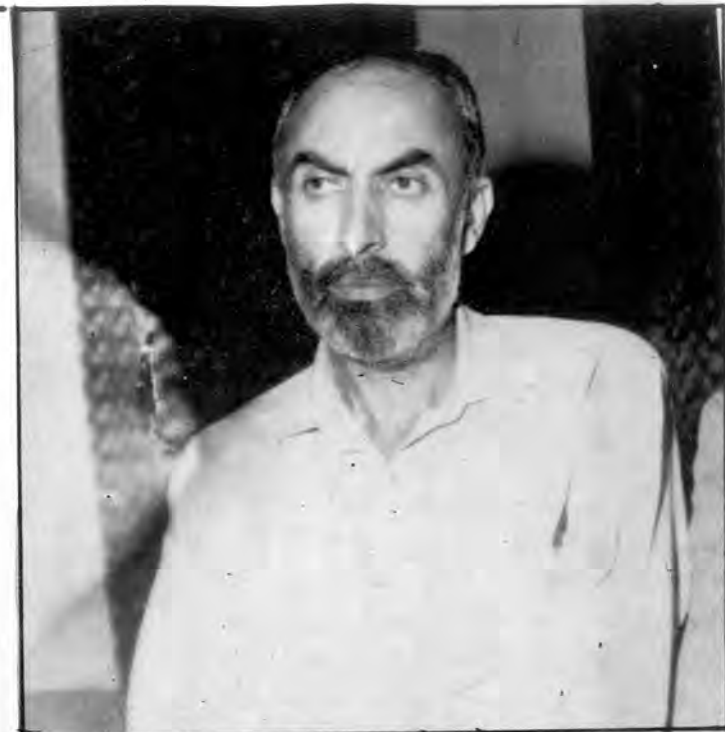
ج ۱۰

اینک ، ((سیاوون)) چون ستاره نوبی در افق
مطبوعات کشور ما به درخشش آغاز می کند .
آغاز نشرات این مجله را به کارمندان و خوانندگان
شاد باش می گویم و موفقیت دست اندر کاران ان
را در انجام وظایف شان خواهانیم .

((سیاوون)) مجله . نوبی ، ادبی ، اجتماعی
است که حلقه اساسی خواننده گان انرا
خانواده ها تشکیل خواهند داد . نشرات
مجله باید چنان تنظیم شود که خواسته ها
و تمایلات انتشار وسیع مردم را در نظر گرفته
و پاسخگوی نیاز های اطلاعاتی ، معلوماتی
انان در سطوح مختلف باشد .

اهداف مجله را در خطوط عام ان می توان
بدینگونه فورمول بندی کرد :

- نشر مطالبی که انعکاس دهند جهات
مختلف زندگی مردم باشد .
- انعکاس ستاردها و تحولات فرهنگی
و آشنا نمودن خوانندگان با ارضیه فرهنگی
کشور ما و جهان .
- بازتاب رویداد ها ، پدیده ها و آثار هنری
در همه شاخه ها و عرصه های ان .
- مجله همچنان بیانگر مسایل علمی بسود
و به گروه های خوانندگان یاری خواهد
رساند تا از دستاوردهای علم معاصر
آگاهی یابند .
- ((سیاوون)) با استفاده از تمام تجارب نشراتی
محلات عمومی در زمینه چاپ مطالب
جالب و خواندنی که در خدمت ارتقایی
سطح آگاهی و معلومات خوانندگان قسرا
خواهد داشت ، نقش خود را ادا خواهد نمود .



حاجی واصل عضو فعال شبکه بین المللی قاجاق

نکرد. بزودی به تعداد (۹۹) عدد بکس آن چادر برای طی مراحل گمرکی وارد میسر می شود. در بکس ها ظاهره میوه خشک (بادام) جایگزین گردیده بود و به آدرسی در شهر لندن ارسال می شد. ظاهره هیچگونه موردی که انسان عادی را به این بکس ها مشکوک سازد، به چشم نمی خورد. موظفین امنیتی در قسمت زیرین بکس ها خالیکاه می را یافتند که با مهارت خاصی تعداد آن دیده شده بود و در میان آن بسته های پروس شده (چرس) قرار داشت. مقدار مجموعی چرس که آماده

تعدادی از شرکای جرمنی اش دستگیر گردید. در جریان تحقیق و رسیدگی قضایا ثابت شد که صدیق اله جان و حاجی واصل در هم دستی با چارتن از شرکای خود به نام های مومند، محمدان، یارمحمد، عبدالمنان، محمدابراهیم، اصف سیمیان و چارتن دیگر که در کشور های هالند، انگلستان، کانادا، یانامه به سر می برند، همه در وجود یک شبکه بین المللی قاجاق مواد مخدره فعالیت می نمودند. آنان دوبار به خریداری چرس پروس شده با ترتیب مقدار چارسد کیلوگرام و پنجمد کیلوگرام به قیمت مبلغ (۸۰۰)

چالانی باخترافغان الوتنه بود. او باخذ رشوه های هنگفت با این شبکه معامله می نمود. داود منگل در مرتبه اول مقدار (۲۸۵) کیلوگرام چرس را که بداخل (۱۲) عدد بکس تحویل نام میوه خشک جایگزین گردید، در پرواز خط هوایی هند تنظیم نمود. او در این معامله از قاجاق بران مبلغ پانزده میلیون و دویست هزار افغانی بدست آورد. این مقدار چرس نخست به دهللی و از آنجا به استرمدام منتقل گردید. چارسد بود از آن جا بوسیله شرکت (ک. ل. م) به یانامه گسیل گردید. ولی اعضای شبکه امسال را از هنگکنگ شرکت در میوه های هوایی استرمدام بیرون کشیده و طی کیلو مبلغ (۱۲۰۰) دالر

روبل را بصورت غیر مجاز از دلالان اسعار در سرای شهزاده شهر کابل هر یک (من موهن سنگه) و (سورجیت سنگه) اخذ و بهای پرداخت رشوه به داود منگل و بوسیله عمل پرواز د باخترافغان الوتنه طور قاجاق به دوی انتقال داد. است. روبل یادشده در (دوی) به پول آن کشور تبادل گردید. سپس به دالر تمسیر شد. است. حاجی واصل در اعترافات اش گفت که داد که در برابر هر یکصد هزار روبل که به همکاری داود منگل و از طریق وی بوسیله بهی از صله پرواز باختر افغان الوتنه به دوی انتقال نمود مبلغ سه صد هزار افغانی به داود منگل پرداخته است. روبل مورد نظر توسط (سورجیت سنگه)



صدیق الله



داود منگل



من موهن



امیر گل بکس ساز قسمتی از



گشت یک شبکه بزرگ قاجاقبران در پاکستان

رپورتاژ از حبیب الله شاکیر، عترافات و محکمه علیه قاجاقبران موله مخدر و اسعار

در نیمه دوم سال ۱۳۶۵، ارگان های امنیتی کشور از موجودیت و فعالیت شبکه بی از قاجاقبران که مواد مخدر (چرس) را به همکاری عدی از کارمندان میدان هوایی بین المللی کابل به خیابار ارسال می کردند، اطلاعات بدست آورد. موارد مشکوک قضیه در میدان هوایی کابل دیده شد.

ارسال به لندن بود به (۵۰۷) کیلوگرام میرسد.

انکشاف بعدی قضیه:

هیات قضایی محکمه اختصاصی انتقالی کشور انکشاف بعدی قضیه را چنین توضیح می دهد: به تاریخ ۲۰ قوس سال ۱۳۶۵ حاجی صدیق اله جان تاجر هنگامیکه مقدار (۵۰۷) کیلوگرام چرس پروس شده را بداخل (۱۹) عدد بکس جاسازی نمود و برای اجرای امور گمرکی آنرا به میدان هوایی کابل انتقال داد. و مراحل گمرکی (۱۰) عدد بکس را طی نمود. بود، گرفتار گردید و همزمان با آن

کددار پاکستانی از آن کشور اقدام نمود و آنرا بوسیله موترهای لاری مربوط زرم الله و سمیع الله از طریق لندن کوی کابل انتقال و آن را در سرای مربوط زرم الله واقع در ریکه توت کابل جایگزین نمود. و بعداً آن را به منزل صدیق اله واقع قلعه فتح الله که در سیدل پنجاه هزار افغانی ماهانه به کرایه گرفته شده بود - منتقل ساخته و در بکس های آن چارسد که به همین منظور بوسیله امیر گل و محمد عمر بکس سازان تهیه دیده می شد، جایگزین نمودند. و از آن جا بوسیله پرواز های بین المللی به خارج از کشور فرستاده می شد. همکاری این شبکه در میدان هوایی بین المللی کابل به وسیله محمد داود منگل، ماسور پیکار

گزارش از: بزرگ احساس

در کشور که مواد ارسال شده بود میسرانند و در آن جا مواد به بازار عرضه می شد.

ساختمان بکس ها:

امیر گل و محمد عمر بکس سازان چار را می حاجی یعقوب مصارف خریداری مواد خام بکسها را از حاجی واصل در هانگکنگ میگردند.

(و من موهن سنگه) از سرای شهزاده، مکرهان و شهر نوتهمه و بدسترس حاجی واصل گذاشته شده بود.

چرا از طریق کابل؟

اعترافات محکومین نمایانگر آن است که آنان مواد مخدر را در پاکستان تهیه نمودند، از آن جا بکابل انتقال و از طریق میدان هوایی کابل به خارج ارسال می کردند. زیرا به گفته آنها مصارف ارسال مواد مخدر از طریق پاکستان گران بوده و موظفین امنیتی و گمرکی آنجا در برابر هر کیلو چرس در حدود هشتالی نه هزار کد ار رشوه مطالبه می نمایند. از اینرو قاجاقبران، کابل را برای این منظور انتخاب کردند.

افشای یک قضیه دیگر:

جریان تحقیق واضح ساخت که علاوه بر قاجاق مواد مخدر حاجی واصل مبلغ پنجمد هزار

نحطی بی باهشندان

قربان سرت گردم



جمعیت بطرف مکرونون راهش را باز کرد . همه چشم ها بطرفش برگشتند تصور کردند مادر داماد برایشان میخواند ولی او میخواست بالاتر و برارزتر از بیت جیزی برایشان بشنوند . او شمرده شمرده به حاضرین محفل گفت :

در اوایل برای همصنفانش آواز میخواند . محفل عروسی به لحظات اخیر خود نزدیک میشد . انگشتان خوانند تازه بروی پرده های آرمونیه آهنک ((آهنسته برو)) را تنظیم میکرد که زن مسنی از میان



((آواز خوان در محفل عروسی ما حق السزحه خود را به عروس و داماد بخشید)) و سپس اظهار سپاسگداری مینماید و به اینگونه از هنرمند مردمی یاد مینماید . حاضرین محفل برای هنرمند کف زدند ، از ته دل کف زدند و انوقت قلب هنرمند از خوشی لبریز شد ، تنش داغ شد ، چهره اش رنگ گرفت ، رنگ خوب بودن ، با مردم بودن و از مردم بودن و فیض کاریزی مظهریک خواننده خوب و مردمی است . مردم خودشان او را از خود دانسته اند . چندین سال است که صدای فیض کاریزی با سرودهای محلی اثر آرزوی امواج رادیو و تلویزیون در فضا با می گسترده و گوش جان علاتمندان آوازش را نواز سمید هد . (بقیه در صفحه ۵۳)

آیا می دانید؟



نامه پستان

چرا کیوتر سمبول صلح است؟

کیوتر چرا سمبول صلح است ؟ وقتی خواستم در این باره پاسخ تهیه کنم به این موارد که کیوتر در گذشته های زندگی انسان ها چه نقش داشته ، دقیق شدم . زمانیکه انسانها روزی زندگی ابتدایی را سپری می نمودند و آن وقت ها سیستم پست و نامه رسانی امروزی وجود نداشت احوال و پیام های شان را بسوسپله کیوتران نامه بر به قریه ها و روستا های همدیگر فرستادند این کیوترا را کسی شکار نمیکرد ، در منازل خویش برای این کیوتران خانه های مخصوص می ساختند . در سال ها بعد از اسلام چنین عقایدی نیز نزد مردم وجود دارد که کیوتر پرند معصوم و نکرکده است ، یعنی آنها به عبادت مشغول اند و کشتن و شکار نمودن آنها را از این لحاظ مکروه دانسته میشود .

په و بناوود د پروو پوه لگبت جور کړی و . د اکټ مټ هغسی جنت وچه په ابرانو د خدان - دوستانو ته وعده کړی وه . (نمرود) زما خپلې لند مملت و غوښت ترخود پوخل دپاره دا جنت ووینی . خوماده ته حتی دژدې کېدو مملت هم ورکړې . نو هغه وخت می زړه د پېرې و سواوا احساس می وکړې چه پېر بد بخت انسان و . لکه فقط پوه لوښت یی دخپل جور کړی جنت سره فاصله درلوده خو ماسا حتی واخېسته .

ورکړې . هو :

هغه وخت چه ماد (نمرود) ساا خېسته زړه می د پېرې و سو . دا لکه چه هغه وخت چه ماد (نمرود) دمرگ فرمان ترلاسه کړی نو ژر می خپل کارونه پیل کړل . دا هغه وخت وچه (نمرود) خپل لمان ته د خلمی په سر جنت جوړ کړی و . هغه پېر د لروده چه د لومړی لخل دپاره خپل جنت ووینی . د داجنت د پېر و پېشار و انسانانو

دمرگ د فرشتی زړه هم لکه لکه د سادا خېسته وخت کبسی دمرگ په محکومولو بانسوی سولی . په مذهبی کسولې رافلسی چه دمرگ د فرشتی نه چاپوښته وکړه . تاچه دومره خلک دژوند غخه بی برخې کړی دی اباداسی شویدی چه دچا د سادا خېسته وخت کبسی دی زړه پرچاسوی و . فرشتی غوښی فکر وکړی او بهاسی جواب

نیمگی

لارهای

چشم‌پوشی مخمران



بوهنتون گام می گذارند. هنوز چند قدمی نرفته اند که دوستی اشائی و هم صنفی با هم روبرو می شوند. گویی پس از سال ها به هم رسیده اند. دست ها را می فشارند و بوسه های پر حرارت رد و بدل میشوند. قصه های روزهای رخصتی طولانی است ولی در تالار - ادیتوریم، همه منتظر اند. همه آرام و با دقت به صحبت های سخنران گوش میدهند. صحبت ها کوتاه است و در مورد -
 ضوع واحد ((آغاز سمستر تازه (درسی)) می چرخد. همه به گرمی کف میزنند و از سالون، در محیط باز و سرسبز، برای خود جایز می کنند.

سرود و پایکوبی:
 محوطه سرسبز مملو از جمعیت است. صد ها دختر و سرروی سبزه ها نشسته اند. هر لحظه بر تعداد آنان افزون میگردد. آوازخوان جوانی از پوهنظفسی ((هنر ها)) می خواند. موزیک شاد بردل ها ره بازی می کند تنی چند از پسران جوان در وسط سبزه ها به رقص و پایکوبی میپردازند و دیگران کف میزنند. جوانان محصل بدینگونه آغاز سمستر جدید را برپا می کنند. اما، برای سمستر درسی جدید چگونه می اندیشند؟
 بقیه در ۷۳

عنعنه شایسته ای مبدل گشته است. روز نخستین درس را - محصلان با مراسم ویژه و باشکوه می آغاز مینمایند. در سمستر جدید بوهنتون نیز این رسم به جا گردید.
تجارت و مباحث:
 جوانان محصل با سیماها ی شاد، لبان شگفته از لبخند در لباس های تمیز به محوطه

سکوت چندین هفته پس بوهنتون در هم شکست. خیابان های کم عرض بوهنتون، پس از یکماه و اندی باز هم مملو از دختران و پسران جوان است. آنان پس از تعطیلات تابستانی، شاد و سر حال سمستر جدید را آغاز کردند. راه اندازی جشنواره سرور و شادی در آغاز هر سمستر درسی در بوهنتون، اکنون به

اسرار غنور و روغن های



چای سبز
 در جهان حاضر استفاده از چای سبز غلیظ برای معالجه زخم معده، زخمهای روده های خورد و بزرگ و همچنین برای زخمهای جلد مشوره داده میشود. چای سبز - داروی ارگانیزم است.
 اینست نسخه تهیه چای سبز:
 معده مرچ سیاه و عسل: به تناسب هر قاشق چای خشک (به اندازه) دو قاشق عسل و آرد دانه مرچ سیاه (کوبیده شده) را مخلوط نمود، بعد از درج اینک جوس داده شود. اکثر دانشندان چای سبز غلیظ را وسیله خوبی برای تداوی مسمومیت می دانند.

چای سیاه
 خا خرات چای از ۴۷۰۰ سال قبل موجود است. چای و نوشیدن آن را به جهانیان چینی ها آموختند.
 چای دارای کالری ۲۵ مرتبه بیشتر از دانه گندم می باشد. بهمین ترتیب مواد بیشتر البومین در آن نهفته است.
 در استان چای رابه مناسبه نوشابه تسکین دهنده حالات روانی میدانستند چای غلیظه همراي بوره و شیر برای تداوی مسمومیت های الکولی بکار میبرد.
 چای گرم مخلوط با لیمو مرچ سیاه، داروی خوبی برای رفع سرما خوردگی می باشد.

هلو! هلو!

تلفون در افغانستان

● نخستین تلفون (۸۳) سال قبل در کشور نصب شد
● اکنون (۳۲۰۰۰) تلفون در کشور وجود دارد



حکایتی وجود دارد که باری یکی از تلفون‌ها را بخاطر آنکه برق رفته بود لت و کوب کردند، انگار که او بایسد با همه جا در ارتباط باشد ولو اگر آنجا اخذ و ماسکین تلفون هم نباشد.

در زمان سلطنت شاه امان‌الله نیز دستگاه سوچبورگ پنجاه لاین وارد گردید و در عمارت پسته خانه در تعمیر سابقه پشتنی تجارتی بانک در جوار شاد و شمشیر (ع) به کار افتاد که در سال ۱۳۰۸ سوچبورگ صد لاین در کابل نصب شد و مخابره کابل و ولایات نیز برقرار گردید. همینگونه سوچبورگ‌های جدید نصب می شد و شبکه تلفون گرام توسعه می یافت.

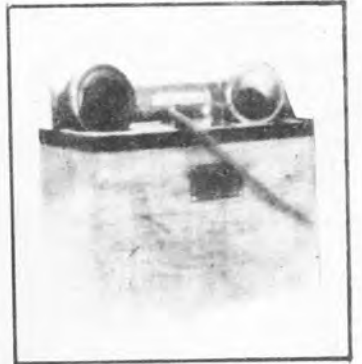
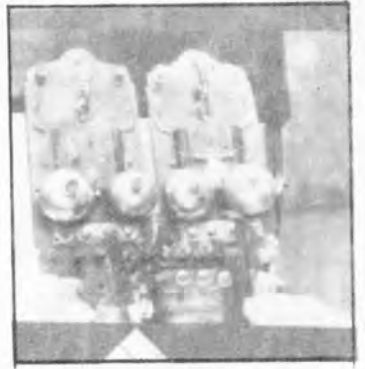
همین است: بلی بفرمایید! ولی دقیقاً نمیدانم که نخستین بار در کشور ما تلفون با کدام کلمات افتتاح گردید. تلفون در کشور ما بار نخست در شهر کابل در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله در ۲۷۷ معرفی شد سوچبورگ نوع لوکل بطری (بطری محلی) به ظرفیت ۲۰ لاین در برج شمالی ارگ نصب گردید. قصه‌ها و خاطره‌های استفاده از تلفون برای بار نخست بسیار جالب است، متأسفانه تلفونی‌های آن زمان در قید حیات نیستند اما معلوم آنست که برای بسیار سالها تلفون همچنان در جهان وسیده اعجاب انگیزی بودند کشور ما نیز یه و غریب و عجیبی به شمار می آمد و تخنیکران یا تلفونی‌ها آدم‌های جیب‌تر که میتوانند ((لین))

بدهند، لین‌ها را وصل نموده و زمینه صحبت دو نفر را فراهم سازند و بدینگونه

نوشته آصف معروف

« هلو! هلو! مستر واتسن لطفاً اینجا بیاید » این کلمات را گراهام بل امریکایی یک قرن قبل توسط فرستنده آواز از فاصله دور (تلفون) که خود مخترع آنست بزبان آورد. بدینگونه تلفون بدید آمد امروز توسط میلیون‌ها دستگاه فرستنده و آخذ این کلمات تکرار میشوند و تلفون بیکی از ضروریات مهم مردم جهان مبدل گردیده است. تلفون یعنی صحبت نمودن از دور، فاصله‌ها را کوتاه ساخته و انسان درین کره بزرگ زمینی دران واحد میتواند از شرق به غرب و از زمین تا هوا و اعماق زمین صدايش را برساند و متقابلاً پاسخ بگیرد.

بلی بفرمایید (ما نخستین کلمه‌راکه در تلفون بکار میبریم



صداها را می‌تشنوی؟



ساحات و محلات و ولايات هرات
مزارشريف، دستگاہ هاي
اتومات تيلفون نصب و به کار
افتاد .

در سال هاي ۱۳۴۳ و
۱۳۴۴ اولين مخابرات بين
کابل - جلال آباد و تورخم
و کابل - پشاور و کابل کند هار
کويته تامين گرديد .

در ۱۳۴۸ براي اولين بار
شهران کابل به تيلفونهاي
سکه انداز در فرجه ها آشنا
شدند اين تيلفونها ضرورت
روزمره مردم را مرفوع ميگردد .
پس از اين نمونه تيلفونها در
هرات و بلخ نيز نصب شد .

در سالهاي اول، استفاده
از تيلفون اشکالات خاصي
داشته است در یکی از مجله
هاي ((بريد)) که نشرات
بقية در صفحه ۷۲

در سال ۱۳۳۳ اقدام گرديد
تا دستگاہ بزرگ به ظرفيت
۹ هزار لين از کمپني زيمنس
جرمني خريداري شود . تيلفون
هاي زيمنس در خانه هاي
مختلف شهر کابل راه يافت
آنهايکه تيلفون داشتند
در نظر ساير مردم ، شهريان
استثنائي بودند که چنين
وسيله اعجاب انگيز را در خانه
هايشان نصب نموده بودند .
در سال ۱۳۵۰ بود که در
شهر کند هار به کمک و همکاري
کشور چکوسلواکيا سوچيورد
۱۵۰۰ لين نصب شد .

در شهر کابل در سال
۱۳۴۳ دستگاہ ۲۰۰۰ لين در
شير شاه مينه در ۱۳۴۷ سه
هزار لين در شهر نو، در ۱۳۴۸
سه هزار لين براي دستگاہ
مرکزي و همينطور براي ساير

باغ بابر

د بابر په باغ کسې چسې
د کابل ښار د ښکلو او شنسو
سپل ښارونو څخه گڼل کېږي
او پورې وروستيو وختونو کې
د پخوا په شان د کابل د ښار
پانو شور او زوزه برزبات ليدل
کېږي ، يو مرمري او ښايسته
جومات ليدل کېږي ، چسې
د (شهاب الدين محمد شاه
جهان) دوخت د آبادي پياوړتيا
گار او ښکارندوي دي .

له نن نه څه ناڅه
(۳۵۰) کاله دمخه د شاه
جهان په امر د هغه نيکه
د قبر څخه په يوه تپه پورې
کې ، د باغ په جگه ښايسته
پوډ يړ ښکلې جومات جوړ
شويدي ، د گنبد د پاسه
د مرمريو تيزو وڅلور مناري د څسې
خواته ، او نورې څلور مناري
د شا خواته په پيره ښايسته
او ښکلې بڼه ښې جوړې .
شويدي چې انځورونه او د ښارو
تالونو لیکي د مغلو دوخت
د معماري د هنر ذوق او فخر .
نگوالی ښکاره کوي .
د جومات د ودانۍ د منځني
رواق د پاسه ، د تيزو لسه
پاسه لیکه پدي معماري وخت
د شاه جهان دوران په
کوته کوي . ولی زموږ ښاريان
ډوي يادگاري جومات او ښکلې
ښايسته په ښه تلو او پاکي کسې
په ليريه پاملرنه کوي .
وچيز غوال



در حاشیه تاریخ

۱۶۶-۱۹۸ هـ) مياشده. (۷)
ميازيڼ جنبش شعوبيه براي
اينکه مفاخر خود را بروي اعراب
متعصب دوره اموي کشيد ، با شند
بيشتر از گذشته خود سخــن
ميرانند و غناي ادبي و فرهنگي
خويش را تيار ميا داند و ميگو-
شيدند که سنن فرهنگي و پيشينه
تاريخي خويش را بالاتر از اعراب
نشان دهند ، به همين منظور
بود که دست به ترجمه منظوم
و منشور اثار دوره هاي پيش از
اسلام زدند و از غناي فرهنگي
و آزادي و ازاد هگي خويش دفاع
کردند . جنبش شعوبيه مدت
سه قرن متوالی را در بر گرفت
تا روزگاريکه د سرزمينهاي خلا-
فت شرقي دولت هاي مستقل
وتوانمند عرض وجود کرد . اي-
جنبش به کار خود ادامه ميا د (۸)
قيام شعوبيه را ميتوان قيام ادبي
و اجتماعي خواند .
پقيه در صفحه ۲۲

• مساعد ميکړد . قيام هاومصيانگري
هاي خراساني در محصولات فکري
و ثمرات تخيلي سخنوران و اندیشه
مندان خراسان تيار ميکړد و حتی
اعرابيکه جداي زير نفوذ اندیشه
خراساني بودند از توهين و تحقير
فرماندهان بي غور اعراب زمان
امويان خود داري نکردند چنانکه
داستان يزيد بن مرفع شاعر
عرب با عباد بن زياد و برادرش
عبید الله بن زياد سخت
معروف است .
به روايت طبري سرود کودکان
بلخ که درست سيزده قرن قبل از
امروز يعني در سال ۱۱۰۸ (۵۰۸ هـ)
اسد بن عبدالله قسري را از ختلان
به استهزا گرفتند . و در کوي و بوزن
اين عدا را ظنين انداز کردند :
از ختلان آمدید
بروتباه آمدید
آباد و باز آمدید
خشک و نزار آمدید
اين سرود را نخستين سنگ

رت بسته بحيث برده بدر بار
امويان در دمشق و عراق می -
فرستادند و ايشان را در دود -
مان هاي اشراف عرب به کارهاي
شاق و کمر شکن می گماشتند
و اغلب اين ازادگان ، بردگي
را بر خود ننگين تلقی کرد ما ست
به عصيان مي زدند و خواجه خود
را می کشتند ، که مثال روشن
چنين کشتن ها را ميتوان از خلال
تاريخ و اسناد بوفرت يافت
چون کشته شدن سعيد بن
عثمان (رض) و امثال انسان
جوړوستم امويان بر موالبي
از يکطرف و جياول و غارتگردي
بضاعت مادي و در آمد هاي
اقتصادی خراسان از جانب
ديگر و همچنان خار مایه پندا -
شتن ثمرات فکري و نتايج علمی
اندیشه مندان و دانش داران
خراسان از جانب ديگر زمينه را
براي جنبشهاي در خراسان

عمر ابن عبد العزيز معروف به
عمر ثاني) جنبش شعوبيه قوام
پيداکړد و نيرو گرفت . شدت
عمل اعراب در برابر مردمان غير
عرب در زمان امويان تا انجا رسيد
بود که ايشان را موالی ميناميدند
موالی در نزد اعراب هيچ نوع
امتيازي نداشت . حتی حقوق
نداشت که در صورت حاضر بودن
يك عرب اگر بدو هم مي بود بر -
اسب خود سوار شود ، ازدواج
با دختران عرب گناهی بود کبيره
و نابخشودنی . خشم هارون الر-
شيد بر جعفر برمکی بخاطر
وعلتش با عباسه از همين ريشه
اب ميخورد . شيوه حکومت داري
امويان بر مبناي تفوق دادن عرب
بر عجم و سياست نژادي پيريزي
شده بود . ازادگان خراسان را
حکام اموي توأم با بردگان ترک
از اطراف و اکناف خراسان و ماورا
شهرگرد آوردند در زنجير اس -

نظام اجتماعی و سياسی ان روزگار
بود . ضعف روز افزون دولت
ساسانی به انارشى گري و فساد -
داليم غير مرکزي نيرو مي داند
و همين وضع سبب پيريزي اعراب
شد .
نخستين عصيانگر قرن اول
هجري که پرچم ازاد خواهی و
ازادگی را بر فراز سرزمين
خراسان بر افراشت قارن هراتی
بود . قارن از قيام کنندگان نيرو -
مندی شمرده ميشود ، طبري
نيروي اورامی ستايد و از وي به
نيکی ياد ميکند . گرچه جنبش
قارن دير يان بود و به سرعت
ورشکست شد ، ليکن در گوشه
کردن يك امر و ان فروکش نکردن
عصيان خراسانيان در برابر
اشغالگران ، موثر واقع گرديد .
در اثر خود بينی ها و کوتاه
نگري هاي امويان (با ستشاي
دوره درخشان خلافت حضرت
نگاهی به جنبشهاي ازادي
خواهی در خراسان .
خراسانيان ، ازادگان
رزمند و از رزمندگان ازاد و در سر -
زمينهاي خلافت شرقي بحساب
ميروند . فاتحين عرب مي دانستند
که با سارت کشانيدن خراسانيان
د شوازي هاي زيادي را در امر
حکومت داري و فرمانروائی با خود
همراه دارد . از انرو امور خراسان
را بيشتر طرف توجه قرار دادند .
فرماندهان خردمند و لشکريان
ورزيد را هميشه براي حفظ
امنيت خراسان توظيف ميکردند
فاتحين عرب به تعقيب بر د
کرد اخيرين شاه ساسانی بسال
۲۱ هجري به قيادت (حنيف
بن قيس وارد خراسان شدند)
حنف مسير خود را تا بلخ تعقيب
کرد . اما کار جدي را از پيش
برد و نتوانست . اين پيشرفتهاي
چشمگير ناشی از بي شيرازه گي

خود به چرت و خيال خواهد
رفت و اگر بجنبد خيمازي
کشان باشخصر هلو ي خويش
سرگوشی خواهد کرد ، و منظر
پايان سخنان خواهد شد
بود . . . من نمونه ارايه
کردم تو بايد با جنبه جملات
صحبت کسي .
ترجمه : طاهر شگيالي

نوشتن آن ، در خانه ، جایی
که تو در آن آرامش ، آرامشی
که توبه آن اشد ضرورت داري
و بدون توجه به نوزدانت ،
آباد مکی ميگيري ، و به درستی
ميدانی که پايان ان چسه
خواهد بود و آن جملات را -
چنان در يک يگر آميخته اي
که شنوند بي صبرانه در جاي

که هنوز همه حضور دارند .
اگر شنوائستی و توصيه
د و ستانمی رانی پدي و يارو
داري بهر صورتی ازاد صحبت
کسي . پخراز شيه سو
سخنرانان حرفوي ما ، از -
اعضاي پارلمان بيروي کن .
آيا توباري صحبت آنها را
شنيد اي ؟ آنها حتی

است که بيانسيه ات را از
روي کاغذ بخوانی . اين کار
مطمئن تر و وي خطر تير
است و از جاني موجب خوشی
و مسرت شونده گان می شود
وقتي سخنران هر بار پس از
خواندن يك چهار جمله
هر انسان به سالون نظر
می افکند تا مطمئن شود

خوب ضرور است ، داري :
خطاب بلند بالا ، آفازي
پيش از آغاز ، اعلام موضوع
صحبت و صفتك (مختصراً)
... بد ينگونه تو قلب و گوش
شنونده را بدست آورد . اي .
ازاد صحبت مکن ، اين کار
تاثير ناراحت کننده بهی
بر شنونده گان دارد . بهتر

از آغاز ، آغاز مکن ، بلکه
۳۰ كيلومتر قبل از آغاز (تقريباً)
چنين (« خانها و آقا يون ! »
پيش از آنکه در باره موضوع
امشب صحبت کنم ، اجازه
دهيد خود را بشما مختصراً »
...
در ايد جملات شمو
آنچه که براي يك سخنرائی

به يك سخنران

نويسنده آلمانی : کورت فوخلسکی

مولانا جلال الدین بلخی

از ادبیات کلاسیک



بادیان کشتی وجود مرد ، اعتقاد است .
چون بادیان باشد ، باد ، وی ربه جایی عظیم
برد . و چون بادیان نباشد ، سخن باد باشد .

یکی در ستاره نظری کند و راه می برد .
هیچ ستاره سخن من گوید باوی ؟ نور ، الیه
مجرد آن که در ستاره نظری کند ، راه را از -
بیراهه می داند و به منزل می رسد .

گفت : ((مادر را چرا کشتی ؟))
گفت : ((چیزی دیدم که لایق نبود .))
گفت : ((آن بیگانه را می بایست کشتن .))
گفت : ((هر روز یکی را کتم ؟))

سخن ما ، از آبادانی و امن می آید .

بعضی باشند که سلام دهند و از سلام
ایشان بوی دود آید . و بعضی باشند که سلام
دهند و از سلام ایشان بوی مشک آید . ایمن
کسی دریابد که او را مشامی باشد .

طلب آدمی آن باشد که چیزی نیافتد -
طلب کند و شب و روز در جستجوی آن باشد . طلب
از برای چیزی نوری است که نیافته است .

کلام همچون آفتاب است . همه آدمیان گرم
وزنده از او اند .

برکه گفت که : ((من برشدم))
برکه سخن نمی گوید . معنیش این است که
اگر برکه را زبان بودی در این حال چنین گفتی .

خاطرت خوش است و چون است زیرا که
خاطر ، عزیز چیزی است . همچون دام است .
دام می باید که درست باشد تا صید گیرد . اگر
ناخوش باشد ، دام دریده باشد ، به کاری
نیاید .

آدمی ، درین عالم ، برای کاری آمده است .

درد است که آدمی را رهبر است در هر
کاری که هست . تا او را درد آن کار و هوس و عشق
آن کار در درون نخیزد ، او قصد آن کار نکند
و آن کاری درد او را میسر نشود .

بادی که در سرای بوزد ، گوشه قالی
برگیرد ، اضطرابی و جنبشی در گلیمها پدید
آرد . خسرو خاشاک را بر هوا برد ، آب حوض را
زره زره گرداند ، درختان و شاخها و برگها را
در رقصارد . این همه احوال ، گوناگون می
نماید . اما از روی حقیقت یک چیز است . زهرا
جنبیدن همه از یک باد است .

انچه از اوستی رنجی ، از خود می رنجی .

آدمی بیاید که او را دریاها بس نکتند ، و آدمی
باشد که او را قطره ای بس باشد .

آدمی را خواهی که شناسی ، او را در سخن
ار . از سخن او ، او را بدانی .

بچه در صحرا به مادر گفت که : ((مرا در شب
تاریک ، سیاهی هول ، مانند دیو ، روی می

نماید و عظیم می ترسم .))

مادر گفت : ((مترس . چون آن صورت را ببینی
دلیر بروی حمله کن . پیدا شود که خیال است .))
گفت : ((ای مادر ! اگر آن سیاه را مادرش
چنین وصیت کرده باشد ، من چه کنم ؟))

حق ، یکی است و راه ، یکی است . سخن
دو چون باشد .

من بیند آن خیالم که حق ، آنجا باشد
و بیزارم از آن حقیقت که حق ، آنجا نباشد .



((فیه مافیه)) نام کتاب
منشور مولانا جلال الدین محمد
شاعر و فرزانه و عارف نامدار
قرن هشتم است که به سال
۶۰۴ زاده شد و به سال ۶۲۲ در
گذشت . دو اثر منظم مولوی -
مثنوی و دیوان غزلیات شمس -
در نزد همگان شناخته تر
است .
کتاب ((فیه مافیه)) را
فرزند مولانا ، بهاء الدین ولد ،
از گفتارهای تعلیمی پدرش
فراهم آورده است .
به قصد آشنایی خوانندگان
فصل نامه با آثار شعری و نشری
ادب فارسی ، بخشهایی از این
کتاب را برگزیده ایم .

انځورگرانو ته



دغه راز په ۱۳۵۸ کال کې په کابل پوهنتون کې د کورنیو انځورگرانو او طراحانو په گډ تدارتون کې گډون درلود. میرمن شکورولې له ۱۹۴۵ کال څخه تر اوسه پورې زیات ویاړونه ترلاسه کړي دي چې د کابل جشن د بین المللي جایزې، د بین الاسیایي (پورتیت نندا) رتوان بین المللي جایزې، د فرانسې د پیداکوژیک انستیتوت د لومړي جایزې، دروم دموز-اټیک د بین المللي جایزې، د گین شومیر جایزې د نوي د شخړو د هنر او کلتور تالار د رئیس هیئت د غړیتوب ویاړ، د پلا-لیزه د تالار د غړیتوب ویاړ، په توگه او همدارنگه په روان کال کې د ۲۰۰۷ د فرانسې د پیاوړتیا کارمندان لقب له ویاړ څخه عبارت دی.

څه چې خپلې تابلوګانې په دوه ډوله معرفي کوي: لومړی ډول یې طبیعت او پورتیتونو انځورونه دي چې مخکې له مخکې څخه فن او تخیل ته اړه لري د مودل او پورتیت ته مخکې انځوریزې • بقیه در صفحه ۵۳

دا د ۲۰۰۷ د هنر مندانو اتحادیې د میرمن سیمون شکورولې د زیزید او ویاړ ویاړ کالیزې په ویاړ د دې بیاوړې هنرمند پیاوړتیاو انځورګري تابلو-ګانې نندارې ته وړاندې کړي، پدې نندارتون کې له هغې سره د خبرو اتراشنای ویاړ له نژدې څخه راپه برخه شواو د هغې د ژوند کیسه مسی د هغه له خپلې ژبې واورید.

د میرمن شکورولې د آثارو په نندارتون کې

میرمن سیمون شکورولې په ۱۹۱۷ کال کې په پاریس کې په روښانکوه او منو دوسته کورنۍ کې زیزیدې ده. پهلې لومړنۍ زده کړې یې په پاریس او ورسره پسې په مون پهلې کې د پینا-گورژ په څانګه کې سرته ورسولې. هغې له هماغه کوچنیوالي څخه د انځورګرۍ له هنر سره زیاته مینه درلوده. په نازکو ګوتولو پیرزیا او د ستاینې پاریولې استعداد موجوده څکه نه یوازې وړولې شو (اتله ګروند شومیر) ته د انځورګرۍ استا دانوته اړه پیداکې او د انځورګرۍ د هنر رازونه په غږ سره زده کړي. لومړنۍ لامل یې اثار

په ۱۹۴۲ کال کې د مون پهلې په نندارتون کې نندارې ته وړې - اندې شول او د انځورګرۍ د هنر د مینه والو له خوا له زیاتوالي ستاینې او تشویق سره مخامخ شول.

میرمن سیمون لکه چې د ژوند د ۲۶ پسرلي ترمنځ له ویاړ څخه ۱۹۴۳ کال کې خپل میړه شکورولې سره افغانستان ته راغله او د کابل د زاپه ښار د عا-شقان و عارفان په یوه کوشه کې یې استوګنه غوره کړه. هغه دخپل میړه په نندارې په پیره له موده کې زموږ د نیواد د خلولو لوغونې فرهنگ اوغلی دود ونوسره اشنا شوه.

کابل او د افغانستان د هنر ویاړ - ونو د ښکلی او زړه راښکونکي طبیعت او زموږ د خلکو د عادی ژوند ته د بیلابیلو برخو څخه په خاصه توګه او سلیقي سره په خپلو تابلوګانې کې انځور کړي.

د هغې انځورونه د ۲۰۰۷ څخه په زیاتو هنرمندو نندارتونونو (فرانسې، ترکیه، هند، چین، بلجاریه، شوروی اتحاد، ایټالیا، انګلستان او بلژیک) کې نندارې ته وړاندې شوي او تر ۱۹۸۲ کال پورې یې په هر کال کې څه ناڅه دوولسې تابلو-ګانې نندارې ته وړې - ندې شوي دي.



گزارش از :

فاروق فردا



پرزده

های مهاجر



فلم پرند های مهاجر بطور ۳۵ میلی متری رنگی تهیه شد است.
 دایرکتور فلم انجنیر لطیف ونویسنده سناریو انجنیر لطیف و سرور انوری.
 در نقشها: اسد العارام ناصر ولی تلاش همایون پائیز و حبیب زرگی و صبور طوفان و نعمت پارش عادل و ادیم و خورشید.

داستانی . برای تماشا و کاندید فلم هابه کانکور هیئت های ژوری انتخاب میشوند و در نتیجه هفتاد فلم به کانکور کاندید میشود . فلم های کاندید شده به بار دیگر مورد ارزیابی قرار میگیرد . بیست و پنج آن حق اشتراک در مسابقه را پیدا می کند . از جمله فلم پرند های مهاجر از کارکرد های انجنیر لطیف . پرند هگان مهاجر مورد استقبال گرم هیئت ژوری قرار می گیرد . و برای آن در شمار هفت فلم داستانی پرند هگان کاندید بین المللی جای داد میشود .

پرند ه های مهاجر یاد ریافت جایزه انجمن دوستی خلق های شوروی پاکستان های خارجی و دیپلم افتخاری را برای سینمای کشور ما کسب میکند . از انجنیر لطیف کارگردان و پرند ه کشور در مورد

میگیرند . در شمار این سینماگران و ژورنالیستان ، آفرینشگران سینمای افغانی نیز یاد ستاورد مشخرد و نوبن خود اشتراک داشته . که مینیم جسی آرزی داشته و جی معانی در شمار دایرکتورنش ها .

تاریخ ۴ جولای سال ۱۹۸۷ نستیوال آغاز میشود و مسکو فلم های جدیدی را از در و در جهان در سه بخش به نمایش میگذارد . فلم های کودکان ، فلم های مستند و فلم های

مسکو ، شور همیشه کسی خود را دارد . یک هزار و شصت چهره جدید ام از زن و مرد از یکصد و شش کشور جهان نظریه شمار سایر مهمانان و مسافران که در مسکو اقامت گیرد . اند مصروفیت ویژه یی دارند . اینها مهمان نه ، بلکه سینماگران و ژورنالیستان اشتراک کنند و یا اعضای نستیوال اند که انرید ه های هنری را تماشا میکنند و در بین انها بهترین ها را به گزینش

این فلم که آن هم یکی از ساخته های اوست می پرسیم . محترم لطیف مصروفیتی دارد و نمیتواند با ما به صحبت بنشیند . نشاء نوشته ای را از خانه میز اشمی کشد به ما میهد و میگوید :

اینرا بخوانید اگر از هم سوالی داشتید ، حاضر جواب بگویم .
نوشته یا سخگویی اکثر سوالات ما بود . نویسنده مقاله الیبد لمنتقد روز نامه ایزوستیا فلم را با دید کامل نگریسته و در مورد آن نوشته است :

شاید اولین باری است که در سینمای افغانستان چنین فلم کامله دراماتیک و با خشم ولی در عین حال مهیج و شاعرانه ساخته شده باشد . فلم با شور و حقیقت حکایتگر جنگ خونین برادر - کشی است . کارگردان (عبداللطیف) خواست است از دنیای درون تهرمانان و تپها رویداد های زندگی نامه آنها ، تصویرگلی و شرایط مردم افغانستان را به پرده بکشد .

فلم پرند ه های مهاجر با تاکتیک های هنری دقیق کار شده در رابطه به استعداد کارگردان بخاطری قضاوت میکنم که او آنچه را در زنده گی دیده است توانسته هنرمندانه پیاده کند . کارگردان قضا را با واقعیت عینی به مانسان می دهد . جنگ داخلی از خانه نورگل دهقان راه خود را تا اخیر تغییر نمی دهد . نواب پسر بزرگ قوماندان ضد انقلاب است . زرین همانند پدر در جهت دولت قسرار میگیرد . جنگ نمیتواند مانع زنده گی و سد را خواسته های مردم گردد . چنانچه

نوانست مانع عروسی زرین و خاتول زیبا گردد . روز عروسی آخرین روز خوشبختی آنهاست که زرین با ضرب گلوله دشمن شهید میشود . به اساس عنعنه بیوه شهید مجبور است عزین برادر دیگر شود . نورگل مجبور است خانم پسرش را برای پسر بزرگ اش به آنسوی مرز (پاکستان) ببرد . راه دشوار و پر از خطر است . جنگ طولانی در مسیر راه برای شان طاقت فرماست . نورگل آنجا در کمپ مهاجرین زندگی فلاکتبار و دور از انسانیت را میبیند . دور از عدالت تلخیها را مزه میکند و تصمیم میگیرد آنجا بماند و مردم بلا کشید . را آگاه بسازد . او این کار را میکند و واقعیت هارا آنچه هست بیان میکند .

گروه های مخالف در میان خود شان سازگاری ندارد . با همدیگر در افتیده اند و با تیراندازی بی مفهوم همدیگر را از بین میبرند . در یکی از این گروه ها نواب شرکت دارد که می جنگد . این صحنه جنگ یکی از قویترین صحنه های فلم بشمار میرود که با تاکتیک خاص جنگی

صحنه آرای گردیده است . در اخیر منظره ای طبیعی پس از جنگ است که کمره بالا می رود و به کوه ها میلغزد . گمان می رود که قطه دوتن در تمام زمین زند مانده اند . یکی گنگه و دیگری نواب . آنها دقیق بعد دیگر نگاه می کند . اینجا برداشت عالی سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان مطرح میشود که ارتباط مستقیم به سرنوشت مردم افغانستان دارد .

فلم در شرایط فوق العاده در شوار در منطقه ای لوگر فلم برداری شده است و نام سمبولیک (پرند ه های مهاجر) انتخاب گردیده ، به ایمان اینکه آنها بر میگردند .

این کار اول کارگردان نیست . در جشنواره های قبلی در تاشکند و مسکونلمهای ، نزارو سمور سر باز ، اوبا موفقیت نمایش یافتند . همراه با « مهاجر » این فلمها تاریخچه انقلاب ثور و مبارزه ای مردم افغانستان را به خاطر خوشبختی - علق و عدالت در سرزمین اعلی و گرامی شان میسازد

پرنده های مهاجر

دربان آینده افغان فلم

فهمیده کاری پرمخ تللی دی . دی . دی فلم داپرکتور فقیر نبی ، اوسانرست پی بشیر و گردی . اودافغان فلم خلاند . خیری لکه سلام سلگی ، قادر فرخ اوجا محمد حب دی یکی برخه لری باید وویل شی چی دافلم تور اوسپین دی .
● لوتوونکی (فارگران) هغه هنری رنگه فلم دی چی سی . ۹۰ فیصده کاری بشپش شوی دی اودا پارسین فلم موسیقی ای لری . چی داپرکتوری عباس شعبان دی . اوتکی . هنرمندان لکه سلیمان علم رحمت اله قدری اونور یکی برخه لری .

په پردی بشکاره کولوته تبار دی . سیدوزیر دی فلم داپرکتوریه حیث دنده توره کریده . اوفلم اخیستل پی فاروق سعیدی غار . اخیستی و . دی فلم هنرمندان پیژندل شوی خیری لکه خورشید یاسین خموش ، اوشمس عبادی ، دی .
● کلایند (محاصره) یونسوی رنگه فلم دی چی تقریباً ۹۰

● لومپی فلم چی غوار و تاسی ته پی درو بیژنوهغه خوک له چاسره (کی باکی) سو میزنی .
● دافلم چی پولنی هنری رنگه غلهدی کاری دسل په سلو کی بشپش شوی . دی فلم سعاریست اوداپرکتور سید وزیر اوفلم اخیستونکی فاروق سعیدی . اودافغان فلم تکره لوپخان لکه کریم نایل ماستمدی ، کریم تلوی اوسبورغونان یکی برخه لری .
● دیزیدنی ورخ (روز تولد) غده لند هنری رنگه فلم دی چی دی فلم کار هم سل په سلوکی بشپش شوی چی دی سلما



زرین زنجور په ۱۲۳۰ کال
کې د ننگرهار ولایت د مومند
د ری په ولسوالۍ کې زېږل وي .
د ننگرهار په زده کړه کسري
او د کابل پوهنتون د ادبیات
او پښتني علومو د ژورنالیزم له
خانګی څخه خلاص شوی دی .

د خپل ښوونځي په درسونو کې له
خپلو کتابونو، قلمونو، پښتو او
لکنيو سره یوځه مصروف کې .
ماته ام لیسې ونه
ماتری خان هسی په غځه
اودغه تیرکې .
پریده ما پریده بل
شی لیکم . لیسې به کوم بل وخت
درته وکم
خو غځه نور هم راپسی شله
شو .
پوه لیسې به راته کی
پوه لیسې

اوغځه په منډه خواب راتی .
— ښه ، ښه ، لیسې راته ونه .
ماله خانه سره بیا هم د لیسې
په باب فکرونې . همدانن سملر
می کوم پروستی اثر چی لوستی وه
د غځه د لیسې پولندیزمی ورته
پیل کې . دیوه لوستلی نندار لیک
لیسې می ورته راپیل . نور می
هیڅ یادته رانغلل . زما سوچ
چی لږ وځنډید ، نو غځه بیا
غږ کې .
— وایه لکه !



د زرین انځور لیکنه

دوی پښتو کیسې

اوما لیسې ورته پیل کې .
په پخوا وختونو کې بیا چا و .
غځه پر خپلو خلکو بزمه کولې .
غځه په خپله ټوله پاچمې لیسې
اعلان کې و چی ټول خلک باید
په کېدو . ما ی وئ مده مره شپه
زما له خلکو څخه پوتن هم وز یو .
زه به غځه شپه ډوډی ونه خوړم
د اخر به په مرغان کی خوره شوی
وه . پاچاهم رښتیا پیل . تل به
می د خپلو خلکو وښتنه کوله . غځه
چی به له مری خوانه باوری شو
چی اوس نو څوک وز ی نه دی پا .
تی ، بیا به یی خپله ډوډی خوړله
بیا بیا هم غځه مجینه په پنځه
وشوله
ما چی د خپل زوی خواته
ونتل نو غځه لکه چی لیسې د زړه
په غوږ وناوړی . ټول غوږ غوږ
شوی و . له غځه څخه می
وښتلی .
— پوه شوی ؟
غځه خواب راتی .
— هو ، پوشوم . بیا څنگه
وشول ؟
ما بېرته لیسې ورته پیل کې .
— نو غځه ما بیا داسی
په پښه وشوه چی پاچاهه چا خبره

زده پوه شوم چی نور د غځه له
لاسه څه نه شم لیکلی . خپل
لاغذ ونه می راپیل . لږ قلمی
بند کې او غځه ته می وویل .
— ښه نو وایه څه خبره ده ؟
اود غځه لکه چی زما د لاغذو
نور راتولید و زې راپیل شوی وئ
په سپه سینه یی راته وویل .
— ووايه لکه . لیسې راته
ماتری وښتلی .
— څنگه لیسې ؟
غځه په پېر راته وویل .
— لیسې ، لیسې څنگه وئ ؟
ما غوښتل چی خبره بیا هم یو
خوا بل خوا وایم .
— راجه اوس نوری خبری و .
لږ و . غځه پرون په لوڅه کی چا
چنگونه سره لږی وو ؟
خو غځه له مانه هم غوښتل و
راته یی وویل .
— نه ، ته اول لیسې راته ونه .
زه مجبور شوم او غځه ته می
لیسې راواخیستله .
— لوستی خود پیری دی . دا
لیسې لیکم .
د اخر به نه وه ، لکه چی ما
په زور پوه لوبه خبره په خوله کی لوی

بشپړه لږی وای . مابه په شونډو
کی نوری ، خندا ورته وکړی . او بیا
به می سپر لاغذ ورتپت کې او بیا
ته به می د قلم په څو څو لږ پیل
وکړی .
نن هم خبره همداسی وه .
غوښتل می چی څه ولیکم . پوه
نوی لیسې می پری زې راوریدلی
وه . غوښتل می چی پیل یی لږم .
لاغذ اول قلم می راواخیستل او خپلی
کوټی ته لاړم . لیکل می شروع کړل
لیسې می پیل کې . په زړه کی
می گرځیدل چی که خدای وکړی
اوشه ډیره شپه څوک رانه شی نو
دابه څومره مزه وکړی . زه په
خپله لیسې ولیکم . بشپړه به یی
لږم . ما لا څو لږی نه وئ لیکلی
چی پر رابیرته شو . زمانې در .
ژوغور خید . ما پیل چی لیسې بیا
پاتی شوه . زمانو کی کوټی ته را .
ننووت . غځه د ښوونځی په دوهم
ټولگی کی واود ووه شوخ و چی
غځه به لکه زما څنگ ته راغی
نوزه به مجبور شوم چی خپل قلم
لږم او خپل لاغذ ونه اوتابونه
وتړم . ځکه چی لکه لکه به یی
هیڅ نارته نه پرېښودم . پخوا
خپه می هیڅ نه شو تر کی لولی .
خواوس به می الا هیلی وخت

بیا هم په څه لیکلوا خته وم .
غوښتل می چه پوه لیسې ولیکم .
د لیسې له پاره می پوه نوی پښه
پیدا کړی وه . زمانه فکوک کی چی
به تل لوبی لوبی موضوع ، نوی
پښی غزولی وکړی نو بیا به دی
سوچ کی شوم چی د لیکلو وخت یی
په بېرته پیدا کړم . خان به می
یوازې لږ . قلم اولاغذ به می را .
واخیست اود قلم په څو څو لږی
می پیل وکړی . ما چی به څه لیکل
نوبیا به می هیچاته هم فکونمو .
لکه چی به می په څه لیکلو سر
تپت لږی وواو کوم څوک به راغی
نور غځه چی به یی راباندی
غږ نه وکړی ، مابه خپل سر له
لاغذ څخه نه پورته کاوه . دکوم یو
خوبه آخر زې هم تنگ شو .
— پریده بابا ! لیکه اولیکه ،
آخر څه ؟
اوجابه لایه کی وویل .
— آخر به دی ستوگی درې ند
لږی !
خوما به هماغسی الا لیکل .
ځکه چی مابه د کیسې له پاره کو
نوی پښه پیدا کړی وه او بیا د
لیکلی می وای . بیا د لیسې می
۱۸ سبا وون

کشف یک شبکه بزرگ . . .

(بقیه از صفحه ۷)

آنسان بکس‌ها را طوری ساختند که یکی آن نسبت به دیگری کوچکتر بوده و بکس کوچک به سهولت در بکس کلان جا جا می‌شد و ظاهراً یک بکس بنظر میرسید. ارتفاع بکس کلان پنجاه سانتی متر و یکس خورد ۴۰ سانتی متر بود و در خالیکا‌هی که در میان هردو بکس ایجاد میگردد، جرس پیوسته شده، با مهارت خاصی جا جا می‌شد و لبه‌های بکس کلان بالای بکس خورد با وسایل مخصوص که از پاکستان به همین منظور تهیه شده بود، (پرس) گردیده و آثار شک و تردید را از بین میبرد.

حاکمه‌علنی

قاچاقبران و شرکای جرمی آنان طی یک محاکمه‌علنی که با شرکت عدّه کثیری از شهریان کابل تحت نظر هیئت قضایی با صلاحیت محکمه اختصاصی انقلابی، ۱۰ د ۱۰ ه ایر شد، صریحاً به تمام جرایم خویش و عضویت در شبکه بین‌المللی قاچاق اعتراف کردند. در نتیجه، هیئت قضایی محکمه اختصاصی انقلابی در مورد هر یک از محکومین چنین فیصله صادر نمود:

۱- حاجی واصل : بنا بر اثبات موارد ذیل : عضویت در یک شبکه بین‌المللی قاچاق مواد مخدر و اسعار. خریداری مقادیر ۴۰۰ ۵۰۰ کیلوگرام جرس پیوسته شده از پاکستان و انتقال آن به کابل. قاچاق ۲۸۵ کیلوگرام جرس به خارج از کشور از طریق میدان هوایی کابل. پرداخت یک میلیون و دو صد هزار افغانی رشوه به داود منگل و وعدّه پرداخت یک میلیون و چار

صد هزار افغانی دیگر به موحد. قاچاق پنجمصد هزار روبل از کابل به دوسوی و در بدل آن پرس. پرداخت سه صد هزار افغانی به داود منگل و ششصد هزار افغانی به عمده پرواز باختر. افغان الوتنه به مدت (۱۲) سال حبس محکوم گردید و علاوه بر آن بخاطر قاچاق معادل پنجمصد هزار روبل و پرداخت دو میلیون و دو صد هزار افغانی رشوه به داود منگل از سهمیه وی و سهم وی از فروش مقدار ۳۸۵ کیلوگرام جرس مکلف به پرداخت ۶۶ میلیون (۸۸۷۲۵۰۰) افغانی بعد از آن عامه نیز گردید.

۲- صدیق الله جان

بنا بر موارد ذیل : عضویت در شبکه بین‌المللی قاچاقبران مواد مخدر و اسعار. نعیه دوباره جرس از پاکستان و انتقال وی به کابل و انتقال ۳۸۵ کیلوگرام جرس بطور قاچاق به خارج از کشور. به کرایه گرفتن یک در بند حویلی در شهر نو جهت آمادّه نمودن مواد قاچاق برای ارسال به خارج از کشور. استخدام امیرگل و محمد عمر بکس سازان و نعیه ۳۴ عدد بکس مخصوص بنظر قاچاق مواد مخدر. حاجی نمودن مقادیر ۳۸۵ ۵۰۷ کیلوگرام جرس در بکسها. پرداخت مبلغ شش صد هزار افغانی در مرتبه اول و وعدّه پرداخت ۷۰۰ هزار افغانی در مرتبه دوم سهم خویش به داود منگل. طی نمودن مراحل گمرکی ده عدد بکس از جمله ۹ عدد بکس ملو از مواد مخدر زیر نام میوه خشک برای صادر نمودن به خارج از طریق میدان هوایی کابل.

و گرفتاری بالفعل وی هنگام ارتکاب جرم، محکوم به مدت ۱۲ سال حبس و پرداخت ۵۲ میلیون و ۹۸۷۲۵۰۰ افغانی به دارایی عامه گردید. همچنان یکمرداد و موثر نیوتای مودل ۱۹۸۱ اداری نمبر پلیت (۲۷۸۵۹) وی که بحیث وسیله ارتکاب جرایم از آن استفاده میگردد و مقدار ۵۰۷ ۲۸۵ کیلوگرام جرس که از بکس‌ها و منزل موحد بدست آمد، همراه با سایر وسایل جرمی و مقداری از مشروبات الکولی وی مصادره گردید و نیز مبلغ پنج میلیون و ۵۲۱۹۵۰۰ افغانی که از درک وجوه نقدی شامل حواله‌های غیر قانونی که بنظر مصادف و مخارج شبکه از پاکستان مواعدت نموده بود از وی ضبط گردید.

۳- محمد داود منگل

بنا بر موارد ذیل :

تفاهم با حاجی واصل در قاچاق پنجمصد هزار روبل به دوسوی و در بدل آن اخذ مبلغ ۳۰۰ هزار افغانی رشوه برای خود و شش صد هزار افغانی برای عمده پرواز باختر. همکاری مستقیم در قاچاق ۳۸۵ کیلوگرام جرس به خارج از کشور و در بدل آن اخذ یک میلیون و دو صد هزار افغانی رشوه از حاجی واصل و صدیق الله جان. وعدّه اخذ یک میلیون و چار صد هزار افغانی رشوه از افراد متذکره در بدل ارسال ۱۹ عدد بکس دیگر ملو از جرس، محکوم به ده سال حبس و پرداخت سه میلیون و شش صد هزار افغانی به دارایی عامه گردید.

۴- امیرگل و محمد عمر حبیبی

سازان :

بنا بر موارد ذیل :

پاسخ مثبت به خواست قاچاق بران بخاطر ساختن ۳۴ عدد بکس بصورت دو لایه و حاجی سازی مقادیر ۲۸۵ و ۵۰۷ کیلوگرام جرس در داخل بکس‌ها. اخذ مبلغ (۱۳۶۰۰۰) افغانی از قاچاقبران در بدل نعیه بکس‌ها.

عدم دادن اطلاع به ارگان‌های امنیتی از فعالیت قاچاق بران، هر یک به مدت سه سال حبس محکوم گردید و مکلف به پرداخت ۱۳۶۰۰۰ افغانی که در نتیجه ساختن وسایل جرمی بدست آورده اند به دارایی عامه گردیدند.

۵- من موحد سنگه و سوسر

حیت سنگه :

بنا بر موارد ذیل :

استفاده غیر قانونی از جواز دلالی اسعار.

۶- نعیه مقدار (۵۰۰) هزار

روبل برای قاچاقبران در خارج از مرکز دلالی خویش و معامله مخفی با قاچاقبران، هر یک محکوم به مدت پنج سال حبس و مکلف به پرداخت دوازده میلیون افغانی به دارایی عامه شدند.

۷- محافظ :

بنا بر شرکت در حمل نقل

انتقال بکس‌ها و حاجی سازی مواد مخدر در آن‌ها به مدت پنج سال حبس محکوم گردید.

۸- باز محمد (سرایدار) :

بخاطر شرکت در حاجی سازی و مخفی نمودن مقادیر زیاد شده مواد مخدر در سرای واقع یک توت و عدم دادن اطلاع در زمینه به مراجع امنیتی به مدت پنج سال حبس محکوم گردید.

۹- گل احمد کارنشیلی

گمرک میدان هوایی کابل :

بنا بر زمینه سازی قاچاق

مواد مخدر در مرتبه اول و اخذ مبلغ یکصد و پنجاه هزار افغانی رشوه در بدل معامله انجام شده محکوم به هشت سال حبس و علاوه بر مصادره یکصد و پنجاه هزار افغانی وجه رشوه مکلف به تادیه مبلغ سه صد هزار افغانی به دارایی عامه گردید.

۱۰- بدینگونه شبکه بین‌المللی

قاچاقبران مواد مخدر و اسعار در کشور کشف و اعضای شبکه محکوم به مجازات گردیدند. حکم قطعی و نهایی محکمه به آنان ابلاغ گردید.



۷۵۰ سال از ایجاد
شهر برلین میگذرد . پایتخت
جمهوری دموکراتیک آلمان که
از ویرانه های جنگ جهانی دوم
بزرگ خاسته سالگرد خود را با
زیبائی خاصی برگزار نمود .
زمانی در اینجا ، در ساحل
دریای شپرید و گروه شهر
نشین در دو قسمت نامهای
کلن و برلین به هم میزبستند .
که در سال ۱۷۰۹ تحت نام
واحد برلین به هم پیوستند .



الایوم شهرها

منظری از شهر زیبای برلین



از اول تا پنجم ماه جون سال جاری عیسوی کنفرانس بین المللی مبارزه علیه مرض عدم کفایه معافیت اکتسابی (ایدس) در امریکا دایر شد. در این کنفرانس شش هزار نماینده از موسسات طبی جهان شرکت داشتند. در شمار نمایندگان رئیس آکادمی علوم طبی اتحاد شوروی نیز شرکت داشت که ما خواننده گان را در جریان صحبت وی با خبرنگار روزنامه آیزوویستیا قرار می دهیم.

مترجم: فرید عزیز

بیماری ایدس

وشتناکترین بیماری قرن بیستم

● تا سال ۱۹۹۰ یک میلیون انسان به مرض ایدس مبتلا خواهد شد و ویروس آن به ده میلیون انسان سرایت خواهد نمود.

پاسخ:

وضع به سرعت تمام حتی ساعت در تغییر است. ببینید شما ارقامی را نام بردید ۱۰ این ارقام در آغاز کنفرانس گفته شده بود. اما تا همین لحظه ای که ما و شما صحبت میکنیم در کره زمین تقریباً بیش از ۵۶ هزار نفر مصاب به ویروس سندرم عدم کفایه معافیت اکتسابی ثبت اسناد رسمی شده اند. در حدود ۷۰ فیصد مبتلایان این مرض مردند. اندک علما حدس میزنند که شیوع اعظمی مرض در سطح جهانی در سالهای ۹۱-۱۹۹۰ تبارز خواهد نمود. در این زمان تعداد مبتلایان به ایدس

مرض به یک میلیون نفر خواهد رسید و ویروس آن اقلاً بر بیش از ۱۰ میلیون نفر سرایت میکند. نصف مبتلایان به مرض میمیرند. امریکایی ها محاسبه نمودند که ایدس سالانه مبلغ ۶۶ میلیارد دلار به کشورشان خساره خواهد رسانید.

قراریکه ملاحظه میکنید تهدید از ناحیه این مرض بصورت عینی وجود دارد و اتحاد شوروی با وجود برودت سایبریائی از این مرض در امان مانده نمیتواند. بخصوص که ابعاد عینی تهدید

و هم برای ناپلئون یتنوع مضمر (ووشتناک است) اما رواج علیه رسمی گویای آنست که در اتحاد شوروی ۳۲ نفر مصاب به ویروس ایدس اند که صرف دو نفر آن اتباع شوروی میباشند. اما در صورتیکه تعداد مرض های مبتلا به ایدس در مرض به (۵۰) هزار نفر میرسد در صورتیکه ایدس مرض مزمن (۱۰۵) کشور جهان را قطع کرد. ایسا اما رتوق یعنی ۳۲ نفر که از جمله ۲ نفران اهل شوروی اند میتواند آرام کننده باشد؟ خطر همینسی پیشرفت و شیوع مرض از چه قرار است؟ آیا ممکن است جلوتوسعه ایدس را هم در کشور ما و هم در جهان توسط یخبندان و برودت گرفت؟ آیا میشود از این طریق توفیق حاصل نمود؟ یقیناً منظورم یخبندان روسی نه بلکه نیروی علم و طبابت عملی است.

پاسخ و ای یوکروفسکی رئیس آکادمی علم طبی اتحاد شوروی، مدیر انستیتوت مرکزی علمی، تحقیقاتی ایدس یمولوژی به پرسش های کیم سمیرنوف خبرنگار «ایزویستیا»:

پرسش: ولاد یمیر ایوانویچ! اینک شما بعد از شرکت در کنفرانس بین المللی مبارزه علیه اعراض عدم کفایه معافیت اکتسابی (ایدس) منعقد و واشنگتن برگشته اید. همین حالا عقاید عمومی در کشور ما از مغموم کننده ترین و هیجان انگیزترین نشرات تا اظهار عقاید خوشبینانه و امیدوار کننده حاوی نظریات مستنبی بر امکان پذیر توسعه سریع این مرض حتی یکی

از شعراي معروف چنین مینویسند: (برودت هم برای ایدس

ان مورد دلچسبی فوق العاده کنفرانس که از اول تا پنجم ماه جون ادامه داشت قرار گرفت. شش هزار نماینده در حدود یک هزار بیانیه، ارقام غیر قابل تصور برای کنفرانس های علمی چند دهه اخیر است. گنجایش همه مطالب مطروحه کنفرانس در تفکر و تعمق بخشیدن ان هنوز از تصور دور است. اما بعضی نتیجه گیری های عمده و اساسی امکان دارد.

نخست هرگاه قبلاً تصور میشد که واکنسین ضد ایدس را زود میتوان بدست آورد مگر در کنفرانس نسبت به این مسئله یسعی نمود. یابد بینی دقیق تبارز نمود. شور و علاقه بر مراتب تقلیل یافت. دوم: امید واریهان نسبت به نتایج مشخص در مبارزه با این مرض مبدل به تقنینی و تعمیل بلا وقفه و بیلا انحراف آن در عمل گردید.

پرسش: هیات نماینده گان ما با چه دست آورد هائی به کنفرانس رفت و با چه اسناد و مدارکی برگشت؟ آیا امروز علم در مبارزه علیه این مرض چه چیزی پیش خواهد کشید و چه پیشبینی ها و وقایه را عرضه خواهد نمود؟

پاسخ
 علمای شوروی بر علاوہ معلومات
 راجع به وضع مرض در اتحاد شوروی
 دو گزارش نیز با خود برده بودند.
 گزارشها درباره ((ترکیب
 پیتید های پروتینی ویروس هاسل
 ایدس)) و ((ساختمانهای ماورای
 ویروس ایدس)) به کفرانس
 ارائه نمودند .

گزارشها مورد تأیید کفرانس
 قرار گرفت . اما طبعاً اطلاعات
 هیجان انگیز میتوانست مورد توجه
 بیشتر قرار گیرد ، که چنیسن
 اطلاعات وجود نداشت . اینک به
 جواب سوال شما میرد انم :
 علم در مورد چه پیشکش میکند؟
 همه از علم فقط اطلاعات هیجان
 انگیز انتظار دارند . مگر واکسین

نیست که فوراً سبب آه و آفسوس
 و نومیدي میگردد . بلی نومیدي ،
 بدون اینکه ذخیره کافی معلومات
 راجع به ایدس در نظر گرفته شود .
 ایمن یا کدام کسسی
 از همسلکان من در کدام لابراتوار
 جهان میتوانیم حکم کنیم که ایدس
 شکست میخورد ؟ تصور میکنم که
 این مطلب منطقاً از واقعیات

یا فاکتھای چون پیروزی نیروس
 های مشترک طبابت جهانسی
 بر چیچک و سایر امراض ساری
 ناشی میگردد . امانه خیر ، امروز
 من اخلاقاً حق اظهار چنیسن
 حرفی راندام . با آنکه یقیناً من
 مانند هرکسی دیگری ازرو و امید
 واری اینرا دارم که علم در این باره
 به فکری خواهد رسید .

پرسش :

راجع به علل بروز ایدس
 نظریات مختلف است . خواهسی
 نخواهی مثلاً چنیسن نظری به
 مخیده انسان خطور میکند که
 عمده ترین علامه مرض از دست
 رفتن خصوصیات دفاعی معانیت
 ارگانیزم انسان است . معلوم است
 که ایدس مرض ساری است عامل ان
 هم ویروس بخصوصی است . آیا
 تنزیل معانیت در وجود بشریت
 بصورت عموم سبب انتشار هر چه
 وسیعتر مرض نمیکرد ؟ ممکن است
 این امر مربوط به اختلال توازن
 ایکولوژیک بیو سفیر باشد : ارگا
 نیزم انسان توان تطابق با تغییرات
 روز افزون و سریع محیط ماحول خود
 را ندارد . بر علاوه ادویه قوی
 و جدید تاثیراتی را بالای ارگانیزم
 وارد میسازد که قبلاً سیستم
 معانیت این وظیفه را انجام میداد
 (طبعاً تا حدود معین) . آیا
 جقدر این تطابق درست است ؟

پاسخ :

اینکه برهم خوردن محیط
 ماحول سبب تضعیف معانیت
 میگردد ، حرفیست کاملاً بجا .
 امانه این ونه ادویه قوی با ایدس
 با مرض ساری که ناشی از ویروس
 است ارتباطی ندارد . این مساله
 را میتوان دقیقاً تثبیت شده
 شمرد ، با آنکه اگر فاکتھای علمی
 را در نظر بگیریم علل نشئات ان تا
 حال انقدر وضاحت ندارد . ایدس
 انقدر مرض جدی و دراماتیک و حش
 تراویک است که باید فقط و فقط
 فاکتھای موثق و نتایج دقیق
 و از موندن شده تحقیقات را اساس
 قرار داد .

(بقیه در صفحه ۳۰)





MILKING SCORPIONS

هیچگاه می بر آدما حمله نمی کنند .

با وجود این ، گزنده گان و گزدم ها موارد استفاده - شانرا دارند . زهر آنها بسیار گران بها تر از زهر مارها (یک گرام تا بیست هزار روبل معادل یک میلیون و چارصد هزار افغانی قیمت دارد) برای استحصال ادویه - واکسن ها و سپرم است .
" اما شما چگونه زهر آنها را

از پشت جدار سیوی شیشه ی گزدم سپاه بزرگ به نظر میرسید . یک گرام آرد در بین ظرف شیشه کمانداخته شده بود . گزدم قربانی را پذیرفته و در حال وهوای یک جزه غذا به خوردن آن مشغول بود . اما چنین ضیافتی استثنایی نبود در سبوهای متعدد دیگر که بعلوی هم قرار داشتند ، گزنده گان در هر یک بصورت فردی جشن سوری برپا کرده بودند . آنها گزدم های سپاه و زرد ، عنکبوت های کارا کورت و ایتل ها بودند . بطور کلی در آنجا شانزده هزار انسان خزند و گان وجود داشت .

این مخلوقات یک تنفر شعوری و غریزی را در آدما برانگیخته و بسیاری از آنها را در مراحمی پایه می مانند ازند ولی اگر آدما و با حیوانات توسط آنها گزیده میشوند معمولاً بخاطر بی توجهی خود آنهاست . روهرفته گزند گان

بدست میاورید ؟) من پرسیدم . امر فام در آلماتا باتیم گفت : ((بسیار ساده است . هشت هزار از این گزدم ها با یک دویار دوشیده شوند))

یک سیوی شیشه ی را بسوی نور افتاب بلند کرده نزد یک چشمان من آورد ، ((یک نمونه خوب ، آیا چنین نیست ؟)) در همین زمان دوشیدن آغاز شد . یک ظرف کوچک شیشه یی بر آب که در آن زهر گزدم فوران میکند و بعد آب از زهر باشوره خاصی جدا میگردد)) جا جا گرهید . یوگای با یک حرکت سریع دقیقاً

از دور جهان



های شیری

لی په نظری ولروه دژی په بدبخت اخته شخص نه هیچ لکه د سندر وویلوپه وخت لی د ژبی بدیدل ندی لیدل شوی .
له که خپل لمان څخه دا - ویره لوی لوی او پخپل لمان باندی بی منی چی له مملکتو څخه په استفاده کولو سره لولی شی سلیمی او روانی خبری ولپی په یقینی ډول سره بریالی شی .
چپوما شومانوته په ارامی روخی سره چی دپوهوالدینو سره بیایي توصیه او لارښوونه ولپی .
مغوما شومانوته چی د ژبی په بدبخت اخته دی هډو مه وای چی دده دغه وضعه دا اصلاح وسعید ووی ندی بلکی له مغوسره په دی باب مرسته ولپی .

لوی دغی په مراعات کولو لی باید د توان تراندازی پوری زهار ووستل شی .
د نطق او بیان موزونی او تلبا - سبب هغه په مخلص چی چمتو والی پوری اړه لوی .
په ناخاپی توگه د بیان په وخت لی د لغاتوسم ترتیب معین لسی لکه چی خبری کووه زموز تبول غریز غپی په فعالیت پیل لوی ، د نطق په وخت لی د تشپش او خپگان پیدا لیدل ، د دغو غی ولیم قدرت له منځه وړی .
دحیرا - نتیای ندی له وویو چی دژی په بدبخت اخته شخص لکه چی په روحی لحاظ په بشپړه توگه آرام او هوساری په طبیعی او عادی ډول خبری لوی ، د دغه ادعا صدق هغه وخت پیدا لولی شو چی دی د بدل وویلوپه وخت

پوشمیریات خلك چی دژی په بدید واخته دی دغغو په لیده لی دریزی چی ژبه غصه گیزی .
د معالجه پیره په لاره دا ده :
۱- له بهرنی څخه ډډه کول .
۲- له تشویشر او خپگان څخه لوی والی .
۳- د خجالت توب او شرمند دا احساس لوی کول .
په زیات شمیر خلك چی دژی بدبخت اخته دی عصبانسی او قمرجن خلك دی .
له چی په خبرولی په لاره او په ژبه توی که سا رابنیل او د لغاتویه ښه توگه ادلول د مغود دغی تقیسی په لوی کولو مرسته

د ژبی بدبخت



مجله
سباوون

اشتراک کنید!

مطالعه مجله سباوون روزانه
شما را مصروف نگه میدارد

مجله سباوون

شرکت مسپرو
وجه اشتراک

شش ماهه در مرکز ولایت کشور: ۱۵۰۰۰ ریال

در خارج از کشور: ۱۰۰۰۰ ریال

حساب بانکی: ۴۰۲۳۳

آدرس مجله: اتحادیه ژورنالیستان
مقابل هوتل کابل

آزمون شده و محتاطانه —
وظیفه با یک پنس گودم را از —
میان سبوی شیشه بی قاپهد
وفوا! با یک پنس دیگر به دم
گودم چنگ زد. بعداً او گودم را
مستقیماً بالای ظرف شیشه پی
براب قرارداد. گودم با تکان
خوردن از ترس اینکه مبادا در
آب غرق شود یک قطره کوچک
زهر رها کرد.
((آفرین!)) یوگی با این
کلمه از گودم تمجید کرد.
((در هفته آینده دوسار
اینکار را خواهیم کرد))
با کجکاو پرسیدم که چرا
جانور هنگامیکه به ظرف
شیشه پی بر آب نزدیک شد،
تکان خورد؟
((انگشت تانرا بلند
نگهدارید))
میدانستم چرا باید این کار
را بکنم. اما انطوریکه از من
خواسته شده بود گودم، یوگی
انگشت مرا مثلیکه گودم باشد
با پنس گرفت. نورا! چیزی

انگشت مرا تکان داد. و من
بی اختیار دستم را جنباندم.
یوگی خندید.
((یک تکان برفی!)) من
پرسیدم.
او گفت: ((کاملاً درست))
بعداً سم های بسیار نازکی
را که به پنس ها وصل شده بود
به من نشان داد.
((این خطری را متوجه
رند و گی گودم نت سازد. اما
جانور را می ترساند و باعث
ترشح زهر بمتابه یک یا سه
مقابل حفاظتی میگردد))
— محصول شما چه قدر
است؟
— ما گذشته سی گرام زهر
بدست آوردیم.
پس از آن آموخم که سی گرام
زهر برای تامین مقاصد چندین
انستیتوت طبی و دوا سازی
کافی بوده و اینکه حتی بخشی
ازین زهر به شرکت های خارجی
نیز بفروش میرسد.
ترجمه: ع. ستادان

چولان شتایی اولندا

والری لینتف خواننده
شهر اتحاد شوروی
است که با اجرای آهنگ
های استاد، گروههای
بزرگی از علاقمندان را
به هنر خود جلب
نموده است.





نوشته نیلابره چین

در حاشیه تاریخ

(بقیه از صفحه ۱۳)

انان قیام ضد عربی را از پهلوی ذهنی و فکری • توام بخشیدند و مردم را آماده کردند که در صف ضد عربی بسیج شوند • کاربرد های شعوبیه سرانجام قیام سیاسی سیاه جامگان خراسان را به قیادت ابو مسلم خراسانی به ثمر رسانید که منجر به سقوط دولت اموی و تاسیس دولت عباسی در سال ۱۳۲ هـ شد (۹) ابو مسلم خراسانی مردی - جرار، تیز هوش، با صلابت و اراده بود، هدف او از دست برد ولی خود شد در نازلترین قسمت ((جدول فاتر)) قرار دارد چنین روش را باید شکست و چنان مقرراتی تنظیم نمود که همه چیز درست شود • طبعاً چنین بازسازی طالب سرعت عملی است که سراسر کشور را فرا گرفته • لکن این مطلب را شرایط مشخص و فوق العاده میتواند مطالبه نماید • بصورت مشخص باید س در کوتاه ترین مدت میتواند به کاغذ تونسل آزمایش کنند • نه تنها کارمندان طبیسی بسیار نیرومندی که نشان داد آزادی مولد و موطنش خراسان از زیر سلطه خلافت اموی و عباسی بود • او درین راه کوشید اما

مساعی اس نتیجه قناعت بخش نداد زیرا وی را منصور دوانقی محیلا نه در سال ۱۳۲ هـ در دفتر کارش قتل رسانید (۱۰) ریختن ظالمانه خون ابو مسلم خراسانی منجر به ظهور قیام های در خراسان شد • گرچه این قیام های یکی بی دیگر منهدم شد اما در تضعیف خلافت عباسی موثریت ان جنبش ها روشن است • جنبش های که پس از قتل ابو مسلم در خراسان و ماورا نهر صورت گرفت مردم را علیه دولت عباسیان برانگیخت و سطح ارزش خلافت بغداد را نسازن ساخت • پرویسور پارتولد • به تعدادی از قیام های ضد خلافت بغداد پس از ابو مسلم انگشت میگذارد که از قیام عبد الجبار بن عبد الرحمن در سال ۱۴۰ هـ قیام یوسف البرم خارجی در سال ۱۶۰ هـ، قیام نواده یوسف موسوم به منصور بن عبد الله، قیام اشناس در بادغیس سال ۱۵۰ هـ قیام اسحاق ترک که از پیروان ابو مسلم خراسانی بود نامبرند (۱۱) قیام ها و جنبش های یکی پس دیگر جان میگرفت از قیام های نیرومندی که مرکز خلافت را به هراس انداخت • جنبش ستاد سیس بادغیس در سال ۱۵۰ هـ بود • به گفته گردیزی مامون الرشید - نواده دختری استاد سیس که از یطن مراجل به جهسان آمد (۱۲)

قیام سید جامگان خراسان به زعامت مقنع از جنبش های نیرومند و نهضت های گسترده بود که مرکز خلافت عباسی را به لرزه درآورد • نام او به قول نرشخی، هاشم و نام پدرش حکیم بود، او را مقنع از آن گویند که برده بر روی خود می کشید و خود را از مردم پنهان میکرد (۱۴) او از مسزو بود و در سال ۱۶۱ هـ به ضد دولت عباسی قیام کرد و مردم زیادی را به خود خواند و مردم دعوتش را اجابت کردند • او در شهر نخشب بخارا ماهی را به نمایش درآورد که بهاء نخشب معروف است (۱۵) جنبش مقنع مدت سه سال را احتوا کرد و در سال ۱۶۳ هـ بگفته طبری نیروها پیش تلاش شد و خودش را آتش سوزاند تا رازش آشکار گردد (۱۶) اعراب در دوره خلافت خویش در جبال و غارت خراسان همه گونه بیدادگری را به راه انداختند • ایشان حتی بخاطر پائین نیامدن سطح خراج و جزیه که مالیات سرانه است مسلمان شدن مردم را جلوگیری میکردند و میکوشیدند که مردم را از مسلمان شدن منع فرمایند زیرا از مرد وزن مسلمان جزیه گرفته نمی شد و - بساط این بدعت امویان را حضرت عمر ابن عبد العزیز (رض) برچید (۱۷) بلاد ریکشعری را از یکی از مردمان سیستان نقل میکند : ((دیار -

سیستان را خبر د هید که گرسنگی و جنگ فرا رسید ابن فصین و را - هزنان عرب فرارسیدند ایشان را نه سیم ارضا کند و نه زر) (۱۸) این شعر پیام درون گوینده ایست که از فرس غارتگری دیگر مجا پنهان کردن مطلب و خفه ساختن صدای خود را در خود ندید • است • بعد از سقوط ابو مسلم بر مکیان پاسداران مدیسیق راه و روش او شدند • خورد مندانه در حکومت داری ، ارگان خلافت عباسی را در زمان هادی و هارون استحکام بیشتر بخشیدند • برامکه در روزگاری که بر سراقندار بودند به حال خراسان و خراسانیان بدن توجه نمودند • نفوذ خراسانیان در خلافت عباسی و اظهار لیاقت و درایت و شهامت و شجاعت انان در عرصه های نظامی ، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خشم کوتاه نظران در باره خلافت را که اغلباً اعراب از نظر افتاده و بی کفایت اما پر ادعای بودند برمی انگیزت • بدسیسه بردازی متوسل میشدند • تا اینکه مقام شان تنزل کرد و قدرت شان بدست هارون از هم پاشید • نگاه که علی بن عیسی والسیسی خراسان بود تحایفی از خراسان به هارون رشید فرستاد که شمار ان بیرون از سنجش بود و هارون رشید برای اینکه اهانتی بربرامکه

(بقیه در شماره آینده)

دو عمر یک مثل

هسالگی همکارها
برادرانه
افغان چارسلوواکيا

نهم قرن پيش مناسبات
افغان - چکوسلواکيا شالود
گذاشته شد. به تاريخ ۲۰میزان
۱۳۱۶ نماینده گان طرفین
در پاریس نخستین قرارداد
ایجاد روابط دیپلماتیک میان
هر دو کشور عقد گردید.

مردم افغانستان طسی
سالهای طولانی با تولیدات
چکسلواکی، با امتعه وارداتی
انکسور، با کار منحصمیبین
چکسلواکياي دوست آشنا بود.
وبه خوبی می دانند که
همکاریهای هر دو کشور خصلت
برادرانه داشته وبر بنیاد های
خلل ناپذیر برابری ونفیسع
مقابل استوار بوده است.

طی سالهای اخیر مناسبات
دوستانه و برادرانه جمهوری
دموکراتیک افغانستان وچکسوا -
کياي سوسیالیستی به سطح
کیفی نوینی ارتقا یافته است.
چنانچه جمهوری سوسیالیستی
چکسلواکيا طی سالهای ۸۰ -
۸۷ در عرصه های متعدد
اجتماعی، اقتصادی و تخنیکسی
دوستان افغانی خود رایاری
می رسانند.
در نقشه اقتصادی کشور

می توان از پروژه های مختلف
مانند اعمار فابریکه های
سمنت هرات و غوری، ورکشاپ
ترمیم چنراتورهای دیزل -
در شهر کابل، پروژه های
برق دیزلی پل علم ولایت لوگر
ومومند دره، ولایت ننگرهار،
تعمیر شبکه برق شهرخوست
تعمیر شبکه های برق دیزلی
ولسوالی سید کم، شهر شرن
ومهرلام، نامبرد که به کمک
دوستان چکسلواکی اعمار گردید.
است. به این پروژه ها طیسف
وسعی از کمک های بلاعوض
ایجاد شرایط آموزش برای
محصلان افغانی و سایر
مساعدهات ها علاوه می گردد
سالهای دوستی و برادرانه
که در تجربه عمریک نسب
پختگی رسیده، اساس مطمئن
را برای مناسبات مستحکم برادرانه
را میان مردمان، حکومتات
واحزاب هر دو کشور بوجود آورد
است. به همین اساس مردمان
افغانستان و چکسلواکيا از اینجا
همین سالگرد آغاز دوستی کشور
های ما تجلیل بعمل می آورند.

دلیکونکو سیره خبری اتزی



هوما تیزمه دانسانا کونو پز روونگی خای وکره

د دی کاریه باب عکس العمل و
نه پشی. داموضوع پرمهرخه
رومی والی لری، اوزموز ادبیا
تویه دی باب سترهفری باشار
ور اندی کی پدی.
زه دستری وطنی جگری د
موضوع له کوال نه هم لکسه
پخپله می جنگ ندی کی. خو
زمانپاره زمانه افکارو چاپیرمال
موجود دی. اوبه هغه کی زه د
جنگ اوسولیه باب عمومی
دول فکرکوم.
د جنگ اوسولی په باب :

د سفری وطنی جگری په باب :

شوروی ادبیات همدا د ول د
ستری وطنی جگری باوهغه خخه
راپیدا شوی رنخونه انکسوروی
د تعجب ورم نه ده. لکسه
دغه کارته بودول تولیدزه اپتها
ده. زموز په ادبیاتوکی ددی
موضوع په باب ستررومانونه مو -
جوددی. د مثال په توگه
د خپلوی کوالولکه بیکانو، گرانپن
اوادامو پچ نومونه اخلو. هغوی
د تهریلونو خخه په تهریدوسره
د نوی زمان په مثالو کاروکی
په طبیعی توگه دغه لوری
د نوی نوی نوی جگری سوره
زموز د مخامخ کېدویه اثرچی
اوس هم دانسانا توپه شعورکی
دیوگواش په توگه ژوندی دی،
په اوپ کی کی. زمانه عقید
په شلمه پیری کی، د بشو
د ژوندانه پیره مهمه مساله
داده چی ایا ذروی جنگ په
پیش شوی اوکته؟ ان که تهر
ارباب الانوع هم موجود وای نه پی
شول کولای په دی باب فکروکی
اوپه اوسنی نری کی د طبقاتی
گتود اختلاف سرپیره تول بشر -
پت سره یوکی. له دی ماطه
ادبیات هم نه شی کولای، چی

البته ادبیات نشی کولسی،
هرخه چی شوی دی، تهرچی ی
اوتبریه شی، تراخبره پوی
کاروکی. پپیش له هغوستری
اولوی دی کوم رومان چی تراوسه
دادبیا توپ پرمهرای خیزه شکلوو
اودی. تراوسه بی هم ونه شول
کری. داسی کار ترسره کری
شای په راتلونکی کی نوی ادبی
شکل (ژانر) منخ ته راشی چی
دا هرخه په هر ای خیزه توگه
انکورکی خولاتراوسه زه په
افق کی داسی خه به ونم.

د نظم اولین په باره کی :
زه له دی نه وپزیم چی
بشريت داسی نامعقول عمل



(بقیه در صفحه ۴۸)



رهنورد زریاب در سال ۱۳۲۲ هـ - خورشیدک در گذر زیکا خانک کابل در خانوادۀ متوسط به جهان آمد. مکتب حبیبیه را به پایان رسانید. سپس وارد پوهنتون کابل شد. و در رشته ژورنالیزم از پوهنحی ادبیات و علوم بشری لیسانس گرفت. خدمت زیر بیرق را سپری کرد و در وزارت اطلاعات و کلتور به کار پرداخت. یکسال بعد به بریتانیا رفت و در رشته ژورنالیزم دیپلم فوق لیسانس دریافت کرد. هنگامی که شاگرد مکتب بود بنویسندگی روی آورد. تاکنون بیشتر از صد داستان کوتاه و چند روزنامه ها و مجله های گوناگون به چاپ رسیده اند و از راد یوخی شده اند. تعدادی از داستان های رهنورد زریاب در خارج کشور نیز ترجمه و چاپ شده اند.

من تکدرختی هستم. در این جا کاملاً تنها هستم. در دور ویشم نی درخت دیگری دیده میشود و نی گیاهی. تا چشم کار میکند، زمین خشک است و بیوهی تنهایی. پشت سرم تپه بی قرار دارد. تپه هم خشک و بی آب و علف است. زمستانها همه جا را برف میپوشاند. باد سردی میوزد و خشک بیداد میکند. شبها سیاهی ترسناکی همه جا را فرا میگیرد. حتی برف سپید هم رنگ میبازد و خودش را در پیرده اند و هرنگ تاریکی میچد. آن وقت تنها آواز باد و ناله گرگان گرسنه شنیده میشوند. تحمل چنین شبهایی در تنهایی دامنه تپه و در حاشیه این دشت بزرگ کار دشواریست. بعد، همین که بهار فرا میرسد، برفها بید رنگ آب می شوند و نباید دید میگردند. چنبد تاکیا و بونه، این جا و آنجا، از زمین سر میکشند. اما عمرشان بسیار کوتاه است. یک روز که آفتاب گرمتر تابید، گیاهها و بونه ها از نفس میافتند و سرخ میکنند. فردا دیگر نمیتوانند سرهایشان را بلند کنند. پس از آن، دیگر چیزی نیست. فقط آفتاب است و گرمای جانسوز. و من این جا ایستادم میانم - در زیر آفتاب داغ - تشنه و از حال رفته. گرمای خورشید و خشکی دامنه تپه هم تحمل ناید بر هستند. ولی چی باید کرد؟ کسی از من نمیرسد که این آفتاب داغ برام خوشایند است یا نی. اصلاکسی مرا این جا کاشته است؟ مرد سنگری بوده است. کاشتن یک درخت تنها در چنین جایی!

منظور او چی بود؟ با این کار چی چیزی را میخواسته ثابت کند؟ این سوال از خود من شد. است. آن مرد عینکی این سوال را کرد. در واقع، در حالی که از پشت عینکهای سپیدش خیره خیره مرا مینگریست، پرسید: - کی ترا در این تنهایی رها کرده؟ منظورش چی بود؟ سوال جالبی بود که پاسخی برایش نداشتم. تا حالا هم نتوانسته ام جوابی به این سوال پیدا کنم. بارها، در میان سیاه هی شب و در زیر گرمای داغ خورشید، از خود پرسیده ام: - کی مرا در این تنهایی رها کرده است؟ منظورش چی بود؟ ولی جوابی نیافته ام. حتی یک جواب کوتاه و مختصر. و آن مرد عینکی سخنهای دیگری هم گفته است. مسرد عجیبی بود که موهای جنگ جنگ داشت. چشمهایش، از پشت شیشه های عینکهایش، مثل دونا مهره درختان سیاه، برق میزدند. چرا او به سراغ من می آمد؟ نیدانم. اصلاً چطور مرا پیدا کرد. بود؟ این را هم نیدانم. یک روز، در زیر آفتاب داغ، دیدم که نمودار شد. سوار بایسکلش بود. نفس زنان و عرق ریزان جلو آمد. هنوز کاملاً نزدیک نشده بود که ایستاد. خیره خیره مرا نگریست مثل آن که موجود عجیبی را می دیدم. خوشحال شدم که بالاخره کسی به سراغ من آمده است. فکر کردم که همین مرد، سالهای پیش، مرا این جا کاشته است.

مرد نزدیکتر آمد. بایسکلش را روی زمین گذاشت. سخت عرق کرده بود. باز هم جلوتر آمد. در چند قدمی ایستاد. آن وقت دستهایش را به هم گره کرد و گفت: - تو این جا چی میکنی؟ من، جوابی نداشتم. در یافتم که این مرد مرا نگاهتاست. مرد. در حالی که دستهایش همچنان گره کرده بودند، گفت: - کی ترا در این بیابان کاشته؟ باز هم جوابی نداشتم. احساس کردم که ستم بزرگی بر من روا داشته شده، است و این مرد، در این احساس، با من شریک است. مرد باز هم پرسید: - کی ترا در این تنهایی رها کرده؟ منظورش چی بود؟ البته که به این سوالها هم جوابی نداشتم. مرد دستهایش را کشود. به گرد و پیشش اشاره کرد و گفت: - این تنهایی را بین! بعد، بلند تر تقریباً فریاد کشید: - خدای من، این تنهایی را ببین! پشه بی نیست که در هوا بریزند! به سویم نگریست. با دقت نگریست. و ناگهان خنده را سر داد. در این حال گفت: - من به ریش تو میخندم، ای تکدرخت! به تنهایی تو میخندم. چی سبب نوشت مضحکی داری! تو درخت بیچاره ای هستی! روی زمین نشست. مدت درازی خندید. سرانجام (بقیه در صفحه ۵۰)

دلرانزری

په اوسنی نړۍ کې دلرله انرژۍ څخه کاراخیستل د ساینس او تخنیک په دنیا کې یو د پاملرنې وړ مسأله ده. په ننني نړۍ کې په سرسامونکي توګه انرژۍ مصرفېږي، بریښنا، لږکی تیل، ګاز او د معاصرې ټکنالوژۍ او وسونو د لګښت لپاره یوه نه کوو له همدې امله د ډیجیټل اتومي انرژۍ او دانرژيکي زیرمو کشف ته پام اوښتی دی.

زموږ په هېواد کې هم هلموسو اکاډمۍ په چوکاټ کې د فزیک، ریاضی او تخنیک د مرکزي انرژۍ په انستیتوت کې پراخه څېړنې دوام لري، پدې مرکزي څېړنې لپاره د کابل په ښار کې دلرله انرژۍ څخه د استفادې د امکاناتو مسأله مطالعه شو.

د کابل په ښار کې د دغه امکان څخه د استفادې لټون لسه دوه پلوه ارزښت لري، یو د سونو د معمولي موادو په لګښت کې د سپهالپاره اوبل د ښاربانو د اړتیاوو توداوبوله انساني اړتیاوو څخه ګټل کېږي، د اقتصادي دې تامل په مقصد د دې مرکزي اړوندې څانګې کار د ۱۳۶۱ کال د لوی په مياشت کې پیل شو، د اوبو لومړۍ څېړنې د انسجام او د علمي تحقیقاتي فعالیتونو او دلرله انرژۍ څخه په استفادې پورې اړوند چارو د تنظیم په باب فعالیت ترسره شو. په ۱۳۶۴ کال کې د شوروي اتحاد علومو اکاډمۍ په مرسته او همکاری په ترلاسه شوو نتيجه باندې د یو لړ څېړنې مقصد د بېلابېلو بېلو طرح اوبه پلوی ترسره شو.

موږ پدې مرکزي څېړنې کې د فزیک، ریاضی او تخنیک (بقیه در صفحه ۴۸)

سټیډیو عکاسي اتحاديې روزنې



در خدمت شما

سټیډیو عکاسي

زود

با کیفیت عالی

سټیډیو عکاسي
اتحادیه روزنې اتحاديې
د ښار ښارګوټي
پورته ویا عکاسي ښارګوټي
موسسات رادر زمان بسیار کوتاه
د لاس لاس ته راکړئ

تېلېفون: ۲۹۱۶
کلیه عکاسي کارونه روزنې اتحاديې ته متعلقه دي

بیماری ایدس

بقیه از صفحه ۲۳

پریش :
ایا بر علاوه عللی که در اولین فرصت در وسایل اطلاعات جمعی به نشر میرسد راهای دیگر انتشار مرض ایدس وجود دارد؟ بصورت اخرا ایا میتواند از طریق تبدییل خون ، پیچکاری تطبیق واکسینها نیز انتقال یابد؟ در حال حاضر میان مردم افواه است که آهشه های ((خون اشام)) نیز میتوانند ناقل ایدس باشند؟

پاسخ :
بر علاوه امیزش جنسی (بخصوص امیزش انحرافی) واقعا این مرض میتواند از طریق تبدییل خون ، پیچکاری توسط ادوات تعقیم نشده یا سامان الوده با خون مرضی یا ناقل ویروس سرایت نماید . بصورت مشخرماتیکویور وید یکپور که در ویروس ان امکانات جریان خون می رود نیز میتواند سبب سرایت مرض گردد . اما اینکه ارایشگرها چگونه قیچی همسطو سوهانکهای شانرا تعقیم میکنند یا خیر من نمیدانم .

پریش :
پس بخرنیشهای هادی جطور؟
پاسخ :
سرایت مرض ایدس در این صورت کاملا غیر ممکن است . اما سوزن زدن حکیمچی ها و جگت زنها که تضمینی در مورد تعقیم ادوات شان وجود داشته نمیتواند یقینا خطر ناله است .

انچه مربوط به پیشینه میشود میتوان استثناء قایل شد این مسئله در کثرت ان نیز مورد بررسی قرار گزنت اطلاعات و مواد خاطر ارایه گردیدم هیچ گونه شواهدی مبنی بر اینکه پیشه ها یا سایر موجودات ((خون اشام)) ناقل ایدس باشند در دست نیست .

پریش :
در نامه های خواننده گان

اکثرا میخوانم بایا وقتی دکترها میگویند که در معاشرتهای عادی روزی مره ایدس انتقال نمیباید ما را فریب نمیدهند؟ مثلا از طریق تنفس، از طریق دست فشردنها؟

پاسخ :
فریب نمیدهند . این پاسخ کاملا دقیق تمام دکترها است .
پریش :
شما راجع به مریضان مبتلابه ایدس رو ناقلین ان که تعداد شان بر مراتب بیشتر است صحبت کردید . چه تفاوت میان مریض و ناقل ان وجود دارد؟

پاسخ :
شما متوجه هستید که هر مکروب یک مرحله ابتدائی را میگذرانند و وقتی انسان به ان مصاب شد ناقل ویروس ساخته میشود ، ولی هنوز مریض نیست . مکروب چون صخره شادریخ است ، جقدر (نپتانیک) در قسمت زیر اب ان قرار دارد ، جقدر سرنوشت انجا نهفته

است؟ اما ایدس خیلی وحشتناک است . مرحله ابتدائی ان شاید چندین ماه یا حتی سالها را در بر گیرد و انسان خود ش هیچ چیزی نداند ، ولی دیگران را نصراوان مصاب میسازد . به این ترتیب بر علاوه مبتلایان اشکار کلینیکی مرض حلقه وسیع مردم هستند که مصاب میشاشند و هنوز مریض نیستند . این به اصطلاح مرحله صحت حامل ویروس یا اولین مظار کلینیکی ان است و ایمن زمانی است که مکروب بزرگ میشود و فدرات لغاوی را آماس نموده و معانیت وجود متضرر میگردد . اما هنوز وصلت در مین مکروبها ایجاد نشده و عملیه التهای یا آماس ان آغاز نشده یعنی کسومعافیت صورت نیدیر . ما چنین انسانهارا مکروسی مینامیم .

پریش :
ایا در هر یک از این مراحل امکانات نجات انسان موجود است؟

پاسخ :
اخیرن نقطه اوج چنین وضع خیلی دراماتیک است . ما تا حال نمیتوانم تا سرحد پیروزی بر مرض مبارزه کنیم . در نقطه وسطی زمانیکه انسان صرف حاصل ویروس است شانسهای بزرگی در دست است که موضوع تا سرحد مریضی نکشد . البته در صورت رعایت جدی رژیم ، مشوره های دکتران و احتیاط لازم . زیرا ویروس در وجود انسان برای همیشه ((مسکن گزیده است)) . و بلاخره نقطه پایانی یا ابتدائی ، زمانیکه شما صحت هستید . البته در این مرحله هر کدام امکانات فوق العاده زیاد به دسترس در اید که خود را از مبتلا شدن به این مرض در امان نگه دارد .

پریش :
برای این منظور چه لازم است؟
پاسخ :
در اینجا مشوره های طبیی کاملا بانصا و برنسیبهای اخلاقی مطابقت دارد . بهترین وقایه حفظ قدسیت اخلاق انسان است . امیزشهای انحرافی جنسی یا امیزشهای ((نامشروع)) در های باز برای ایدس میباشد . هم چنان تدریق مواد مخدره .

پریش :
در اخبار راجع به تعسدا د مریضا اختلافات نظر قابل ملاحظه دیده میشود . ایا موضوع مربوط به دینامیک انتشار مریض است؟

پاسخ :
نه تنها دینامیک انتشار استقرار مرض خود شامل دینامیک ان است . اولین آگاهی در باره ویروس به معنی تصدیق مریض

نست . تشخیص بران فوق العاده با مسئولیت باید صورت پذیرد . معمولا ما مریضرا شامل بستری میسازیم ، دقیق مورد معاینه قرار میدهم ، امکانات ضعفهای غیر اختصاصی را کاملا از میان بر میداریم . صرف در این صورت راجستر نهایی را ترتیب میکنیم . به این ترتیب راجستر رسمی در بعضی موارد از راجستر غیر رسمی مدت دو هفته عقب میماند . در اینجا یک مطلب د شواردیگر نیز وجود دارد . قرار معلوم مادر مسکولیک اتاق فعال ((گنگه)) نیز داریم . هر کسی که به تیلیفون ۱۷۶۲۹۵۰۰ زنگه بزند میتواند خون خود را برای تجزیه بدهد . و با بخاطر سپردن نمبر خود میتواند از حضور ویروس ایدس در وجود ش آگاهی مثبت یا منفی حاصل نماید .

پریش :
علاقه مندان این معلومات زیاد است یا کم؟
پاسخ :
روزانه بیش از شصت نفر نیست تا صد هم میرسد . از جمله هزارا نفر مراجعین فقط یک نفر مصاب به ویروس ایدس است . هنوز ما نام او را هم نمیدانیم .

پریش :
نمیدانید یا نمیتوانید نامش را بگوئید؟
پاسخ :
نمیدانم انسان اینگو گنیت خود را کاملا حفظ میکند .
پریش :
برای شما هم .
پاسخ :
برای ما هم .

پریش :
اما شما ((صلح امیزرهایش میکنید)) انهم انسانی را که میتواند حلقات جدید مریضان را ایجاد نماید ؟
(بقیه در صفحه ۴۵)

به بیان یکی از دانشمندان " شعر را در کشور ما میتوان یک (فرهنگواره " *Subculture* نامید ، که تمدن ما را در تمام جهاتش منعکس میکند ". شعر در کشور ما دارای کاربرد اجتماعی ، سیاسی ، فلسفی و عرفانی فوق العاده جدی و گسترده است ، کمتر عرصه‌یی میتوان یافت که به نحوی از انحاء در شعر منعکس نگردیده باشد . از اینکه بگردیم بقول یک ترانه معروف روسی : شعر نعمتی است که بشر را در روزه‌هایش یاری و مددگاری میدهد .

رباعیات

از شبنم عشق خاک آدم گل شد
شوری برخاست فتنه‌یی حاصل شد
سرنشتر عشق بر برگ روح زدند
یک قطره خون چکید و نامش دل شد

هوشمند موافقان و خویشان بردند
این کج کلهان موپیریشان بردند
گویند چو اتودل بدیشان دادی
والله که من ندادم ایشان بردند

از گل طبعی نهاده کین روی منست
مدنا فیه باد اده کین بوی منست
وز شب گریه میکند کین موی منست
و آتش به جهان در زده کین خوی منست

ابوسهید ابوالخیر

دو غزل شورانگیز از جلال الدین بلخی

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم
و گریختم روی صدهزار سال ز من
نگفتمت که بنفش جهان مشو راضی
نگفتمت که منم بحر و تو یکی ماهی
نگفتمت که چو مرغان بسوی دام مرو
نگفتمت که تراره زنند و سرده کنند
نگفتمت که صفتهای زشت در تو نهند
نگفتمت که مگو کار بنده از چه جهت
درین سراب فنا چشمه حیات منم
بعاقبت بمن آیی که منتهاات منم
که نقش بند سرا پرده رضات منم
مرو بخشک که در بای با صفات منم
بیا که قوت پرواز و پروپات منم
که آتش و تپش و گرمی هوات منم
که گم کنی که سرچشمه صفات منم
نظام گیرد خلاق بی جهات منم

اگر چراغ دلی دانک راه خانه کجاست
و گر خدا صفتی دانک که خدات منم

تلخی نکند شیرین ذقتم
عریان کندم هر صبحدم سی
در خانه جهدم مهلت ندهد
از ما غرا و گیسوست سرم
تنگست برو هر هفت فلک
از شیریه او من شیر در لبم
می گفت که تو در جنگ منی
من جنگ تو ام بر هر برگ من
حاصل تو ز من دل بر نکنی
دل نیست مرا من خود چه کنم
خالی نکند از می دهتم
گویند که بیا من جامه کنم
اوس نکند پس من چه کنم
از دیدن او جانست تنم
چون می رود او در پیرهنم
در عربده اش شیرین منم
من ساختم چونت نزنم
توز خمه زنی من تن تنم

خیرندوی بختانی خدمتگار

مزل

زه چه نرگس ، گلاب ، سنبل غواړم
 آشنا تا غواړم ، نه چه سنبل غواړم
 ساده می مه بوله ، مالیاریمه ، چه -
 اغز و ته ناستیم او تری گل غواړم
 له لیباسی مین نه ، یو امتحان :
 سوز د پتنگ ، شور د بیلبل غواړم
 یار د شیطان دمکر جال کچی گنبدی
 زه یی د خدای په توکسل غواړم
 د محبت نوی بهنار لپساره
 هغه پیتونیم چه مغل غواړم
 داشغرا و دکشمیر دینکلا
 مینه په زړه کچی دکابسل غواړم
 دی لفسرد بختانی ته ، سیوری
 چتر د زلفو دکاکسل غواړم

تعاشا د گلشن څه کوم بی تا
 باسپمن و سمن څه کوم بی تا
 ته زما سترگی لپه یی چی ته ده یی
 ننداره د چمن څه کوم بی تا
 چی هر لعل سره سکووږه شی پری سوخم
 مه یی ویلم یمن څه کوم بی تا
 هیڅوک نه غواړی فردوس بی له دیداره
 کوو لکی وطن څه کوم بی تا
 چی د ستا چاه زینخ ته نه رسبزی
 د کسم معررسن څه کوم بی تا
 ستا د دربه دوهه پروت قلندر ښه یم
 بادشاهی د ختن څه کوم بی تا

وحمید مومندله دیوان شخه

چی شبنم غوندي شېگير واخيست به سرما
 کينوسر په پتانه د سمن برما
 هاله ياد کړم په بوسه خونخوار و شونډ و
 چی د پانويه خمير وپني کړ بديگرم
 د قارون له بد بويی مې خوا که پزړي
 مخکته توکړه د دنيا په سم وزرما
 د حاتم د داد نغمه ورباندي ناورم
 چی د رانه کړه غوز د صبره گوهرما
 د دنيا اهل دول د زړه په سترگو
 واره وليده تر بحان خوار و پترما
 رنگ و بوي د و فاشته پکی مخکـ
 د دي باغ له گلو واخيست خپل
 نظرم
 را بنگاره ، چی شر ، افت ، د شرافت شه
 دا عا شور له نابوهی گانه اخترما
 اطلس بونډي ويار زما د شري نه کار
 شار نمد کړ ائينی غوندي بسترما
 څه لویي په ما ((حميد)) څوک په دولت کا
 چی شمیرلی دي دولت دمچ وزرما

سټامېنکلا بېنکالو

شېبې شېبې مې د پسرلي کړې
غځونې
په زموللي مړ او زېر کې
د تالاولا باغچود گلغوټيو
راټو کېزې مې

د مېلې په سپېره وچه بېدې باني
گلپونه د با مود ريد يو . . .

راوړېزې
له وروړونه د وروړونو د ليو مې
خاچکې خاچکې زې اوبنکې
— مړغلو —

په شيرازه شنه لمن د سباوون کې
پر گلپانو د باور دې کمر غيو . . .

عطرلوي

زېر راکښونکې شان وز مې مې
په وړېښمېلو پستو گوټو
د ښکلو گنې بېر و
د شمېدونو او کولو لولو
پر تخونو پيو . . .

تاند وېنه مې بمانده
د شوروزو د خړ وېو
په رگ رگ د بې ساوچور غځيو
په رگ رگ کې مې د زمولو تاند لېانو
گلويونو د سره شعر
د سپر غيو . . .

اومړين آنگې

زما ژوبلوار ما نوټه تسل نه بې نوڅه بې
رنځېدلو لولوټه مې درملده بې نوڅه بې
چې ترې زما د مېلې له پومخ ښکلا بې لاکړې
مېنه وړ و تلوسوټه مې تکل نه بې نوڅه بې
د زېر سترگې مې روڼې د خپل ښاپېست په پلوشوکې .
ته زما د ژوند رڼا د مېلې ځل نه بې نوڅه بې
تورا وړېل دې چترکې پر اوړيو او ننگيو
په اوړتون کې د نازونو او وړېل نه بې نوڅه بې
ته واسور عقيق غمې په سپېن مرمکې ننوتې
د تلدې په داسره خال واپه مشعل نه بې نوڅه بې
چې شاهان دې له جهانه ځنې تللي په ارمان دې
د ممتاز ښاپېست مېرمن ، د تاج محل نه بې نوڅه بې . . .

د راکټر زيار دوه شعرونه

خو

تراوسه مې هغسې
لازموتې وېلاړونه
د تکل غز پړاواز ستاد ښکلا
د پسرلي درنک وېو د قافلو دې . . .
لازمه پېڅلوټې مېلې مېنه وړې
په هوس د ښکولو
ستاد خيال د پښو گردو نو د ښکالودې .

دست‌نویز نه تان

شامگاهان که روه بیت دریا
نقش در نقش می نهفت کبود
داستانی نه تازه کرد به کار
رشته‌ای بست ورشته‌ای بگشود

رشته‌های دگر بر آب ببرد.

اندر آن جایگه که فندق بهر
سایه در سایه بر زمین گسترده
چون بماند آب جوی از رفتار
شاخه‌ای خشک و برگ‌سی زرد

آمدش باد و با شتاب ببرد.

همچنین در گشاد و شمع افروخت
آنگارین چرب دست استسناد
کوشمالی به چنگ داد و نشست

هر چه از ما به یک عتاب ببرد.

داستانی نه تازه کرد، آری
آن زینمای مابه‌رشدان
رفت و دیگر نه برق‌فشان نگاه
از خرابی ماش آبادات

دلی از ما ولی خراب ببرد.

نیما یوشیج

سنگ‌سنگ

رنجی پایان ما را از دل دریا بپرس
دردی درمان ما از سینه صحرای بپرس
جویباران را سرود و ناله مستانه نیست
نعره‌های شاد را از امواج بی پروا بپرس
وز تحیر نقش پای خویش را گم کرده ایم
حیرت امروز ما از آئینه فردا بپرس
از دل و وزویده‌ها دریا بپرس نقد حالها
حسرت پیدای ما از داغ ناپیدا بپرس
روز ما از روزگار ما ندارد آگهی
حال بی پرسان ما را از دل شبها بپرس
از گل آشفته رنگ سنگهای بیستون
آه حسرت سوز فرهاد ستم پیمای بپرس
از ظلم من بر آبشکن بت پندارها
ماجرای زنده‌گی ما از خود بی ما بپرس
از زبان بی زبان خسته دیوارها
ورشکت بی صدای ساغر دلها بپرس
در جهان رنگ، بی‌رنگی گواه روشن است
بی نشانی را نشانی نیست از عنقا بپرس
شطح میدان فروغ سینه پروانه را
شیخراغ داغ بلبل را تا از گلها بپرس
مهرباران بها را نرا نبیند هر گیاه
نورسبز بحر را از جنگل پویا بپرس
دردل شبانگاه آرزوی قیس را
از چراغ نیم‌رنگ خیمه لیل بپرس.

حیدری وجودی

شعری از ابلیا ابوماضی شاعر لیبانی (۱۸۸۹ - ۱۹۵۷)
گزارنده بهدری : واصف باختری

فراخوانی بهاره

ایا شادخوار بهارینه من
بیا تا شرابی درخشنده ترا ز جویرز افشان بنوشیم
و تمانده جام خود را به نرگس دهیم
که تا صبحدم راز ما را به مردم نگوید
بیا تا که گرد و نمنا گوشمالی نداده است
چنین لحظه ها را غنیمت شما ریم
بیا تا روانهای ما را
ز زندان باور به پندارها و ارهانیم
روان من وتو
سراینده مرغیست
که بر خویش میبالد از نغمه خود
روان من وتو
گل آتشینست
که بر دره های بوی خوش می فشاند
چه کس میتواند که گل را
ز بویایش بازدارد؟
چه کس میتواند که دستا نسرای چمن را
ز گویایش بازدارد؟
کدامین گرانجان تواند
که بر عاشقان طعنه راند؟
زلالی که در جویبارست
سزاوار باشد که جاری بود
سراینده مرغی که بر شاخسارست
سزدگر هم آوای بادبهاری بود

سروش به جنگل فرا خواند ما را
بیا نوشخوارا و با من بیا میز
چنان باده با آب چشمه
بیا جا مه نور در برکنیم
ز ما بیزد عشق خواهان آنست
که تا صبحگاهان بخندیم
و با جویباران بپوییم و را مشگربها کنیم

* * *

* * *

چه دانی که فردا چه پیش آیدت
بیا پیش ترزان که غنیا گریباغ
سراندر ته بال پنهان کند
گیاه و گل و سترن پژمرد
وتوفان
فرو بلعدا میدهای مرا
اگر گوش ننهی به آوای من
هرا سنا تم از آن که ناگه میبادا
نه صبحی بماند به جای و نه جامی
نگیریم از عمر کامی

RAMBO



وقته من کشد فکرمی کند .
ریگن من گوید از ((رامبو))
بیامزید !
((رامبو)) همیشه فاتح
است ، شکست نمیخورد و قادر
به نابودی مردم و دولت‌هاست
است که اندیشه رهائی از
جنگال آمریکا را بخود راه می -
دهد . این دولت‌ها و میلیونها
انسان ، بنظر او تازه بیه
میدان تلویزیون آمد ، تروریست
هستند و باید نسلشان از روی
زمین ریشه کن شود تا مردم
آمریکا بتوانند با آسودگی خاطر
زندگی کنند !

همه دستگا و تبلیغاتی آمریکا
اکنون در خدمت این نجاست
د هند و آمریکا و جهان سرمایه
دار است . میلیاردهای
حاکم بر آمریکا که ((ریگن)) نام -
پند ه کی سیاسی آنها را بعد
دارد ، برای نظام ساختن
هرچه بیشتر افکار عمومی آمریکا
نه تنها در خود این کشور
بلکه در هر کجای دیگر جهان
که امکان نشر داشته باشند
مردم را زیر بمباران تبلیغاتی
خود گرفته اند تا نشان دهند
که همه دولت‌های انقلابی و همه
مردم که برای آزادی خود می -
جنگند و مبارزه میکنند ، تروریست
هستند و بشریت را تهدید
میکند . این بمباران اکنون
سالهاست که در آمریکا ادامه
دارد و ((رامبو)) یکی از همین
بمبهای تبلیغاتی است که
اتفاقاً در تخریب افکار عمومی
نقش بسزایی را هم داشته
است .

((رامبو)) نام یک سریال
تلویزیونی است . این سریال
ملاز ماجرا های تروریستی
است و هنر پیشه تئو مندی که
ظاهرا به فنون مختلف جنگ‌های
انفرادی تسلط دارد نقش اول

وقتی می‌کشد فکرمی‌کند

ریگن میگوید : انریامبر پیاموزید

بسم ، دیشب سریال رامبو را
دیدم و حالا میدانم که اگر
بار دیگر حملات تروریستی
دشمن شروع شود چکار باید
بکنم . . .

پس از راه یافتن سریال
((رامبو)) به خانه آمریکایی‌ها
تبلیغاتی‌ها دست بکار تهیه
فیلم‌های تلویزیونی شدند .
در این فیلم‌ها احساسات مذ -
هیب مردم تحریک میشود و افکار
عموم آماده پذیرش جنایات
آمریکا در سراسر جهان میشود .
فیلم‌های ((سقوط سرخ)) و
((کمان دو)) ، ((عقاب
آهنین)) و . . . نمونه‌هایی
از این فیلم‌هاست که در پایان
همه آنها بیننده‌گان فیلم باید
به این نتیجه برسند که
((نظامیان آمریکا همیشه
حق دارند)) . . .

کنار فیلم‌های تلویزیونی (ویدئو)
نیز پخش کرد . ارتش آمریکا نیز
یک پوستر استخدامی بنام
((رامبو)) تهیه کرد و انرا در -

کنار ساختمان‌های موسسات
استخدامی ارتش آمریکا نصب
کرد تا جوانان آمریکا به تقلید
از ((رامبو)) در ارتش آمریکا و
در قسمت نیروهای ویژه مقابل
با اصطلاح تروریسم جهانی
(کشورهای انقلابی) ثبت نام
کنند . اگر میخواهید عمیق
تبلیغاتی ((رامبو)) را در آمریکا
بدانید باید اطلاع داشته
باشید که ریگن شخصاً نیز در
این زمینه وارد میدان شد . او
در باره سریال رامبو این جمله
را گفت و اجازه داد که هرگونه
میخواهند از آن در تبلیغات
استفاده کنند . . .

را در آن بازی میکند . کانون
همه این ماجرا های تروریستی
کشور های انقلابی جهان
میباشند . بدنبال استقبال
که از این سریال تلویزیونی در
آمریکا شد ، ده‌ها کلاس در -
اسر آمریکا با مارک ((رامبو))
تولید شد و ۲۵ شرکت موسسه
تجاری امتیاز پخش این کالاها
را از دولت گرفتند . تولید
و پخش کالا های ((رامبو))
هرچه بیشتر موجب شهرت
سریال تلویزیونی ((رامبو))
شد . دستگا و عظیم تبلیغاتی
آمریکا برای صدور سریال
((رامبو)) نه تنها به سراسر
آمریکا ، بلکه به دنیای خارج
از آمریکا تنها به تولید کالا -
های مارک ((رامبو)) اکتفا
نکرد ، بلکه میلیونها پوستر
و عکس رنگ از ((رامبو)) را در

سپر فضایی یا شمشیر داموکلوس



جنگ کامپیوتری



مترجم سرور سورن

مینماید .
در مورد پاسخ متقابل به
چنین پاسخ باید گفت که نظر
به کمبود وقت این تصمیم نه‌توسط
کامپیوترها سالبته کامپیوترهای
جانب مقابل اتخاذ خواهد
گردد . نتیجه این عملیه عبارت
خواهد بود از ((جنگ کامپیوتر-
ها)) که در بهترین حالت
و هبران سیاسی هردو جانب را
از جریان عملیات های نظامی
مطلع خواهند ساخت .

بدین ترتیب سوالی مطرح
میگردد که آیا چنین ((استقلال))
کامپیوترها منتج به درگیری
تصادم در روی تجویز ناشده
نخواهد شد ؟ آیا کامپیوترهای
یک جانب را دقیقاً چه چه ساز
و اداری خواهد ساخت تا عملیات
نظامی را بدون دلایل کافی یا حتی
در نتیجه یک اشتباه در دوران
صلح براه بیاندازند ؟

عوامل زیادی وجود دارند
که سزاوار غور و بررسی می باشند .
در اینجا فقط چند عامل را مورد
بررسی قرار میدهم .

سهیم ستیشن های فضایی
که پایه مادی برنامه جنگ
ستاره گان را تشکیل میدهند
دارای میلیونها لیون عنصر
خواهد بود ، و به این جهت
واقعیهایی نیست توقع داشت که
همه آنها بدون مشکلات فعا -
لیت خواهند کرد . این مشکلات
را میتوان بوسیله تکنیک های
خاص ، مثلاً از طریق دوپلیکات
(دونسخه کردن) و شیوه های
معین به جریان انداختن اطلا -
عات ، مرتفع ساخت ، و لسی
امکان سوء عملکرد جدی را نمیتوان
بکلی منتفی کرد . خصلت اشتباه

کنترل نیروهای متخاصم ،
که در فضای خارجی و در زمین
جایجا میگردند ، عملاً مستلزم
خود کار سازی کامل می باشد .
وارد آوردن ضربت بر مرمی های
بالمستیک قاره بیما از اتمار
معنوی ، درست مانند کار برد
سلاح های ضد اتمار معنوی ،
صرفاً صد تا صد ثانیه را
در بر خواهد گرفت . عملیات
های نظامی بین اتمار معنوی
حتی در طی زمان کمتر صورت
خواهد گرفت ، زیرا تصمیم
پاسخ دهی به آغاز عملیات
های نظامی را کامپیوتر اتخاذ

سال گذشته بیوتنیک
مقاله ای را تحت عنوان ((ابتکار
دفاعی ستاره تک : سپر فضایی
یا شمشیر داموکلوس ؟)) به
دعوت نشر سپرد . در این مقاله
برنامه جنگ ستاره گان از لحاظ
مؤثریت ، دشواری های تکنیکی
معارف و تاثیرات آن بر ثبات
زدایی اوضاع جهانی مورد
بحث قرار گرفته است . و لسی
ابتکار دفاعی ستاره تک خطر
دیگری را نیز در بردارد . این
مساله در مقاله حاضر توسط
همین نویسنده مورد بررسی قرار
گرفته است .

فرهنگ موزیک

تقدیم کتبه

بهترین کتبه ای موسیقی افغانی

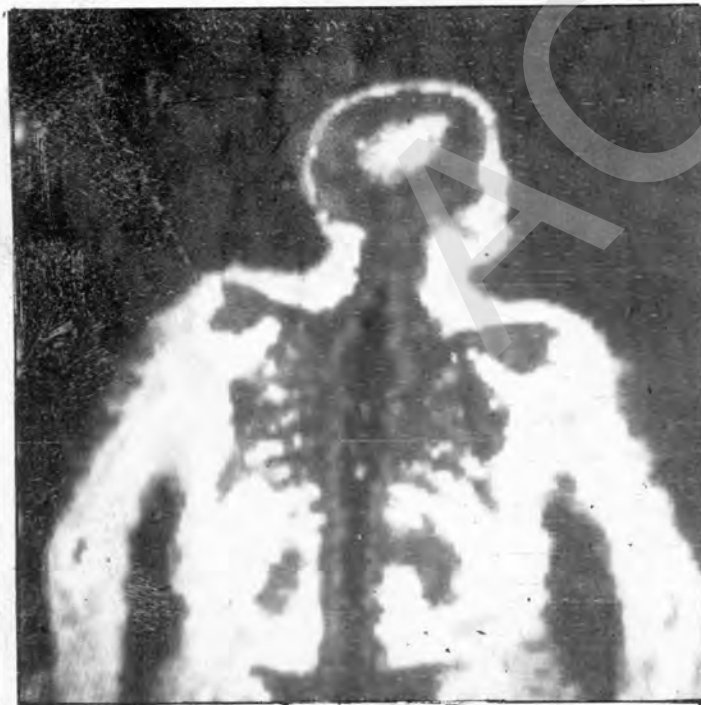
بهتد و عربی

فرهنگ موزیک فریاد شما

در زمینه تهیه انواع مختلف کتبه ها

موسیقی ساز و کوازیر پیچیده تر و نوین تر

آدرس: مارلیک جمهوری اسلامی افغانستان
بزرگ افغان



ضروری نصیحت

د ۱۸ مخ د داستان سریزه دی داسی تصحیح او وولوستل شسی
نښن انځور په ۱۳۳۵ کال کی د ډنگرهار ولايت د موهنډ دري
په ولسوالی کی زېږېدلی اود اېهل خان په لېسه کی پې خپل
محلخی زده کړی پایته رسولی دی .

● بخش معلومات تلفون شهر لیوستینا طریش بر علاوه نمبر تلفون
واد رسبهاي اهالی سایر معلومات غیر معمول برای چنین شعبات را
چون سال تولد ، وضع فامیلی ، محل کار وظیفه ، تعداد اطفال ...
را نیز جمع اوری میکند . موضوع از این تر است که در این شهر هزار
نفری نام فامیلی مثلا ((هامیرل)) مربوط یک هزار نفر است . صرف
((انا هامیرل)) بیش از صد نفر است ، یگانه طریقه دریافت نمبر
تلفون شخص مطلوب همان معلومات اضافی فوق الذکر است . وقتی
از بعضی اهالی شهر سوال شد که آیا موجودیت این همه معلومات
راجع به زندگن شخصی آنها که درج رهنما های تلفون شده
تاراحت کنند نیست . پاسخ چنین است : ((ماجیزی نداریم که
ایجاب بنهان نمودن را کند))

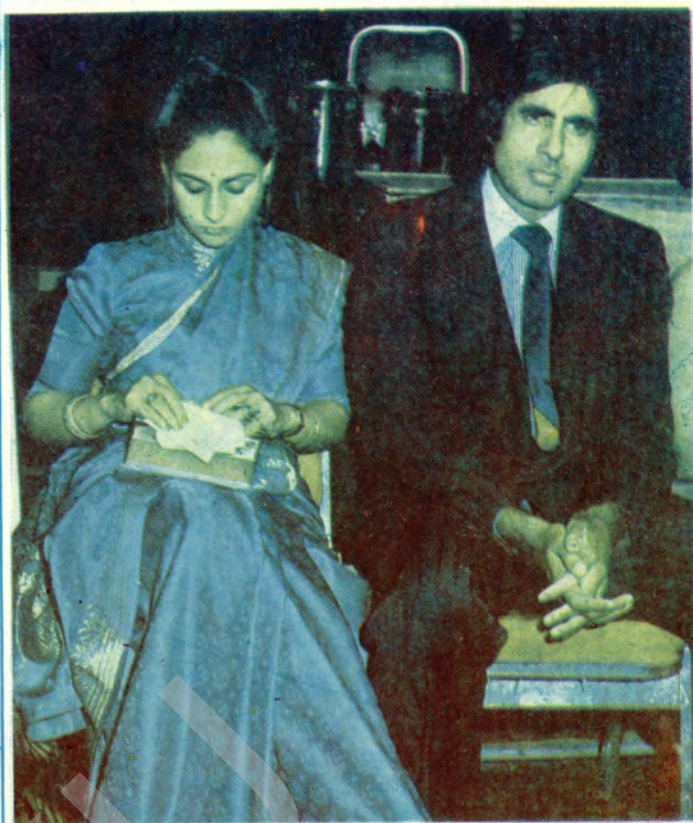
تکنالوژی جدید اطلاعاتی

این یک وسیله سینتی گرافی سراسر بدن بمنظور
وقایه تومور استخوان است که قبلا توسط استینوت
مرکزی تحقیقات هسته پی اکادمی علم
جمهوری دموکراتیک آلمان انکشاف داده شده
ودرسال ۱۹۸۳ معرفی شد . اینک ازین وسیله
در امور روزمره طبابت استفاد میکنند .
در نتیجه از مایش وجود بیمار توسط ایسین
وسيله يك تصوير سیاه سفید بشکل موزائیک از
سراسر بدن انسان میاید .

از این جهان بجا

▶ امیتا بهجن رجیا بهجن دوزخ هنری که خدا کند جدا نشوند!

▼ گرمای زمستان



رژس اواز خوان و هنرمند سینمای هند :
میخواهم پول بیشتر بدست آورم

گرمای زمستان



درحاران

هنر یا تجارت؟



او بازیگر طبعاتی است، و این حقیقت را زمان تأیید کرده است تا جایی که رشته بی از نقش‌های، راکه او بازی کرده است غیر قابل مقایسه باقی بماند، به ویژه نقش یک روسپی در ((ماندی))، یک دیوانه در فیلم ((نمکین))

(بقیه در صفحه ۴۹)

جلوه استعداد و بازیگری شبانه اعظمی، درست از آغاز کار او تا فیلم ((ماندی)) انباری از تاج‌های افتخار و مراسم بشمار بزرگداشت او را در اشکال ستایش و تحسین، اعطای جوایز و جوایز ملی بار آورده است.



دروکها :
سمیتا پاتل و شبانه اعظمی
دو هنرمند سینمای هند



1987 OCTOBER اکتبر ۱۳۶۷		۶۶ اکتبر ۱۳۶۷												۱۴۰۸ مهر																																											
شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه																																
۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱														
۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱



کبریت



د محمد اکبر کرگر لیکنه

محمد اکبر کرگر په ۱۳۳۲ کال د کونړ و نوولایت د مزار د رگمپه یو میزگره کورنی کی زېږیدلی لومړنی زده کړی یی د مزار د ری په لومړنی ښوونځی کی ترسره او وروسته د کابل د ابن سینا په لیسه کی شامل او په ۱۳۵۶ کال کی داد بیاتو او بشپړی علومو د پوهنځی د فلسفی لسه لڅنگی فارغ شو .

کرگر له پخوا څخه داد بیاتو له مطالعی سره مینه درلوده تر اوسه یی څوانره هست کسری اولیکلی دی چی مهم یی دادی : شیبی د لنډ وکیسو مجموعه ، فنی د شگره محل کی ، څواد یی یادونی - تحقیقی اثر ، کمپی او حماس زیاره او څیړنسه ، لېننیزم په تشویری او عمل کی زیاره ، بلشویگان یاداگست د پرشم - زیاره ، د کیسودو هم مجموعه ناچاپ ،

د پښور او یان د لکسونو او زمانوله شاه نه کمپی کوی . هغه کمپی چی د تاریخ په بټرکی پتی دی او د زمانی یادگله چی د دغه پښویه کډوالو الوزی نییاد کوچنیان بود مړ وڅیړی څیر داوون څرکی د ښوونه لیز دی - او ملته دوچونوز او د لومړی څیرد تولتی د انسانانو د هډونو په دښوونکی لمبی کوی او پیا پیدوی .

اوله هغو څخه چی د تل له پاره د نسلونوله پاره رڼا بندوی . د مېرانی او فروری رڼا پیدوی . د مردن او نه تسلیمی رڼا پیدوی یوهم کبریت و .

هغه زړور باوری ظریف او ښایسته خلعی و . کویلی او - روغن خلعی و . د مرغه په باب یی پروا و - یو افغان و - اصل افغان . په ډاگه یی مرغه ول له چلې سترگه نه سوه . له مرغه سره یی پدی کی - چلند کاوه . په میرضیانوسی چرت نه واهه . او په دی ډول د نورو همزولو او ملگرو له پاره د نورو خلعه پاره یوه نمونه او مثال و .

د سرطان د ماهعی د ولسم

مانام و . د کابل زور ښارغلی او چوب و د چارچی په بازارکی سکوت حکومت کاوه . د چند اولو لاهوری دروازی او ټول زار . - ښار تیلی غرافونه د مازدیگری رڼا په ورکاو کی راغړکندیدل . د کابل بالاحصار هم د خپلوزی و کمپوسره په پرتم کی بنداره - کوله . د زار . ښار او سیدونکی په خپلوزی و ښوونځی و او څیر او څا - هانه ویری او ترمی په فضا کی سره غلی او چوب خوخیدل غیڅ اما شمه او اواز نه و . د کابل وزارت . ښار له پاسه اسلامی غرد کابل شامانو له کمپوسو او حاج غوسره ممداسی له پیر پوراپه د پخوا لاندی په خپله لسه کی د پیر و اسکیرو خلکو د ژوندانه نظاره کوو . هغه د خپلوزی و دیوالونوسره او په دیوالونوکی د خپلو کیمو او روا - پتونوسره د خپلو خاطر او یادونو سره ممداسی د پیر پوراپه دی خواپه پرتم کی ولاړ و او وازی د کونویه ترنگونوکی یی دیوی نیمی داسی پښی بنداره کوله .

د شپنی تلکی مانام و چی اصبر د خپلو ترخونو مورو او جگړو سره د سروغښودوی ډیری په غیر او د قهر او غضب دیوه تصور په څیرد خپلی د مشتتائی غیروی سره په خپل موکب کی د ښار

په کوغوراندوت . هغه د مرغ د سپوری مثال د راود چی له وحشته یی مېرپان او خزند هغه څمکه باندی تمید ل اورد موامرتاو هم د دی زړه نه کاوه چی د امیر پرسیوال وزی . هسی نه چی د امیرد غضبونو او قهرتوبه افسو - سفیدکی یی ویزی وسوخی .

د امیر موکب په پرتم سره په ښاراندوت . بولی ساه کاسی بندوی و . فلسفه په بټرونوکی بدوی و . خو وازی دیوه زړور افغان خلعی ساه دیوه چټکی چلند له په یی باکه سترگوکی اسما ته وکل د ښار ورتختی ولید په ښاری د غضب دنیا مارد هفت ولید د دوگان له کی کی یی سیل کاوه . په زړه ورتیاسی سیل کاوه خوچی کله امیر د دوگان مخی ته راژدی شو . د هغه په لاسونوکی د تپلو اسکیرو خلکو اراده متزلزله شوه . د ازادی جذب په یی راویاید د زلمیو ب ویده یی په غورځنگ راغله . او د ښار له وحشته ډک سکوت د تلکچی بوی ډزی مات کی . د سروکولی د امیر له کوی چی قوه . هغه خطا لاری او امیر نور هم د قهر او غضب تصور شو .

زلمی په درنو کامونوکی پروا روح له دوگانه را کوښو . د امیر جلادانو وینو هغه ډیر باوری و . هسکه غاړه ودرید . او په ټنډه کی یی د پښیانی هډونښه نه بریښید . هغه منجلی او (بقیه در صفحه ۴۴)



کوتلی اوزپه ورځلمی و تورو
کوپر یووېستانوورته څه بل شان
بندگلاورکې ووه • د مرگ وړنه
و څومېڅکله یې د مرگ اوژوند
په شپوکی ځمکی ته نه کتل •
هغه د جلا د انوله ځوانو لیکول -
شو •

لاسونو او پښوکی یې اتکسې ی
پړیوتی • زولنی یې پښوته راغلی
لاسونه یې وتړل شول او د امیر
د غضبونو زندان ته رمی شو •
هغه زندان نه چی راوتل
ترې ناممکن وه ژوند یې راوتله
هغه زندان ته چی د برق
بابه او نور و پیرو جلا د انوله
پاره د سات تیری ځای و څو
په هغه هم دواړه د اعدام
حکم وشو • هغه په مردی -
زندانی شوی و • د اعدام په
باب یې چرت نه واهه • د اورته
مطی خبره وه • خونه د داوار
هم هغه ژوند یې پاتی شو • او
سرنوشت ورته څه بل شان
پا گلی وه • چی تصویر نه
کاوه • اته مياشتی یې سخت
زندان تیرکې • په اتومياشتی کی
یې یوازی د اعدام په باب فکرونه
کې •

ځکه داد هغه او د هغه دیا
رانوله پاره د عشق آسمانو ته
په سفرکی ((اول منزل)) ورسو
ځکه یې فکرونه کاوه •
د سرطمان دولسمه شپه وه •
گرمی ښه زیاته وه • د گابول
ژور ښاریه • معاغه پرم کسې
ولای و • بالا حصار دیو بلسی
پینسی ننداره هم کوله • او
د اسمای زپ و دیوالو بود قهرمان -
دانه قیامونو او یا څو نوبه څیر
د کبریت د رمی د برشنا څر یکه
ولیده او د تیر تاریخ ټولی -

حادثی یې په یوه شپه کی
بیا تدامی کړی او کبریت هم
زندان ته ولاړ •
اته مياشتی یې په غرب و
غوراب کی اوغل و زځیرکی تهر ی
کړی • د ټولو کپسواوشکجو
اوزورونویه وړاندی یې اساطیری
روح نور هم پیاوړی شو څو بیا هم
له حادثو ژوند یې اوسرلو پراووت •
امیر د خپلو غضبونو او زکونوسره
د خپلو شهوانی توغابونوسره او د
قدرت اوواک د ټول جنون او و
لیو توب سره په ځمکه و مندل
شو • او د هغه له مرگه وروسته
بیا کبریت آزاد شو • د خپل ملگرو
سره یې بیا هوډ تازه کړ • په
فرهنگی گلابی پیل وکړ • په
صداقت او ایمان سره یې په
گارییل وکړ • او څه موده یې د
امان افغان په جريد کی په
لیکونو تیره کړه •
څو کاله د وخت په حکومت
کی په بېلابېلو دندو مشغول
و • هر وخت یې په ناوړه کارو
نو انتقاد کاوه • خپلی خبری
یې پتی نه ساتلی له چاپی
سترگه نه سوه • د زور ځاوند
انورته نه تسلیمیده • او نه یې
هم د چا د اقتدار او منصب خیال
ساته •
کبریت د پخمان په لویه جرگه
کی ودرید او د اوسرلو د ارمانونو
نماینده کی یې وکړ • د ستر
مانی په جرگه کی یې د افراطی
ریفورمونو مخالفت وکړ • او د وخت
پادشاه ته یې مخ په مخ او
افغانی کرکټور وپل ؟

((اعلیحضرت خان انقلابی
پادشاه بولی • نومبله کبزی چی
اول د دولت په دستگانه کی
انقلاب وطنی لمن کاله کبزی چی
اعلیحضرت د صداقت دنده په
خپله غاړه اخېستی حال دا چی
انقلاب د دی غوښتنه کوی چی
پهل مسوول سړی د صدر اعظم
په توگه وپاگلشی چی د خلکو
په وړاندی مسوول وی •))
اوله هغه وروسته یې له
دولتی کارونو لاس واخېست • په
خپل کورکی کښیاست د هغه

اوله ملگری ((ی)) یې استعفا او -
خپستل شوه • په ډیره پی
پروای یې استعفا ورکړه • او په
کورکښیاست • یوه ورځ یې
وویل ؟

((دولتی سازمان د مردانو
پلندی ته ورته دی • چی
هرڅوک وړد اخلیزی لمن یې -
ککړی یزی • په دی ډول د
(افساد له مبدانه)) می ځان
وژغوره ((هغه نقاد سړی و •
یې پروا ویه زغرده یې ویل •
په ډاگه یې ویل او د چا دلویسی
او منصب خیال یې نه ساته هغه
په ریشته یې پوهیږ • او د مېرانی
په لاری گامونه واخېستل •
هغه د امیر زندا نو یوونه واژه •
هغه مخ په مخ جگړه کسې
چاپل نه کړی څو • • • • هغه
انگلیس دوشنمه مېر • وه • انگلیس
دوشنمه د هغه په وجود کی
روزل شوی وه • اوله همدی
امله په انگلیسی چالونو له
منځه ولاړ •
هغه انگلیس دوشنمه انسان
و • استعمار ضد مېر • و • او
په رگ رگ یې د وطن له مېسې
سره انگلیس دوشنمی ځای نیولی
و • د غضبناک امیر له زندانو سو
ژوند یې راووت • په امانی
دوره کی یې په مېرانه کار او
انتقاد وکړ • ژور نیالیست اوله کوال
و • سازمان ورکونکی اوسپاسر
شخصیت و څو په مردانگی یې
صیخ شی له لاسه ورته کړل •
یوازی نوریوه نامردی د هغه
ساه قید کړ •

ځکه چی هغه د دلکشاه په
مانی کی پادشاه (۲) راغوښت
او یو ځای پرد سترخوان کښی -
ستل • هغه صیخ دا خیال
نه کاوه • د صیخ شی او صیخ
پینسی تصویر یې نه کاوه خوله
ډوډی وروسته د هغه پولاد پنی
مهی شاته وتړل شوی • او هغه
سوکان چی دانگریزه خوله به
په ډوډول د ډولونو حواله کیدل
بندیان شول • او بیا د پادشاه
په امر د دلکشاه د مانی د یوه

د یوال په ځوانی د حق مېر • هم
چانوازی شو • او په دی ډول
لودین عبدالرحمن په کبریت
شمیرد زنگونو آزاد ی پورستانو
په څیردانگریز خصلته سا
مرد یواونوا ځوانو پورقبا یی شو •

- ۱- مطلب ترې مرحوم عبدالمادی
- داوی صیپ دی •
- ۲- مطلب اعلیحضرت محمد
- نادر شاه دی •
- یادونه ؟ د دی داستان ټول
- محتویات داستاد عبدالحمی
- حبیبی له مشهور اثر چنبش
- مشروطیت افغانستان څخه
- اخېستل شوی دی •



بیماری ایدس

(بقیه از صفحه ۳۱)

پاسخ :

در صورتیکه او اصلاً بیمار را مراجعه نمیکرد چطور؟ مگر در این صورت برای او کاملترین مشوره ها را میدهند که چه روشی را بایست اتخاذ نماید . یقیناً برای پیش نهاد میکنند که باید جهت گذشتاننن معاینات نزد ما بیاید و طبیعاً او مجبور است این معاینات را بیکد راند . یقیناً او دشمن جان خود نیست ! لکن او تا آن وقت به موجودیت خود همانطور ادامه خواهد داد و ما نمیتوانیم راجسترش کنیم .

پرسش :

به هر صورت تعداد مبتلایان به مرض ایدس در اتحاد شوروی به چند نفر میرسد ؟

پاسخ :

۴۰ نفر عامل ویروس منقبض اند و از جمله چهار نفر مبتلا شده اند (۳ نفر خارجی و یک نفر اهل شوروی) . در میان این ۴۰ نفر حلقه شوروی ها که با هم مرتبط اند به پانزده نفر میرسد . متخصصی که از تانزانیا برگشته در همانجا مصاب شده است که فعلاً مبتلابه این مرض گشته . به تعقیب او و نفر مصاب به مرض اند که از همین متخصص سرایت کرده . متباقی محصلان و ستاژیر های خارجی اند و ده نفر دیگر تحت معاینه قرار دارند .

پرسش :

ایا این تعداد قلیل مریضان در کشور ما تعداد عینی است ؟ ایا این منظره عینی مریضان است؟ ایا در شوروی چنانکه فرض میکنیم در ایالات متحده یادر بعضی کشورهای افریقایی شیوع دارد توسعه خواهد نمود ؟

پاسخ :

این سوال را در کنفرانس هم

برای ما میدادند : ((جنین کشور بزرگ و جنین عدد کوچک)) هرگاه این حرکت را از نقطه نظر سیران مورد مطالعه قرار دهیم ما در این ارتباط چندین سابق از بعضی کشورهای خارجی ((عقب ماند ام)) فکر میکنم حقیقت است که شیوهی که این مرض در ایالات متحده آمریکا دارد در اتحاد شوروی هیچگاه نخواهد داشت . به هر صورت شرایط اجتماعی و اخلاقی در کشور ما هر چه مطمئنتر و ثبات معنوی مانسبت به کالاهای توسعوی مرض بیشتر است . آنچه مربوط به منظره کامل مرض میشود باید بگویم که هیچ کسی در جهان قادر به ترسیم آن نیست . راجستر کامل ایدس در هیچ جا ، از جمله در ایالات متحده نیز وجود ندارد . من یک بار دیگر در کنفرانس به این امر معتقد شدم . بخشی از محققین عدد یک ملیون را نسبت به مبتلایان مرض ایدس در ایالات متحده ارایه میدارند و بعضی ها هم چهار ملیون را . برای پاسخ دقیق معاینه تمام اهالی لازم است مگر این امر اصلاً عینیست داشته نمیتواند و لازم هم نیست .

پرسش :

به هر صورت شما در اول عدد ملیون و ده ملیون مبتلایان به مرض ایدس را پس از چهار سال در جهان نام بردید . کدام بخش آن مربوط اتحاد شوروی خواهد بود ؟

پاسخ :

باز هم تکرار میکنم که پاسخ به ایدس پرسش اصلاً ناممکن است . زیرا ما وضع حقیقی را در این رابطه در کشور خود نمیدانیم که ایدس در کشور ما با چه امکاناتی انتشار خواهد یافت . ما نمیدانیم که در کشور به چه تعداد فاحشه معتاد ها به مواد مخدره و چه تعداد هو موسکوالیست وجود دارد . در

کشور ما همه جنین مصروفیتها جرم جنائی محسوب شده متعین آن محکم به جزا میگردد . تا همین چندی قبل هم وضع خیلی نا هنجار و غالب قلم نویسنده گانی چون سالتیکوف شیدرین و شاید هم داستیونسکی بود . آنچه مخالف قانون اعلان میشد عدم موجودیتش در طبیعت نیز اعلان میشد . بهر صورت این اعلانات برای اذهان عامه و نشرات صورت میگرفت .

مانعداد واقعی زنان پراکده با مردان شامل ((گروه ریسک)) ناسهای جنسی برقرار میسازند میدانیم . و بلاخره ما مطلب عمده یعنی تعداد اشخاص مصاب به مرحله ابتدائی عدم کفایه معافیت اکتسابی را در ساحه اتحاد شوروی میدانیم . البته این تعداد به مراتب کمتر از ایالات متحده آمریکا است . مگر دقیق چقدر تعداد ؟

پرسش :

ایا سیستم بطی سازماندهی صحت عامه ما در محلات خود ((مد)) انتشار ایدس نمیشود ؟

پاسخ :

یقیناً میشود ! من همین مطلب را میگویم . این یک نتیجه گیری دیگریست به نفع بازسازی هر چه سریعتر و انقلابی . اما تکرار میکنم که موضوع صرف بالای صحت عامه نیست . نظر اجتماعی ما بایست تا سرحدی برسد که تمام خارجی های مقیم در اتحاد شوروی قانوناً بتوانند معاینات ایدس را بگذرانند عین مطلب در مورد معتادان مواد مخدر و فاحشه ها و هو موسکسو-الیستها باید تطبیق گردد . هم چنان باید مسئولیت مریضان انتشار دهند و عده ایدس در قانون جزا گنجانیده شود . در این قسمت باید کارمندان ارگان های حراست حقوقی و وزارت

داخله را گمارد تا همین امروز به حدی و فصل این مسایل بپردازند . قایل شدن ارزش بیشتر از حد به نقش نشرات حقیقی راجع به ایدس از طریق رادیو ، تلویزیون ، روزنامه ها ، مجلات ، کتابها ، لکچرها و جامعه شناسی که باید آغاز گردد مشکل بنظر میخورد . شاید ساعت درسی مخصوص جهت توضیح ایسین مرض برای معلمان صنوف بالا لازم باشد .

پرسش :

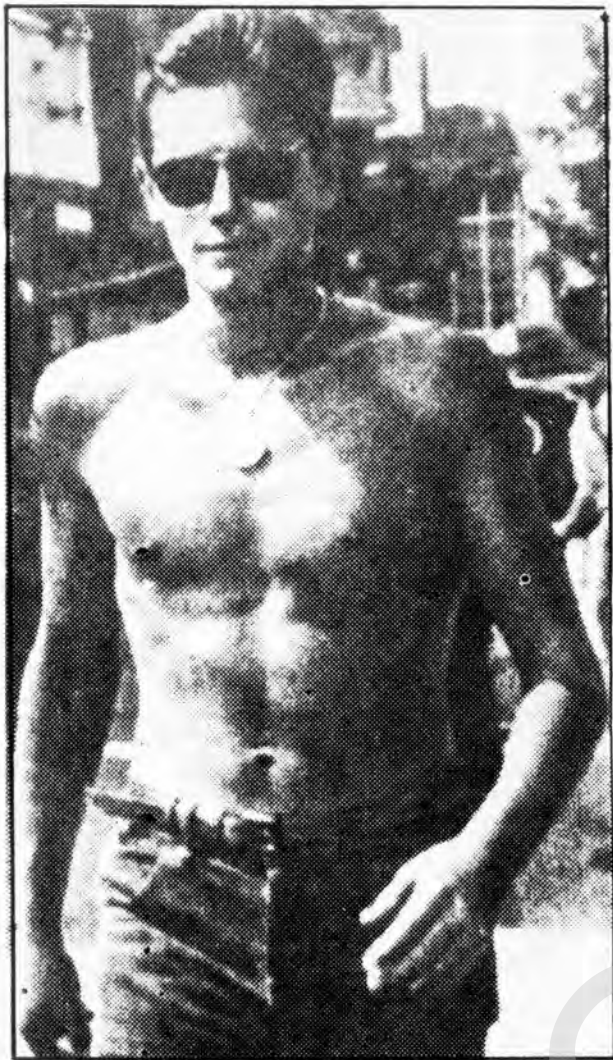
اولین شرایط پیروزی برای ایدس در سراسر سیاره زمین کدامها اند .

پاسخ :

نخستین شرط برای مبارزه علیه ایدس متحد شدن تمام نیروی وسایل و بهترین عقوب سراسر سیاره زمین است . این مطلب را یکبار دیگر کنفرانس نشان داد . لکن کنفرانس همچنان نشان داد که هنوز باید از اظهار کلمه پیروزی خود داری نمود . ما بایست در قدم نخست سرعت سرنگام آور-شیوع مرض مرگبار را در سراسر کره زمین و هر کشور مشخراطی بسازیم ، توقف بخشیم ، محدود نماییم .

بشریت برابلهای فراوان دارد این برابلهما هم نیروی مادی و هم ثروت های معنوی تمام خلقها را از عرصه جنون ، از مسابقات تملیحاش به عرصه های صلح آمیز تغییر جهت و انتقال دهند در رابطه با ایدس این کلمات معنی مستقیم خود را افاده مینماید . چنانچه از اثران تعداد هر چه بیشتر مردم میمیرند و در همین لحظه ای که ما و شما در باره اس صحبت کردیم در یکی از نقاط کره زمین یک زندگن دیگر را بلعیده است .

(ختم)



آلن دولین

الین دولین در سال ۱۹۳۵ در نزدیکی پاریس متولد شد. طفل کوچکی بیش نبود که پدر و مادرش از هم جدا شدند، هر یک به راهی رفتند و تشکیلات خانوادگی جدیدی را برای خود دادند. الین با مادرش به سر میبرد.

در دوران تحصیل مرتباً از یک مکتب به مکتب دیگری فرستاده می شد. پس از ترک مکتب، مدتی در قصابی پدر اندر خویش به کار پرداخت. بعد از آن شامل قوای بحری فرانسه شد.

به دنبال درخشندگی ((دولین)) در دو فیلم اولش بازی در فیلم ((کریستین)) به او پیشنهاد شد. همبازی او در این فیلم ستاره جوان و زیبای آلمانی ((رومی شناپد)) بود و در همین زمان بود که عشق ((رومی)) بیست ساله والین بیست و دو ساله منجر به ازدواج آنها شد.

بعد از فیلم ((زن ها ظالم)) وقت ندارند)) در سال ۱۹۵۹، الین دولین را به عنوان همزیشه شماره یک فرانسه شناختند و او را به سمبول جذابیت در آورد. در سال ۱۹۶۶ همسر اول خود را ترک کرد و با دختر جوانی بنام ((ناتالی)) ازدواج نمود.

الین دولین در ایمن اواخر بیشتر، مصروف تهیه کردن فیلم ها است تا بازی کردن در فیلم.





۱۹۶۲-۵: شیطان و ده
نرمان . کارگردان ژولین
دویویه . همراه بادانیل



۱۹۵۹: زیر آفتاب . کارگردان
رنه کلمان همراه با موریس
رنه ، ماری لانوره .



۱۹۶۳: تولیپ سیاه . کار
گردان کریستین ژاک . همراه
با فرانسیس بلانشی



۱۹۵۸: کریستین-کار
گردان پیرگاسبارهیت . همراه
باربی اشنايدر .



۱۹۶۶: ماجراجویان کار
گردان رابرت انریکو . همراه
با جوانا شهکوس



۱۹۶۴: سرکش . کارگردان
لن کاولیه . همراه با ژوز کره



۱۹۶۱: چه زندگی شادی
کارگردان رنه کلمان . همراه
با باربارا لاس



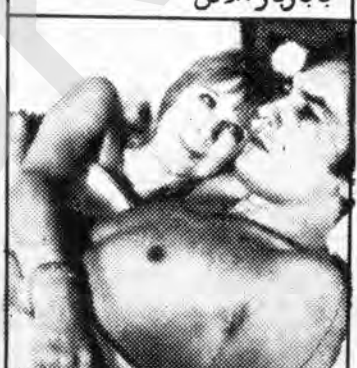
۱۹۶۰: روکو و برادران کار
گردان لوجینو ویسکونتی . همراه
با لانی ژیراردو .



۱۹۶۹: پورسلینو . کارگردان
ژاک درای . همراه با دنیس باری .



۱۹۶۸: استخر . کارگردان
ژاک درای . همراه با موریس
رنه ، ری اشنايدر .



۱۹۶۷: موتورسیکلت .
کارگردان جک کاردیف . همراه
با ماریان فیت نول .



۱۹۶۵: تراسا نظرف رود
خانه . کارگردان مایکل گوردن .
همراه با روز ماری نورسایت .



۱۹۷۳: پدر مرد در شهر .
کارگردان خوزه جیوانی . همراه
با وان گابن .



۱۹۷۲: بقرب . کارگردان
مایکل وینر . همراه با کیلی هنیکوت



۱۹۷۱: بیوه کودر . کار
گردان پیرگرانیه . همراه
با سیمون سینیرره .



۱۹۷۰: پدایره سخ . کار
گردان ژان پیر ملویل . همراه
با جان ماریا ولونته .

دلراندری

(بقیه از صفحه ۳۰)



د کابل بناریانود استفاد ی لپاره سپارښت شویډی • د دغو وسایلو د محلی کولو او محیطی کولو لپاره کار جریان لری •
د اوسنیو د ستگا گانو په وسیله برابرېزی د انرژي تکو مواد په لگښت کی په سلوکی ۶۰ سیمه کوی •

د علومو د مرکوز انرژي دانستیتوت امر و ج د الله مستعد ی سره د د د کار په دفتر کی وکتل • دوه نور مکاران هم هغه خواسان دی چی د کابل له پوهنتون څخه فارغ شویډی •
د اقتصاد ی ستونزوله امله د کابل بناریانود تود و او یو د لگښت اندازه ډیره کمه ده په داسی حال کی د تود و او یو برابرول د کابل بناریانولیکه روغتیا سره مستقیم ارتباط لری •
لدی امله زموږ هدف په لومړی پر اوکی د بناریانولپاره د تود و او یو برابرول دی • او کوشښی شویډی چی ډیر مناسبه نوعه چی اقتصاد ی او تخنکی کټورتوب لری طرح او پښاین شی او د ا ستگا ه چی طرح او پښاین — کټیډی د کابل بناریانولیکو لای شی چی له هغی څخه په اسانتیا سره د تود و او یو برابرولو لپاره د لمرله انرژي څخه د څپر ټوله پیل څخه تراوسه پوری چی یو کال تیرېډی دوه بیلگی

خواد هری موسسی د خصوصیاتو په پام کی نیولوسره د وظیفو د تقسیم پراساس په فعاله توگه پرمخ بیول کبی •
د انستیتوت امر و ز دو و تود و او یو د لمرله انرژي اوریج افزاتنه چی د مترو لوژی په برخه کی په جدیت سره په کار بوختی وی وروپه یژند لومللی د ځمکی پیژندنی له پوهنکی څخه د هوا پیژندنی په څانگه کی فارغه شویډی او په ډیره مهله له لمر څخه تر لمر لیکد و پوری په پروژه کی په کار بوخته ده • لازمه ده وواپوچی هغه لږ تر لږه کوی اوزیا ت کار •

روح افزا همد محاسبو د — احصائی په برخه کی کار کوی او د یوی زاوی په ډیرو نویو برخو کی دور انکود اندازه کولو له تازه مسا لوسره په کار بوخته ده چی د دی تکالوژی د څپر نویه کار کی مهم مساله ده • موږ په نزدی راتلونکی کی د لمرله انرژي څخه د کار اخستلو د وسایلو او د ستگا لوسره په کلبوکی مخامخ شوچی ټول به د لمرله انرژي څخه گټه واخلي •

هو ما تر ټمه د انسانانو پزیر وړوکی ځای وگره

(بقیه از صفحه ۲۲)

وکلی چی ځان د علم موی کړی • د اکیدا ی شی د یو ډول شعبه د بازی سره ورته والی ولسموی شعبه د باز داسی څرگندوی چی خپل سر پری کوی او په تخرکی کی بی نیسی او یو وار معلومېزی چی څه چل پکی نه وو • بلکی هغه واقعا خپل سر پری کړیدی • زما په فکری شریعت نه غوا ی دغه ډول شعبه د بازی • له دی امله ویره نه لرم خوله دی ډار هم چی له پوهی څخه د ټا کلود — فونولپاره ناوړه گټه واخلي • که ټا کلی قوتونه د ټا کلو کټور سره علمی فنی انقلاب داراد ی او کټور ل لاند یو نیسی • اوله هغه څخه

پرضد چی سلم عقل حکم کوی او د یو جنون لپاره داسی جنون چی په انسان کی انسانیته له څخه وړی گټه واخلي ناوړه • پدیس په راطخ ته شی •
زما په نظره نور و انسانانو څخه د لیکوال توپیریډی کی دی چی دی ټول اولسی احساسات او افکار بیانوی • د یو کډشی د بیانولو لپاره چی د زیاتسو انسانانو پرخونه او هیلې جذب کړی • فرض کړی ولید کوال غوا ی چی د ډیر لیری ماضی په باب د زرهاو کالو پور اندی په باب ولری او د هغه تیر و او انسانانو په باب ښایي څه شی پاتی نه وی • خو

د هغه د انځور لویه باب راه کول • لیکوال ته د هغه تیوی د بهار ا ژوند ی کولو وس وړ کوی •
که اوس زه قلم په لاس کی راواخلم • او غوا ی م لیکوال تو اغزی لاندی راولم • باسد پداسی ډول پښو ته وړ دا خیل شم او هغه را ژوند ی کړم چی ښایي هماغه ډول وی • نو پدی ډول خپله ښکلا پیژند ولکی او معنوی قوت مومی •

مذھبی څښوونوی خپل وخت کی د هیما نیچ په تکوین کی زیات نظر لیکولی دی • خو یوازنی تو هغه وخته پوری چی معلوم د څیره یی پای ته نه وه رسیدلی •
اوپا العکس ټول یی بد لوی نه یوموندلی • مسیحیت او یهودات —

پان را څرگندوی چی انسانان سره ورته نه • خو د مذھب په توپریات چنلیات تر سره شو — یدی اوزیات چنگونه شید ی تو لته کی ان بیات د انساند وستی په وړاندی لښوونکی رسالت لری • یوازنی چنگ غیر انسانی پدیده نه بلکی په وړاندی ژوندی هم په بشپړه اندازه قلمو او خشونت موندلی • په نیو — مانستی ریح سره د انسان روزلو له کاره څه ځان نه شو ژغورلی • خود دریدنی توان نه لری • باید د هر څای اړ په ټولو وسایلو سره چی زموږ په واک کی دی غرض منکم او انسان د وستی ته د خپلو پوه اړیا حولی ځای ډیر کړی • پدی اړ پدی برخه کی ماشه د هیما نیچی او فرشت مقدرات تیره مانا لری •

بشریات تجارت؟

(بقیه از صفحه ۴۱)

بازی در فیلم های تجارسی دست نکشید .

چند فیلمی ازین شمار سروصدای مختصری براه انداخت اما اکثریت آنها با سقوط و ناگامی مواجه شدند . انگاه برای تهیه کنندگان فیلم های تجا- رتی نعمیدن این که شبانه- اعظمی به هیچ وجه يك نام یابیدنی در عرصه فیلم های تجارتی نیست ، دیر نبود .

اما آیا شبانه بازی در فیلم های تجارتی را رها کرد ؟ نس ، او چگونه میتوانست ؟ گذشته از همه ، آیا او ملکه تاجگذاری نشد ؟ سینما که بر این تباج های افتخار بسیار و شهرت و نام آورد نبود ؟ این اندیشه خود بینانه در همق ذهن او نفوذ کرده بود و او برای رها کردن دست کشید از سینمای تجارتی بی میل به نظر میرسید .

امر حقیقی اینست که خرد آهسته آهسته و از راه نهایت درد انگیز به سوی مردم میاید ماهه از آن طریق به جضمعی رفته ایم اما اگر درس هایی را که آنجا گرفته ایم شبانه اعظمی نیاموخته باشد ، ادم مستحق است بپرسد که شبانه اعظمی فاقد چه چیزی است ؟

او ممکن است بپذیرد تا نپذیرد . اما آنچه درست و واقعی است ، اینست که شبانه در هیچ مشکلی ، تکانه بی بزرگی و شخصیت گنجی نیست و بر سروصدایی نیست . در جایکه سری دیو و اما سان اویند شبانه اعظمی یکی از آنها بود . یا نبود ؟ اما او این حقیقت را درک نمیکند . او در تحت تاثیر این خیال و برداش- بود . و است که آنچه روی

زن انسد و دلشکسته در ((ارت)) يك زن مظلوم در ((دیوتا)) و به همین روال . درین میان استعداد دیگری روی صحنه فلم ظاهر شد و تعدید جدی ایرا متوجه حرفه شبانه ساخت . سمیتابیل حریفی بود که باید با آن روبرو میشد ، مبارزه طلبی بود که همتای آن بجز شبانه کسی دیگر نبود . شبانه با صداقت به استعداد بازیگری و توانایی هایش در برابر سوسه ها و غرات های این مبارزه طلبی مقاومت کرد و شکست ناپذیر باقی ماند . چنین بود نیروی معنوی و خداداد و وی ، دلیری و شجاعت وی و اثر گذاری و بازیگری او روی پرد .

اما نگاهی به گذشته میرساند که امروز شبانه اعظمی دیگر از همه آنچه ساخته شده بود ، نیست . او ارزو داشت که در بالاترین مرحله باشد . جای که بتواند از انجا به پایین بنگرد و فریاد بزند ، ((های همه مردم ! من ملکه تاجگذاری نیاشسته فیلم هستم)) و بخاطر رسیدن به این هدف برایش کاملاً روشن بود که در محیط فیلم های تجارتی با بودجه بزرگ و ایوان های بزرگ داخل شود . شبانه اینرا میدانست و با آغاز مسابقه اش برای رسیدن به عالیترین مرحله با شروع کار در فیلم ((فقیرا)) در محیط فیلم های تجارتی او راه شد . متا - سفانه این فیلم شهرتی بسیار نیاورد و به زمین خورد و شبانه اعظمی نیز . او دوباره به فیلم های هنری روی آورد ولی از



آن بکار میگیرد پس از گشت و گذار پیرامون سانتیا جیست ری و گلزار و بخاطر فقدان پاسخ تشویق کننده از جانب آنها شبانه خود را در چارراهی میاید که خود تصمیم گرفته نمیتواند که به کدام سو برود ؟ دوباره سوی ستیج فیلم های هنری یا شناختن به سوی فیلم های تجارتی ؟ اصلاً ، در زمانی که چهره های جدید و مستعد بسیار روی برده سینما ظاهر شده و فطرت هنری خویش را بمثابة ستاره های مستعد ثابت کرده اند ، تا حدودی غیر قابل قبول است که شبانه خود را در نقطه اوج سینمای تجارتی رسانده و تثبیت نماید . بویژه تا زمانیکه سری دیوی ها ، جایایراوا ها ، منداکسی ها سه شاد هاری ها ، دیپیل ها و سمیل ها و ایچا شرماها حضور دارند و جزو زور برآه (بقیه در صفحه ۷۷)

حساب میشود استعداد و قدرت بازیگری است . اما اشتباه غم انگیز شبانه اینست که آنچه از همه اولتر روی آن در محیط فیلم های تجارتی حساب میشود ، زیبایی و خواست و فراخوانی های سینمایی است . متاسفانه شبانه هر دو اینرا نداشته و همین امر بزرگترین مانع در راه رسیدن او به مرحله عالی است ، نتیجه این موانع درین حقیقت کاملاً مشهود است که حالا که شبانه ازدواج کرده و سن او در چهره اش به سرعت ظاهر میگردد ، نه تهیه کنندگان فیلم های تجارتی و نه از فیلم های هنری بخاطر امضای قرارداد به او رونمی آورند . باین ترتیب شبانه در بزرگترین نبرد زندگیش میبازد در نبرد ستاره بودن . اما شبانه برای برون رفت از بحران کنونی سطح و درجه هنری خویش را در بهترین شکل

برخاست. بایسکلش را برداشت سوار شد و رفت. وقتی خوب دور شد، ایستاد. باز هم به سوی من نگریست و فریاد زد: - ای درخت تنها! درنگ کرد و دوباره فریاد کشید: - ای درخت تنها! من به سرنوشت تو میخندم. بایسکلش به راه افتاد و آرام آرام ناپدید گشت.

* * *

فکر کردم که دیگر هرگز او را نخواهم دید، ولی فردا بازم آمد. همان طور سوار بایسکل آمد. باز هم عرق کرده بود. این بار چیز دیگری هم با خودش داشت. یک قفس سیمی کوچک بود به رنگ طلایی.

بایسکلش را گذاشت روی زمین. قفس را برداشت و آمد سوی من. چند قدم دورتر ایستاد و گفت: - باز هم آدم!

پس از لختی درنگ افزود: - یک قفس هم آورد. ام - می آویزمش به شاخه تو. باز حمت قفس را بزرگ شاخه من آویخت. نفس عمیقی کشید و گفت: - شاید این قفس برنده می را جلب کند.

بیدرنگ، مثل آن که سو - تفاهمی را رفع نماید، دستهایش را تکان داد:

- نمیخواهم برنده می در این قفس زندانی شود. نی، هرگز فقط شبها را در این قفس سپری کند. مبینی دروازه اش باز است؟ مکت کرد. سرش را پایین انداخت. میدانم در چی فکر فروزفت. بعد، ناگهان سرش را بلند کرد و گفت: - تو خواهی پرسید که قفس را برای چی خریدم ام، ها؟

برای یک برنده خریدم. برنده می چند روزی در آن زنده گمی میکرد. این برنده را از دست کودکان کوچک مان نجات دادم. در - حقیقت خریدمش برنده بیچاره بود.

رهايش که کردم، پرسید و نتوانست. آن وقت رفتم و ایسن قفس را برایش ریختم. برنده در گوشه قفس خزید. من روزها به او خیره خیره مینگریستم. در چشمهایش چیزی بود. یک چیز نامفهوم بسیار فکر کردم تا این چیز نامفهوم را دریام و دریافتم. میفهمی، چشمهایش میگفت: ((من برای چی وجود دارم؟ معنای زنده گمی من چیست؟)) نفهمیدم که دیگر چی میخواست بگوید.

مرد عینکهایش را کشید. پاک کرد و دوباره پوشید. ادامه داد:

- یک روز به برنده گفتم: ((تو آزادی میخواهی!)) واز قفس بیرونش کردم. پرواز کرد و سر درخت نشست. دیدم که باز هم به سوی من مینگرد. دیدم که باز هم همان چیز در چشمهایش خوانده میشود. انگار از - همان دوران من میرسید:

((من برای چی وجود دارم؟)) من که جوابی نداشتم، سرم را پائین انداختم. ناگهان برنده پرواز کرد. آمد و دوباره داخل قفس شد. در گوشه قفس خزید و خیره خیره به سویم نگریستن گرفت.

مرد عینکی باد ستعایش حرکت کرد و گفت:

- من چی میتوانستم بکنم؟ هیچ. دروازه قفس را بستم و به برنده خیره شدم. دیدم که باز هم در چشمهایش همان سوال موج میزند: ((معنای زنده گمی چیست؟)) عصبانی شدم. می -

دانی، واقعا عصبانی شدم. فریاد کشیدم: ((من چی میدانم!)) بعد، حالم به هم خورد و رفتم به تشناب. در آنجا ناگهان خودم را دریافته دیدم. به چشمهای خودم خیره شدم. عجیب بود. احساس کردم که در چشمهای چیزی، سوالی، - خوانده میشود. احساس کردم که چشمهایم میپرسند: ((معنای زنده گمی چیست؟)) باز هم فریاد کشیدم: ((من چی میدانم!)) (دویدم به سوی قفس. دیدم که برنده افسرده حال نشسته است. یعنی در کجی خزیده بود. آن وقت احساس کردم که من، خودم، آن برنده هستم. احساس کردم که آن برنده من است. به حالش گریه کردم. پنهانی گریه کردم.

مرد عینکی شروع کرد به گریه کردن. دلم به حالش سوخت. مدتی گریست. باز هم عینکهایش را پاک کرد و بعد، ادامه داد: - در این حال زنه آمد و

پرسید: ((چی میکنی؟)) گفتم: ((خودم را تماشا میکنم)) گفت: ((منظورت چیست؟)) برنده را که در کج قفس خزیده بود - نشانش دادم و گفتم: ((ایسن برنده من هستم)) زنه تهنقه خندید. بعد، شنیدم که این موضوع را به برادرش قصه کرد. - مرد در موهایش جنگ زد. زمین را نگریست و گفت:

- چی تلخ است! بسیار تلخ است، میدانی؟ کمی سکوت کرد و دوباره ادامه داد:

- فردای آن روز که به سراغ برنده رفتم، دیدم که حرکت نمیکند. مرده بود. فریاد کشیدم: ((تراچی شده؟ آخر چرا؟)) برنده را از قفس بیرون

کردم. یعنی جسد بیجانش را بیرون کشیدم. دیدم که کاملاً مرطوب است. نفهمیدم که بیچاره را در آب خفک کرده اند. بسی اختیار فریاد کشیدم. زنه و برادرش آمدند. باز هم سر آنان فریاد کشیدم: ((آخر من بشما چی کرده بودم؟)) (هر دو پسر - سیدند: ((منظورت چیست؟)) برنده را نشان دادم و گفتم: چرا مرا در آب خفک کردید؟)) در جواب هر دو تهنقه را سر دادند. منطورشان را از من تهنقه نفهمیدم، ولی به نظرم آمد که میگویند:

- ما به سرنوشت تو میخندیم! آن وقت سر را میان دستهایم گرفتم و فریاد زدم: - ای سرنوشت، لعنت بر تو!

زنم و برادرش بیخ زدند. من جسد برنده را گرفتم و به بام رفتم. خورشید میخواست غروب کند. به چشمهای برنده نگریستم. کدر و تیره بودند. دیگر چیزی، سوالی، در آنها خوانده نمیشد. احساس کردم که این رنج زنده گيست که سوان میسازد. این بار اجرات و دقت بیشتری به چشمهای برنده خیره شدم. در پشت نگاه کدر و تیره او امر عمیقی سایه انگند بود.

مرد عینکی مدتی پیشانیاش را بر زانو نهاد و خاموش ماند. بعد، سرش را بلند کرد و قصه اش ادامه داد:

- هوا که تاریک شد، جسد برنده را در جیبم گذاشتم و از خانه برآمدم. نسیم سردی میوزید. قرص مهتاب در سینه آسمان نقش شده بود. فضا رنگ غصه آلودی داشت. دلم شد که به روی این فضای غصه آلود تف بیندازم. و انداختم.

جسد برنده را از جیب

بیرون کشیدم . لختی نگاهش کردم . جسدش سرد و مرطوب بود . به آرامش وحسد بردم . آرامش برنده عصبانیم ساخت . آن وقت با تمام قدرتم پرند مردم را به سوی رود خانه پرتاب کردم . جسد پرند مدتی روی آب ماند و با حرکت آب به جلو رفت . بعد ناگهان دیدم که پرند به جان گرفت . خودم دیدم که جان گرفت و پرواز کرد . چند لحظه بی در نور مهتاب ، این سووان سوو پرید . سپس سرشاخه درختی نشست و به من خیره شد . چشم های کوچکش در روشنی ماه درخشان درخشیدند و همان جوی همان سوال ، در آنها موج میزد . (معنای زنده گی من چیست ؟) تکرار این سوال مثل ضربه سختی بر من فرود آمد و خوردم کرد . زیر درخت به زانو درختم و زاری کنان گفتم :
- من چی میدانم !
ولی پرند مصرا نه به من خیره شده بود و سوالش را با چشمهایش ، تکرار میکرد . خودم را بسیار عاجز یافتم . از فرط ناسا توانی اشک در چشمهایم دويد . گفتم :
- برو از کس دیگر بپرس !
و افزودم :
- از زخم بپرس ... از برادرش بپرس .
ناگهان پرند به عدا د آمد و با آواز زیر و بار یکی گفت :
- تو محکوم به آن هستی که این سوال را جواب بدی .
بعد ، آوازی کشید که شبیه يك قهقهه زیر و بار یک بسود بپرسیدم :
- تو بر من میخندی ؟
پرند جواب داد :
- من به سرنوشت تو میخندم !
و پرواز کرد و رفت . از دنبالش

فریاد کشیدم :
- لعنت پرتو باد !
دیگر پرند رفته بود . آب دریا ، زیر روشنی مهتاب ، آرام آرام به جلو میرفت به خانه که رفتم ، زخم برسید :
- کجا رفته بودی ؟
گفتم :
- جسد پرند را به رود خانه انداختم . اما ...
زخم برسید :
- اما چی ؟
به جای آن که جوابش بدهم ، به سوی قفس دويدم ، ولی قفس خالی بود . پرند برنگشته بود .
زخم از دنبالم آمد و پرسید :
- اما چی ؟
گفتم :
- پرند را به دریا انداختم ، اما او زنده شد و پرواز کرد .
زخم لبخند تسخیر آمیزی زد و پیش برادرش به اتاق دیگر رفت و شنیدم که برادرش گفت :
- چی احمق !
مرد عینکی خاموش شد . مدتی آسمان را نگریست . لختی هم به قفس خالی چشم دوخت و سپس گفت :
- آن شب خوابم نمیرود . دم به دم آب میخورم . مثل این که تب داشتم . بعد ، در میان خواب و بیداری احساس کردم که پرند به قفس برگشته است . آواز پررزدنش را شنیدم . آهسته آهسته برخاستم و به سراغ قفس رفتم . برآستی هم پرند برگشته بود . از پشت میله های قفس خیره خیره مرا مینگریست . در چشمهای کوچکش همان چیز ، همان سوال میجوئید :
- معنای زنده گی من چیست ؟
نچوا کنان گفتم :
- آخر من چی میدانم !
ولی پرند نگاه پرسش آمیزش

را از من برنداشت .
زخم خواب آلود ، صدا زد :
- چی میکنی ؟
فریاد زدم :
- پرند برگشته !
زخم شتابزده آمد . جهره اش از ترس سپید شده بود . باد ستم قفس را نشان دادم و بیروزمندانها گفتم :
- ببین !
گفت :
- در قفس که چیزی نیست .
به سوی قفس دويدم . برآستی خالی بود . گپچ شدم . زخم نگاه قفس خالی بود . پرند برنگشته بود .
زخم گفت که بخواید . شنیدم که با عصبانیت گفت :
- احمق !
نمیفهمیدم که چی گفت .
از هم چشم به قفس افتادم .
پرند برگشته بسود و با همان نگاه احوار گوش خیره خیره مرا مینگریست .
دروال و اتاق را بستم . در - پرند پرند را نوزدم و گفتم :
- چرا اندیتم میکنی ؟
با آواز زیر و بار یکش برسید :
- معنای زنده گی من چیست ؟
عاجزانه جواب دادم :
- نمیدانم .
با آواز زیر و بار یکش خندیدند و باز هم برسید :
- یعنی معنای زنده گی خود تو چیست ؟
باز هم عاجزانه جواب دادم :
- نمیدانم .
مثل این که پرند عصبانسی شد و گفت :
- پس فایده زنده گی تو چیست ؟
به فکر فرو رفتم برای ایمن سوال او جوابی پیدا کنم . مدت درازی فکر کردم و جوابی نیافتم . یکبار متوجه شدم که هوا

روشن شده است . قفس خالی بود . عصبانی بودم . مجبور بودم که سرکامم ببرم . و رفتم .
در دفتر سخت نا راحت بودم . احساس میکردم که پرند خودش را جایی مخفی کرده است و بانگاه بر اصرارش مرا مینگرد . چندین بار همه جا را گشتم . اما پرند را نیافتم . با این هم مطمئن بودم که پرند آن جا هست و مصرا نه مرا مینگرد و میپرسد :
- پس فایده زنده گی تو چیست ؟
ناگهان تحملم را از دست دادم . مشتاهایم را روی میز کوبیدم و فریاد کشیدم :
- نمیدانم ... نمیدانم ...
همکارانم به سویم دويدند و پرسیدند :
- چی گپ شده ؟
برخاستم ، در حالی که چشمهایم از حدقه برآمد بودند فریاد زدم :
- من که مجبور نیستم به سوالهای این پرند احمق جواب بدهم !
همکارانم برسیدند :
- کدام پرند ؟
در این هنگام رئیس مان داخل دفتر شد و پرسید :
- این سرو صدا چیست ؟
به سوی او رفتم . از یخنش گرفتم و گفتم :
- تو جواب بد .
زنده گی تو چیست ؟
رئیس دستور داد :
- این احمق را بیرون کنی !
و مرا بیرون کردند .
نمیدانم کجا ها رفتم . سرانجام خودم را در اتاقم ، در برابر قفس خالی ، یافتسم . کار دي در دستم بود .
(بقیه در صفحه ۵۲)

قریان

(بقیه از صفحه ۵۱)

زنم سراسیمه به اتاق آمد و رسید :

- چی میکنی ؟

گفتم :

- اگر این بار بیاید ، سرش را میبیم .

و فریاد کشیدم :

- برنده بزدل ، بیا !

ناگهان به نظرم آمد که حویلی پر از برنده شد . برنده گان با آواز های زیر و باریک پشت سر هم میگفتند :

- فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

فایده زنده گی تو چیست ؟ فایده زنده گی تو چیست ؟

داشت . به را افتاد و رفت . دیگر هوا تاریک شده بود . قفس خالی

بر شاخه ام تکان میخورد . لختی بعد ، مهتاب برآمد . زمین خشک

و تپه بی آب و علف در خاموشی شب به خواب رفتند . زمان ،

بی اعتنا به همه چیز ، آرام آرام میگذاشت . و شب را باخسود

میبرد .

نیده های شب بود که دیدم مرد عینکی سوار بر بایسکلش

برگشت . عند وقتی باخسودش آورد . بود . بایسکل را گذاشت

و سویی من آمد . باد وقت قفس خالی را نگرست و زمزمه کرد

مطمین بودم که این جا نیست .

دستهایش در لیب کرد و ادامه داد .

مرد عینکی سوار بر بایسکلش است . این بار برنده اعلا

خارجی ندارد . این برنده بیرون از من وجود ندارد . در

درون من اصلا خودم آن برنده هستم . جی هولناک

است ! اصلا در این دنیا خودم میسریدم . ام که فایده زنده گی من چیست ؟

خاموشانه چند قدم برداشت ایستاد . خندید و ادامه داد :

ما مشب بازم ناگهان از خواب برخاستم . احساس کردم

که برنده برگشته است . کاردی را که زیر بالشت پنهان کرده بودم -

برداشتم و به سراع قفس رفتم در - جایش نبود . به یادم آمد که

قفس را این جا آورده ام . اما آواز برنده را میشنیدم . از دور دستها

میشنیدم . کوشیدم بفهمم که آواز از کجا می آید .

ناگهان دریافتم که این آواز از درون خودم بر میخیزد - این

دور دستها در درون خودم بود - لرزیدم . عرق سردی بر پیشانی

و شقیقه هایم احساس کردم . بیدار رنگ

از خودم پرسیدم :

- فایده این آواز چیست ؟ فایده شنیدن این آواز چیست ؟

ان وقت تصمیم گرفتم که بیایم این جا و آواز را برای همیشه خاموشتر کنم .

مرد عینکی سویی صندوق رفت و آن را نزدیک آورد . از میان

صندوق ریسانها را بیرون کشید . یک سر ریسان را حلقه ساخت

و سر دیگرش را به شاخه من بست . چند لحظه ، در حالی که زمین

را مینگریست ، خاموشانه ایمن سووان سو قدم زد . بعد ، ایستاد

به اطرافش نظر انداخت و گفت :

- شب ! درنگی کرد و گفت :

- تنهایی ! وانمود :

- حوال ! سر صندوق را لامد . حلقه

ریسان را به گردنش انداخت . لبخندی زد و گفت :

- فایده زنده گی تو چیست ؟ این جا که باغ نیست .

بعد ، خندید و به دنبال خند و گفت :

- من به سرنوشت تو میخندم ! بازم خندید . خند هاش -

بلند تر شد و فریاد زد :

واقعا به سرنوشت تو میخندم !

بالگ صندوق را از زیر پایش دور کرد و حلق آویز شد .

دستها و پاهایش چندین بار تکان خوردند . و بعد بی حرکت ماندند .

پس انتر سیدی روز نمایان گشت . مرد عینکی مرد بود . روی

چشمهایش پر از تاریک و کدوری کشیده شده بود . و آواز پشت

این برد و کدورتاریک ، قفس خالی مینگریست .

ختم

(بقیه از صفحه ۸)

آنانی که به خواندن آهنگ های محلی علاقتند اندک نام فیض

برایشان آشناست در عروسی ها خیلی ها تلاش میکنند فیض کاریزی

باشد و به این ترتیب است که مردم خود هنرمندان را از اعماق

جامعه بیرون میکشند و با تشویق ها و تحسین هایشان آنان را هنر

مند مردم می سازند . مدتهاست میخواستم قصه

زنده گی اش را از خود شناسم زیرا در صدای فیضیک التماس

دارد آلود ، یک اندوه عمیق و یک درد قدیمی خوابیده است .

آنانیکه آواز فیض را با گوش جان میشنوند در لابلای آوازش ، سوز

یک درد کهنه و یک عشق نیمه تمام را لمس میکنند .

از سالهای کودکی اش چیز زیادی بخاطر ندارد . در قلعه

مراد بیگ کوه دامن در دامنه سرسبزده و قریه زاده شد .

در کشتزارها و باغها ، کنار جویبار های همیشه جاری

و درختان سرسبز کودکی اش را به جوانی داد و همراه با درخت

ها قد کشیده و بزرگ شد . هنوز شاگرد مکتب بود که احساس کرد

زمزمه های آوازش به دل همصفا نشمن نشیند . ساعات تفریح

همصفا بالایی میز برایش طبله میزدند و فیض برای آنان آوازی

خواند . از آهنگ های محلی سوجه واصل خودشان . بعد در

بروگرام های هنری مکتب خود بالایی ستیز رفت مدی مکتب ،

معلمان و شاگردان تشویقش میکردند و سپس در عروسی ها

از او دعوت میکردند تا با آواز گیرای خود محفل شانرا رنگ

ببخشد . و این خاطره های

هنري است که او از سالها حفظش کرده و بسراي خودش نگه داشته است و در جریان همين رفت و آمد ها ، ديدن ها و خواندن ها چيزي در قلبش نشست . چيزي شبیه يك خار ، يك سوز و يك درد ، و اين درد او را از راه صيقل زد و بعد در سال ۱۳۵۸ به راديو آمد و در راديو شعر اشنا بسوي لبانش جاري شد .

((پروانه صفت رقم کسان گرد و برت کردم - قربان سرت کردم))

خود ش میگوید : تا در سينه سوزي نباشد هرگز نرياد آن به دل ها نشيند و بعد در سال ۶۷ به تلویزیون دعوت شد و علاقمندان آوازش چهره هنرمند محبوب خود را در روي يکرده تلویزیون دیدند و با علاقمندی به آوازش گوش دادند و در - نفعون باز هم نيفس از دل

مجروحش میخواند . و از در دي که در سينه داشت شگوه میگرد : ((زيرگيه خوره دافونه چه زمادي نه مند - نصیب دي شه دردونه چه زمادي نه مثل))

و شاعري چه خوب گفته : ((ناصر گفت که حزم چه هنر دارد عشق - گفتم اي ناصر مشفق هنري بهتر ازین ؟)) عشق به هنر مند ، هنر بخشيد و محبوبش گردانيد . او که تاکنون چون گل خود روي رشد کرده بود خواست آموزش بهتر و بیشتر ببيند و وقت نزد نيك محمد بشاگرد يپ نشست و بیش از پیش به خواندن اهنگ هاي محلی علاقمند گردید و مستعد شد .

در سال ۶۴ از طريق اتحاديه هنرمندان و در سال ۶۵ از طريق کدک قرارگاه وزارت امور داخله بگرفتن تقدیر نامه نایل آمد . کفزد نهاي علاقمندان

آوازش در محافل به او دلگرمي می بخشيد تا موفق گردید که ۱۶ آهنگ در راديو و آهنگ در تلویزیون ثبت نماید . او میگوید کم بخواند ولی خوب و هرگز - نحسين علاقمندان آوازش هوس غروراد ر قلبش جاي نمیدهد . اجراي کنسرت ها و سفر به ولايات همیشه براي نيفس جالب و خاطره برانگيز بوده است . دريکی از کنسرت هاي که براي همشهریان سزار - شريف داشت علاقمندان آوازش که او را از طريق تلویزیون ندیده بودند ، مونترال را چنان احاطه کردند که نيفس حساب لحظه ها را از ياد برده بود . و هنگام آواز خواندن چنان صيمايه براييش کف ميزدند که نيفس گاه خودش را فراموش میکرد و اين همه خاطرات خوب از مردم از انانیکه هنرمند را بخاطر هنرش میخوانند و بخاطر هنرش تشويق میکنند در قلب نيفس

جاودانی نقش بسته اند . نيفس کاريزي سالها قبل عروسی کرده . داراي ۴ فرزند است . علاوه بر مصروفيت هاي در راديو و تلویزیون که مسوول گروه خودش است در لوي غارنوالی نيفس ابفای وظيفه میدارد . او بخاطر رشد موسیقي در کشور میگوید : بیشتر هنرمند ، داشتن استاد خوب ، مشق و تمرین زیاد ، تشويق مردم و مساعدت و همکاري اداره مربوط ميتواند هنرمند را برساند . هنرش را رشد دهد . در اخير ما پرسم : نکستی چرا آنشب حق الزحمه ات را از داماد نگرانی ؟ با فریونی که طبیعت ذاتی اوست میگوید : کس برایم گت پدرداماد این پول را قرض گرفته است . سپس بالحنی که دران بزرگوار میمجد علاوه میکند : همين عواطف است که ما را با مردم پیوند میدهند .

انخورگه استون

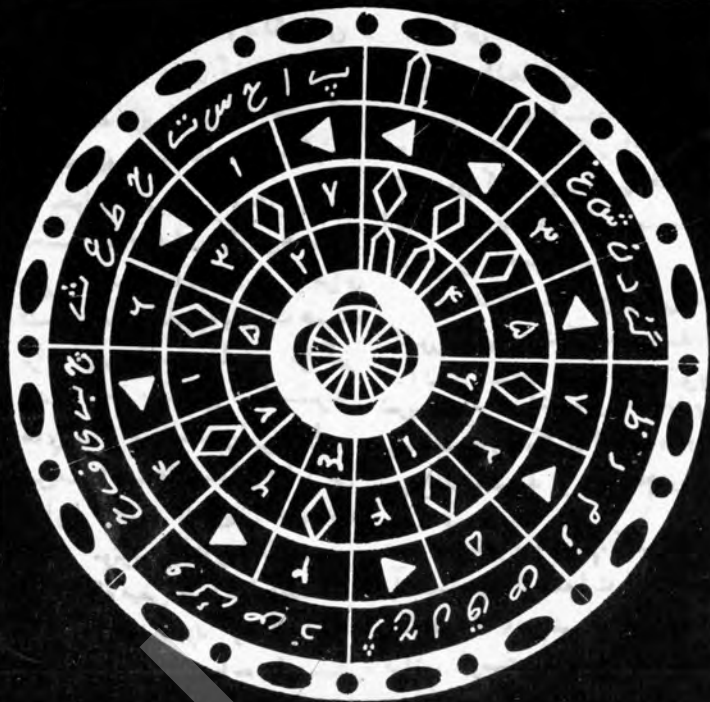
دهامخ پانی

دهامخ پانی در علم نغمه اثار دی چي په ایسترتک (انتزاعی) دی و ل طرح اواند شور شویدی چر مستقیماً له طبیعت تا مودل له خه نسدن اخیستل شوری ، بللی دشومند دعا باغی پوداخت له دی و ل اخلو سره شری دی . نغمه په انخور گوری دی ذخاخر سبک او سستیسل مین ته رای و بللی ده چه نغمه سبت یی په ۱۹۷۴ کال کی په ییلد ارتون کی د (انتواپتیک Ento - Optique) په نامه نومولی در . دا لغت له دوه بیرانی فلسفی کلمو (انتو) په تغلو کی د موجودد - ما و رادنده په مانا او اپتیک په تغلو کی د لیریون په مانادی . انخورگه له تیروخت شخه تیر - ید و بللی شیبی و رپه یادوی او هغومتدراز از هنرمندانه شکلونو او سبلونو شخه په اعتقاد دی سره

مستی و ریخنی او ژوندی لوی - یی . نوخله یی مره تابلو له مانا په که اوزیاته بشلا لوی . د سیمون شگوری په زیاتو تابلوگانولی عنوانی محدوا له طبیعت او اصلی مودل سره تیر لوی په اثرلی د علمند د نا خود آگاه ذهن او روح او طبیعت او اصلی مودل اغیز خرگنده شو - یده . په بد دی و ل نغمه شخه چی انخورگه د انتواپتیک په شیو انخوروی په حقیقت کی عینا واقعیت یا حقیقی مودل نسدن بللی د نومند د سن او غلو یی دی و ل لاسپوری شیبی . دا علمنده میرمن او بیاری انخورگه د انخورگه د عرسبک په باب دقیق معلومات لری . نغمه په ټول احساس له خپل عروسره مینه لری او د اتوده - مینه ده چی نغمه یی د سلونو

بشلیو تابلوگانو انخورگوتسه را پاروی ده . نغمه په خپلو اثارولی تل طبیعت او واقعیت بیانونی اولید و لکی ته وخت لوی چی د طبیعت و نغمی لری پرتم په اسانی سره و گوری او شری لگوالی سره یی بلدشی چی پخپله یی چو په لریده . د نغمی انخورگه د افغانستان د طبیعت او نغمه د بشلا بشلارندوی دی انخورگه یی د نغمی د زپه - ژبه ده . په تابلوگانولی په ټول غرو و استرتوب سره غرونه ستایی او سیندوله چی په خپلو اسراروسره انسان د لولولوتسه ای یاسی نچپانده جاری لوی . د تابل پخپله په تابلولی (چی د گل په میندی کی اویسه دی) قوی طرحه او په ټیره بشلا او پرتم کی درنگونو زیاتسه

پراختیا چی لکه توسترگونی د - ستاینو و زدی . په پای کی له نغمی نه پوښتنه لوم : له ستاسی دیون تابلو تره نکه ستا یوعدن واخلم لومه تابلویه غوره کی . له خپل خایه پا ییزی او دخیل میره . د پورتیت تره ک چی پخپلو نازکو او غلمسترونو گوتوی انخورگه لری دی و دریزی او داسی راته گوری چی لکل یی په ټول احساس لوسوم روزه د نغمه پوښتنی جواب چی دی دمرکی له پیل شخه په زپه کی وه پیدانوم چی : نغمه شخه چی د بشلی او علمنده شخه د تن لپاره په افغانستان کراستوگنی ته ای ایستلی مینه وه . یوا - زی مینه د نغمی له ټولواپ - خونواو استرتوب سره . کامله حبیب



مثلاً "روز چهارشنبه حرف دوم نام خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوط باین حرف دیده میشود عدد (۷) را اختیار نمودید باید به بیت هفتم غزل روز چهارشنبه به اشعار همین صفحه مراجعه کنید و بخوانید که (حافظ) بشما چه میگوید.

نوت: طرح این فعال به ابتکار استاد بشپهر هروی ریخته شد و در سال ۱۳۵۳ در مجله ژوند و ن متواتر چاپ گردیده است که نظر بعد لجنسی علاقمندان آنسرا اقتباس کردیم.

در هر روز هفته که میخواهید فال بگیریید به رسم دایرهی توجه نمودید حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا در دایره کلان پیدا کنید (تفاوت ندارد که حرف اول، دوم یا مثلاً "چهارم و پنجم نام شما باشد) در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانهای سفید آن سه عدد ثبت گردیده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز هفته - مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

زریط بر سیمای فال گرفتاریم

شنبه

- ۱- صلاح کار کجا و من خواب کجا
- ۲- بهین تفاوت ره کز کجا است تا کجا
- ۳- دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس
- ۴- کجا است دیرمغان و شراب ناب کجا
- ۵- چه نسبتست برندی صلاح و تقوی را
- ۶- سماع و هفت کجا نمه رباب کجا
- ۷- ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد
- ۸- چراغ مرده کجا شمع افتاب کجا
- ۹- مبین بسبب ز نخندان که چاه در راه است
- ۱۰- کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
- ۱۱- بشد که یاد خوش باد روزگار وصال
- ۱۲- خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
- ۱۳- قرار و خواب ز حافظ طمع مدار اید و ست
- ۱۴- قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

پنجشنبه

- ۱- اگر چه باد مفرح بکشد و باد گل بیزست
- ۲- بیانگ چنگ مخوری که محتسب تیزست
- ۳- صراحی و حریش گرت به چنگ افتد
- ۴- به عقل نوش که ایام فتنه انگیزست
- ۵- در آستین مرقع پیاله پنهان کن
- ۶- که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
- ۷- به آب دیده بشوئیم خرقه ها از می
- ۸- که موسم ورع و روزگار بر همه زست
- ۹- بجوی عیش خوش آزد و ریا زگون سهر
- ۱۰- که صاف این سرخ جمله دردی امیزست
- ۱۱- سهر بر شده پرویز نیست خون افشان
- ۱۲- که روزه اش سرکسری و تاج پرویزست
- ۱۳- عراق و فارس گرفتگی به شمر خویش حافظ
- ۱۴- بیا که نهیت بشد اد و وقت تهریزست

دوشنبه

- ۱- نیست در شهرنگاری که دل مایبرد
بختم را ریا شود رختم از اینجا ببرد
- ۲- باغبان زخزان بیخیت می بینم
آه از آتروز که باد تکل رخا ببرد
- ۳- رهزن دهر نذقتست مشوایم از او
اگر امروز نبردست که فردا ببرد
- ۴- علو فضلی که بچل سال دم جمع آورد
ترسم آن ترکس مستانه به یغما ببرد
- ۵- جام مینایی می سدره تنگه دل بست
منه از دست که سیل غبت از جا ببرد
- ۶- راه عشق ارچه کمینگاه کاند ارانست
هرکه دانسته رود صرفه زاعد ا ببرد
- ۷- حافظ! رجان طلبه غزه مستانه یار
خانه از غریب برد از پهل تاب ببرد

چهارشنبه

- ۱- چو گل هردم بیویست جامه در تن
کم چاک از گریبان تابه دامن
- ۲- تنت را د پدگل گوی که در ریغ
چومستان جامه را بید رید برتن
- ۳- من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دل ترا آسان بردی از من
- ۴- بقول دشمنان برگشتی از دست
نگردد هیچ کس با دوست دشمن
- ۵- تنت در جامه چون در جام باده
دل در سینه چون در سیم آهن
- ۶- بیارای شمع اشک از چشم خونین
که شد سوز دست پر خلق روشن
- ۷- چون در زلف تویمتست حافظ
بدین سان کاراود رسامیگن

شنبه

- ۱- سرم خوشست و بهانگه بند میگویی
که من نسیم حیات از بیاله میجویم
- ۲- همس زهد بوجه خوارنشیند
مرید خرقه دردی کشان خوشخویم
- ۳- گرم نه پیرمغان در سروی بگشاید
که ام در پزیم چاره از کجا جویم
- ۴- مکن درین چشم سرزنش بخورد روشی
چنانکه پرورشم میدهند میرویم
- ۵- تو خاتاه و خرابات در میان همین
خد اکراه که هر جا که هست با اویم
- ۶- غبار راه طلب کیمای به روز بست
غلام دولت آن خاک عنبرین بویم
- ۷- ز شوق ترکس مست بلند بالائی
چولاله با قدح افتاده بر لب جویم

پنجشنبه

- ۱- بیانا گل برافسانیم و می در ساغراند ازیم
فلک راستق بشکافیم و طرحی نود راند ازیم
- ۲- اگر غم لشکرانگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی بهم سازیم و بنیاد شبراند ازیم
- ۳- شراب ارغوانی را گلاب اندر قدح ریزیم
نسیم عطرگرد انرا شکرد رجمراند ازیم
- ۴- چو در دست مست رودی خوشه زین مطرب سرودی خویش
که دست افشان غزلخوانیم و پاکیمان مراند ازیم
- ۵- یکی از فضل می لاند یکی طامات میباند
بیا کاین داور بهار به پیشد اور اند ازیم
- ۶- بهشت عدن اگر خواهی بیا ما مابه میخانه
که از پای خست روزی به حوض کوثر اند ازیم
- ۷- سخندان و خوشخوانی نمیورزند در شیراز
بیا حافظ که خود را به ملکی دیگر اند ازیم

جمعه

- ۱- هزار چند بکردم که یار من باشی
مراد بخشد دل بیقرار من باشی
- ۲- چراغ دیده شب زندمدار من کردی
انیم خاطر امید وار من باشی
- ۳- در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت زدست بر آید نگار من باشی
- ۴- شبی به کلبه احزان عاشقان آتی
بجای اشک روان در کنار من باشی
- ۵- شود غزاله خورشید صید لاغر من
گرا هوئی چو تو بیکم شکار من باشی
- ۶- سه بوسه کزد ولبت کرده وظیفه من
اگر ادانکسی قرص دار من باشی
- ۷- من این مراد ببینم بخود که نیم شبی
بجای اشک روان در کنار من باشی

اونمی خواست آواره باشد

زنده پوشان و محرومین همد
خود را در فیلم‌های او باز می‌یافتند



آترابه شوخی (۱ صفحه‌ها) می‌خوانند

زمانیکه به گروه مجله (نیک) پیوست از شهرت کافی در حلقه‌های مطبوعاتی برخوردار بود. در مورد این دوره کاراش انور عظیم خاطره جالبی دارد که توانندی نامه نگاری هاس را نشان می‌دهد. چنین به یاد می‌آورد:

«آخرین صفحه‌های شماره بلیتز را تنظیم می‌کردیم که ناگهان خبر رسید:

نهرود رگ‌دست. سکوت - سنگین همه دفاتر روزنامه تا ما شنیدیم پسرهای چاپ را فرا گرفت. از ذهن هاقط دود تیره. سکوت بیرون می‌شد و چشم‌ها برهنگی دیوارها خیره مانده بود. چنین به نظرم آمد که پوچی جاودانگی بر همه جا پال گسترده پهرمه ما سنگینی می‌نماید.

سکوت و حفتناک را صدای زنگ تلفون در هم شکست. من و مونیس به بی‌مسئول مجله بلیتز به زبان هندی راه اتاق کار رفتیم. کی انجام‌فراخوانند در آنجا با مردی خریدار و در خود غرورفته پهرودیم. او و هاس بود. آنجا خاطر نشان کرد که دهنی پهرود بقیه درص ۵۹

این مرد خودجده با روان بزرگ و خواجه احمد هاس نویسنده، فلم نامه نویسه و روزنامه نگار، فلم ساز و ناقد بزرگ بود.

اگرچه زندگی نامه اش منگسی نمایم چنین می‌بایم:

روز ۷ جون ۱۹۱۴ در پانیهت در ایالت هریانای هند تولید یافت. او سر بزرگ مولانا الطاف حسین علی شاعر و اصلاح طلب معروف که از رشته حقوق و هنر از پوهنتون علیگر فارغ شد. هنوز حاصل بود که هفته نامه «عقده علیگر» را که در چهار صفحه به نغمه رسید و انتشار داد.

سهم در روزنامه «پاد داهت» های میهنی «خبرنگار» او در این روزنامه طی سالهای ۱۹۳۰ نقد فلم می‌نوشت. قلم مو هکافش که با طنز پرنده و نیرومند همراه بود سازندگان فلم را ناراحت می‌ساخته پارها پرنه روزنامه فها روارد کردند که وی را از کار اخراج نماید. اما به بی‌مسئول روزنامه به جای اخراج هاس شماره‌های روز (یکشنبه) راه او سپرد و از او خواست تا صفحه ادبی را بپذیرد. به اینگونه صفحه آخر شماره‌های روزیکشنبه بانسجام هاس گره خورد. خوانندگان

مترجم صدیق رهپو

قلبی پس از ۲۰ سال تهنش روزاول جون امسال از کارهای ماندگار می‌برمانه‌های دیگران قرار گرفت. به دنبال تابوت و خط طولانی چهاره‌ها به راه افتاد. در آن صورت هاعلاقنا و جوان همان «تحفیر عدم مکانی» که هاس در قلمه‌های کوتاه اش در داستان‌های درازش پورده سپید سینما همه آن زندگی هندسی به این روح بخشیده بود احساس داده بود قدرت و اکتسش بخشیده بود روان اند هاس به این آدمان توانندی قند راست نمودن هبلند نگاه کردن و احساس انسانی نمودن را در جامعی که چون تاریخکسوت ایمان را در دام «حقارت» اگر انداخته بود بخشیده است. هاس در این راه صد هابار در کار روزند مگیش در برابر پورا و خشونت و حقارت قرار گرفته بود و هربار گای ولو کوچک و لرزان برای درهم کپیدن آن برداشته بود. اوتام هستی اش را وقف ایرانیانی «نجات پهر» به خصوص «زنده پوشان» نموده



معمای شطرنج



مات در سه حرکت.
(سفید بازی را شروع می کند
و سیاه را در سه حرکت مات میکند)

ارایش مهره های سفید :

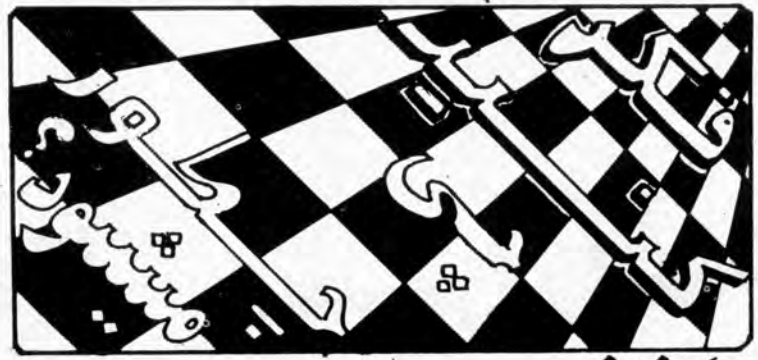
ارایش مهره های سیاه :

Pd2 و Pc4 - Nbs -
- Bes - Ke4
• Bb8 - Qf1 - Kg8

علائم اختصاری : پیاده P - شاه K - وزیر Q - اسب N
فیل B - رخ R

علائم سیستم روسی : پیاده - شاه - وزیر - اسب
- فیل - رخ

بازی خوب ! بازی بسیار خوب ! حرکت بد ؟ - حرکت بسیار
بد ؟؟ - کیش + - قلعه کوچک 0-0 - قلعه بزرگ 0-0-0
مات x - علامت زدن :



بخوانید و بگویید

این سیاه بانو
ننگ خواجه
بگفت
از جمله شخصیت های برجسته
مادراينده
منظرة اشياء
گرامی خوش مطالبی در باره

يك پره گراف
بطور پراگنده مربوط يك نسی
از نوشته های چاپ شده
ازین شماره را جدا نمود ایم
لطفاً بما بنویسید كه این
پره گراف مربوط کدام صفحه
و از کدام قسمت مقاله است.

برخی هلی این صفحه را پاسخ بگویند و به ادرا جمله
ارسال داشته خایره بگویند برای برنده گان به اسامی فرجه
خایره داد میشود.

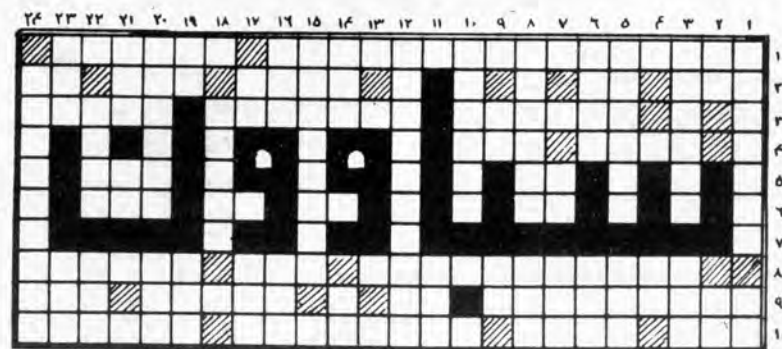
جدول کلمات متقاطع

افقی :

- در اینده ۷۰ نزدیک ۲۰ مین سالگرد ان جشن گرفته میشود - از ولایات غربی کشورمان .
- خوشاوند بیاز - ماده نیست - فلز مایع - اولاد پیامبر (ص)
عکس ان بدن برنده گان را پوشاند ه است .
- در حال گداختن - میراث فردوسی - تننا .
- نگهدارنده طفل - کشتی .

عمودی :

- بعد از کار زیاد لازم است - ناشنوا .
- الت موسیقی شبان - حرف ندا .
- بد هکار - الوده به مواد روغنی .
- پیشوند بسیاری از کلمات عربی .
- محرك سگه .
- غلام - عکس ان پدر رستم است .
- موجب انفجار است - عکس ان به معنای بلی است
- برنده نیست - گشت و قدم زدن .
- تکرار یک حرف - اسم بن پایان .
- رهسپار .
- نکه مند رسو کهنه شده .
- لقب کریستف کلمب .
- مفرد و جروه کانی
- شا هکار ویکتور هوگو .
- ناروانیست - کیفر .
- پیشوند برخی از کلمات - جمع سنت .
- صاف و بدون فراز و نشیب .
- بلی به انگلیسی - عقب ان من نشینند .
- میگده - سر سبز و باصفا .
- ورد درهم ریخته - ضمیر غایب مفرد .
- بیگانه نیست ازبت های معروف کعبه پیش از اسلام .
- جوش - به معنای قربان است .
- سرزمین پشتونها .



- خوب نیست - محمول کار نانو .
- مخفف ماه - باده - از اعضا بدن - جلد نامرئی زمین .
- نابغه عالم سینما - ناپاک - موافقت نیست .
- معلم پرولتاریای جهان - یگانه و تنها - سلسله - ججا
اوردن .
- همراه ریا من اید - اولین عدد چهار رقمی - کتابی از شیخ
عبدالرحمن جامی - یکی از فصول سال .



ترجمه نيزک

مدتها قبل از ظهور اروپائیان انواع بازی با توپ بصورت وسیع در امریکای شمالی و جنوبی رایج بود توپهایی که از ابر ساخته شده بودند در شمال آرژانتین و جزایر کارابین در جنگل های حار می آمازون توسط مایاهای یوکاتان باستان و همچنان قبایل سرخ پوست در مرکز و شمال مکزیکو مورد استفاده قرار می گرفت . آنها در زمینهای گدازی می شکل خاصی علاوه گذاری می شدند در زمین های معین به مسابقه می پرداختند توپ پایه وسیله دست و پا توسط سنگ های چوبی پرتاب می گردید اما انواع دیگری بازی با توپ نیز نزد مردمان امریکای باستان رواج

داشت مثلا " سرخوستان او - پتوتو (کلپیا) فقط توسط زانو سرخوستان چیکو پتو فقط توسط سرخوستان اوتوماک (ونز - ویلا) صرف با شانه به توپ ضربه می زدند و توپ بازی می کردند در این بازیهای متنوع یک چیز مشترک وجود داشت و آن اینکه توپ نباید با دست تا می خورد . توپ بازی نزد مردمان پیشرفته ترامریکای باستان مانند ازتک ها و مایاهای نوعی تشریفات مقدس را با افتخار خدایان مبدل گردید . این بازیهای تشریفات توجه واقعه نگاران اسپانیایی را کفایتان دنیای جدید را در سر تا سر آن قاره همراهی می کردند به خود جلب نمود . آنان در نوشته های خود دقت و شکوه تشریفات

را در که جریان این بازیها انجام میشد همید انهای ستاد یوم مانند ی راکه با جسمه های خدایان حک شده بروی سنگ

اسرار سنگی

تزیین گردیده بود قوانین پیچیده و تکنیک های غیرعادی و همچنان قربانی های راکه به این بازی ها اهدا می گردید با طول و تفصیل شرح داده اند . یکی از قدیم ترین تشریحات در باره بازیهای تشریفات - مذهبی از قرن شانزدهم بهجا مانده است . موتولینیا یکی راهبان فرقه فرانسیسکن که این تشریحات را نوشته و سالها در مکزیکو می زیسته است می نویسد : (مایا - دینی که سرخوستان در آن بازی می کردند نزد آنها بنام " تلاچی " و " تلاکو " یاد می گردید این میدانها شبیه جاده های بودند که بیسن دو دیوار ضخیم قرار داشتند این دیوارهای ضخیم در دو طرف پلهایی برای نشستن قرار

داشت مردم از همه جا ها گرد می آمدند برین پله های نشستند و به تماشا ی بازی می پرداختند ازتک ها محل وزان بازی های تشریفات - مذهبی را بنا توصل به سحر و جادو تعیین می کردند . شرکت کنندگان این بازیها را عدا تا " افرادی از مقامات عالی و اشراف تشکیل می دادند اما اغلبا " ماهرترین بازیکنان ازین مردم عادی نیز برای شرکت درین بازیها دعوت می شدند . ترتیب بازی طوری بود که باید فقط باران و یاسرین به - توپ ضربه زد شده و از بیسن حلقه سنگی که در محلی از میدان نصب می بود عبور داده میشد کاری که ندرتا " صورت می گرفت زیرا عبور دادن توپ با ضربه ران و یاسرین از حلقه بی تنگه بیشتر به معجزه شبیه است . ازتکها تقریبا " برهنه بازی می کردند آنها در جریان بازی فقط عورت خود را با پارچه می پوشانیدند در حالیکه مایاها در جریان بازی از فرق سرتانوک پا خود را با ردای تنگ می پوشیدند علت این امر ظاهرا یکی

قوانین خاص بازی و دیگری - شرکت شخصیت های ممتاز و غیر ماهر قبایل درین بازی ها بود که بخاطر شناخته نشدن خود را می پوشانیدند . پیکره " کوچک یک بازیکن مربوط قرن چهاردهم قبل المیلاد طی کاوش های باستان شناسی در مکزیکو بدست آمده است . در اشمپار حماسی ابتدای کینچه (گواتیمالا) ذکر کوتراصلی این حماسه آمده است که برادران دروگانگی بنامهای اهو سو و خبالانگویی که مقام اسانسی دارند بخاطر اینکه خدایان زیر زمین با صربه توپ بازی می کردند خشم می گیرند . موی - تولینیا اشاره می کند که بسازی های تشریفات - مذهبی سر - خوستان مورد تعقیب بیسی رحانه کلیسای کاتولیک قرار گرفت که می خواست با تمام قدرت خود آئین مسیحیت را بر آستان تحمیل کند . میدان بازی اولاماد و وانتیپرانزو (بازی با ساعد) صد متر طول و یک تایک و نیم متر عرض دارد میدان به دو حصه مساوی (در طول) تقسیم می شود . حکم

های میدان در حد فاضل و خط های گول می ایستند توپ مسورد استفاده درین بازی ۵۰۰ گرام وزن دارد که از ابر ساخته می شود . بازیکنان برای حفاظت دست خویش از ضربه توپ ساعد خود را با پارچه های پنبه ای می پوشانیدند و بعضا " در زنان خویش نیز جهت حفاظت از خراشیدگی بالشتک های کوچک پنبه ای می بندند . ترتیب بازی طوریست که دو تیم هر تیم مرکب از سه نفر می گושند که حصص - معینی از میدان را با توپ مسورد حمله قرار دهند . شمارش امتیاز ها درین بازی بسیار مطلق و بغرنج است این بازی می تواند حتی تا دو روز ادامه یابد . اولاماد و کادیرا " بازی توسط ران " مهارت بیشتری می طلبد زیرا توپ فقط توسط قسمت بالایی ران ضربه زده می شود این بازی به بازی ازتک باستان میدان این بازی ۶۰ متر عرض آن در حدود چهار متر است درین بازی دو تیم که هر کدام مرکب از پنج نفر اند شرکت می کنند توپ مورد استفاده درین بازی سه کیلو گرام وزن دارد .

اوکی خواست آواره باشد

بدون سبب نیست که راجیو گاندی در پیام تسلیت عباس را « جنگجویی که در نبرد مقدس به خاطر آزادی و خدمت حسنه جان سپرد » خواند . خواجه هنام آشنایی برای تمام دوستانش بود . خواجه احمد عباس در ۴۱ سال زندگی در عالم سینما آدم پیشاهنگ و جنگجویی الاثر از همه مردی بود که میخواست درونمایه فلم هایش از زرقای فرهنگ غنی هند آب بخورد و پس آن آرمان گرای دست یافتن به نان خانه و حراست برای همه مگره باید بدون اینکه خود شمای از آن بسرد .

باشد از زیبایی شناسی نهریوس دم زده است . هراتر یک ماهرشاهکار حساب می آید و پاهر شاهکار هنرمند جدیدی تولد می یابد ((آواره)) راجیو مرد افسانه ای را بوجود آورد . (دهرتی سی لال) با وجود قحطی و خدمت رابه شمار همه مبدل نمود . (سات هندو - ستانی) امتیاز چون و سپس متن چکر اورتی رابه دوره شهرت رساند ((دهنند - پهبانی)) مفهوم نوی به سینما داد . ((مونتا)) دید تازمی در سینما در باره کودک داد حتی لباهی اتخیل نوین . بالاتر از همه فلم سهارا ورسنه

(شیروپیا) که با وجود کمبودی های تکنیکی و ساده نگری ساز - ند مکان در آن زمان ، یکی از ارزش ترین فلمهای واقع گرایی و تمدن اجتماعی در سینمای هند باقی می ماند . این فلم مدتها پیش از آنکه موج نوی سینمای هند را فرا بگیرد ، ساخته شده بود . پایه های این زیبا سیی شناسی را تجربه زندگی شخصی خود عباس می سازد . او از کودکی در مسرجنبش آزادی خواهی قرار میگیرد . خواجه در خود زندگی نامه اش که زیر نام ((من جزیرمی نیستم)) نوشته شده است ، بر خوردش را با پیشکش مکتب که ((انگلیسی زده))

است به یاد می آورد . در مقام ناقد ، فلم واقع گرایی را عده ترین جریان هنر سینمایی دانست . او در فلم - سازی همیشه از لحاظ تکنیکی فقیر می ماند زیرا پولی راکه به آن بتواند این بخش را جلا بدهد ، دسترس نداشت . اولین سه فلمش راه بعدی سینما را برایش روشن ساخت سفرش به چین و الهام بخش تهیه فلم ((داکتر کتیکسی امرکھانی)) . فلم دیگرش به نام ((دهر تی کی لال)) که در سال ۱۹۶۲ وقف خونین ترین برخوردهای فرقه یی نمود ، به یکی از تکمان

د هند ، ترین اثر مستند در - زمانش مبدل گردید ، که تا اکنون از گزند زمانه به امان - مانده است . این فلم روزی در سال ۱۹۶۶ در سبیبی به نمایش گذارده شد ، که آنگاز شدید ترین اعتراض ها را نشان میداد این فلم شهرت را از نیم قاره به بیرون برد . عباس این ناقد مبنیانگذار انجمن های متعدد سینمایی و عضو جنبش تیاتر مردمی هند به مثابه پیش آهنگ سینمای هند ، ظهور نمود . معاصرانش با او یاری رساندند او برای پرداخت فرصت برای تهیه فلم ((فیچرنگار)) صرف کرده بود چهار سال تمام صفحه

نقد فلسفی بلیتز را نوشت . عباس در حالیکه فلم نامه انبوهی " را می نوشت فلم نامه دیگری برای راجیو نوشت که مسرتاریخ سینمای هند را تغییر داد . این فلم " آواره " بود . ریشه هایش از آثار چارلی چاپلین مرد کوچک اندام و بزرگ روان ، آب میخورد ، ناداری تنهارویایی در سر می پروراند ، بلی الهام می بخشد قصه پریان مرد نادار که گروهش شاهدختی است به سند اجتماعی مبدل میشود . راجیو این فلم نامه را چاشنی شعر ، موسیقی و تغزل زد ، صحنه های سیاه و سفید (بقیه در صفحه ۷۶)

(بقیه از صفحه ۵۶)
و جایش را عباس خواهد کرد . مجله باید آماده میشد تا به موقع به خوانندگان می رسید و جایش در غرفه های فروش خالی نمی ماند . تمام شب را بیدار ماندیم . عباس در ساتیر کوتاه و بریده داد . به جای کی انجا پشت میز نشست و دسته کاغذی را گرفت . بران تصویر بلنند بالای دو ران نهر را با تمام رویاهای افسانه ای اش ، نبرد شکست غرنگران ، تلاش برای



الطيرتيم كالتيمتيا



چو پل و
لوق دره
حرس
و

زیر نظر جلال نورانی

کی سرعت
میدود ما دین
باره فکر کردیم
ولی به نتیجه
نرسیدیم که کسی
سرعت میدود
ودرین مسابقات
دوش برنده کسی
خواهد شد ؟

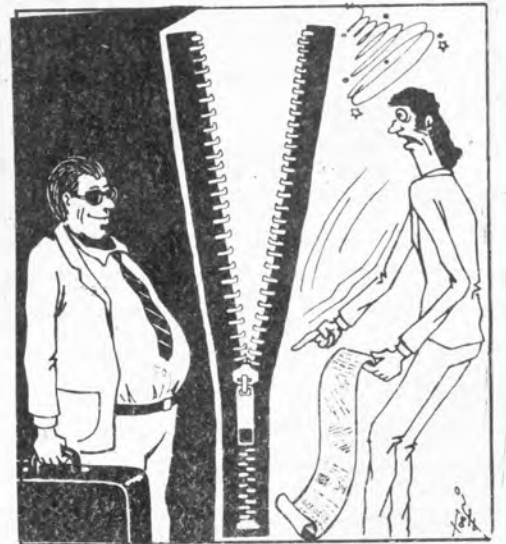


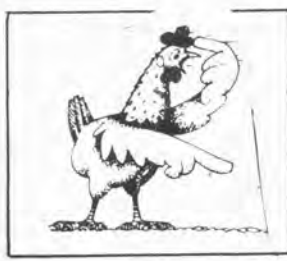
سوارى رنگه دريشى يى روسه
بسه بشاريده • ناساپه مى پيام
شوچى يوعيب لوى •
بخبنله غوايم بايدزوايم چى
هغه محترم اويچاره سړى مير
لړى وه چو دخپل پتلون تنى
(دلغه) وټى • هغه زما ترنگ
تيرشو اوولا • كه زما پرچارى بل
شون واى بسايرى خندلوى يى واى
اوخپلى اوزر به يى پورته
غورخولى واى اوپه زپه كه بديى
ويلى واى چو ((پرمايى شه ؟))
خوماونگړى اى شوچى داكاروگرم •

خينى وختونه انسان يوکسار
سرته رسوى اوپاپه شه شى پسى
گورخى • خوله پوميزى چى ولسى
دا لړلوون اوپاپه هغه شى پسى
ولى خسى •
لمرخليده • واى پاك اوانسا -
نان خوشحاله ترسترگويدل • زه
هم خوښ اوپه حال وم • رځى •
لیدل چى دمخامخ لهرى نه يىو
سړى ماته رانزردى ليزى •
مرتب حالت يى ښودله چى مهم
سړى دى • يود پيلما ت بکس يى
په الاس لى واواو شير پائسه

گرميزى

گرگورى گورين





نصیحت
بیضوده مگوئه نوخ اشیاست گوان
((برخیزو مخور غم جمان گذ ران))
زیول معاشرت ارجامانده کمی
((خوش باش ودمی به شانمانی گذ ران))



دزد تیل خاک گرفتار شد

از مدتی به اینطرف پولیس شهر ریگا که در اوریا واقع است متوجه شده بود که یک سبازق حرفه بی از چراغهای کنار جاده ها با مهارت خاص تیل خاک را - کشیده میدزد و در نتیجه جاده ها در شب تاریک میماند . بلاخره بعد از تعقیبات پیهم این سارق حرفه بی هنگام دزدی تیل خاک بالفعل گرفتار شد و به همین علت اکنون جاده های شهر روشن است و چراغهای سرك به كمبود تیل خاک مواجه نمیباشد .
چرا وارخطا شدید ؟ تیل خاک و چراغهای سرك ؟ بلی مطلب كاملا درست است ، منتھی این مطلب را مترجم مجله ما از شماره ۱۷ مارچ ۱۸۸۶ روزنامه ریگا ترجمه کرده است .

مسابقه دوش

پسر : پدر جان امروز در مسابقه دوش برنده شدم
پدر : اول یا دوم ؟
پسر : نی هفتم .
پدر : چند نفر در مسابقه شرکت نمود ؟
پسر : هفت نفر .
پدر : پس اگر تو نمی دویی هفتم بودی ؟

هوتلی

معلم آشپزی از يك دختر پرسید :
اگر همان دفعتا برسد و در منزل خوراك صحیحی نباشد شما برایش چه می یزید که هم خوب باشد و هم در پختن آن وقت زیادی تلف نکنید ؟
دختر معصومانه جواب داد :
چند عدد تخم گندیده . . .
معلم : این را از کی اموختاید ؟
- از پدرم
- بدبوت چه کار میکند ؟
- هوتلی است !!!

با این حرف ها دیگران خریدارند

از کجا شروع کنیم ؟
در سالون کنفرانس جمع غیري حاضر بودند شخصی که به بدگوشی و بد زبانی معروف بود در برابر مستمعان حاضر شده گفت :
- برای نطق من فقط ده دقیقه معین است و نمیدانم از کجا شروع کنم ؟ یکی از حضار برخاسته گفت : ((از دقیقه نهم))



در مضمون تشریح

یکی از محصلان طب که در مضمون ((تشریح)) صفر گرفته بود ، گستاخانه به پرونیسور گفت :
- قسم میخورم که از شما انتقام شدیدی گرفته جاقوی خود را تا دسته قلب شما فرو خواهم برد . پرونیسور دفعتا به تعقده خندید .
محصل که خیلی عصبی بود گفت : ((چرا میخندید ایا باور نمیکنید ؟))
پرونیسور گفت :
- باور میکنم ، اما شما محققا موفق نخواهید شد . زیرا اطمینان دارم که محل قلب مرا نمیدانید .

چریان دایمی

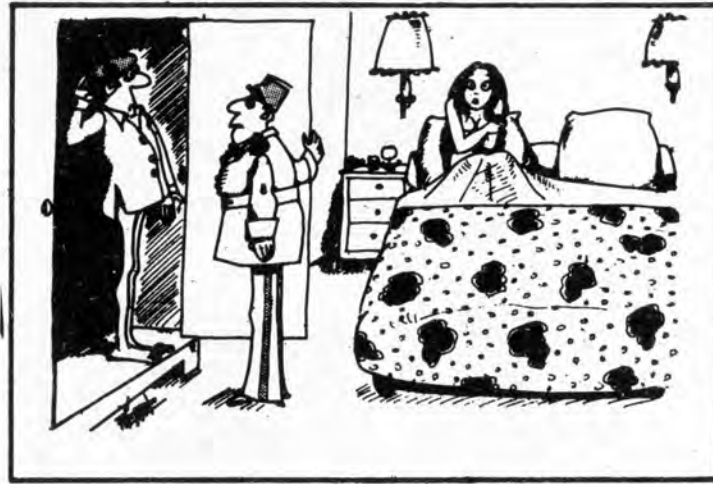
در دنیا چریان دایمی عجیبی برقرار است .
دخترها دنبال شوهر میگردند و شوهرها هم دنبال دخترها !

یوازی هغه پوشوم چی . . .
موضوع در ماته روایه ، زه هغه ته وایم .
وقی لیده چی داسی نه کیز - مثرنگه سپی داسی یوه موضوع یون بنخی ته وواپی ؟ -
هغه سپی هم ددوی رئیس دی .
هغه شنگه وواپی چی (لطفا بیی وتری) ((آخونده ده شرمدی سپی شرمیزی ، هغه هم یوه بنخه . وی وپل :
(بقیه در صفحه ۷۷)

هغه بلی خونی ته ننوتی دی .
سکرتی له ماشه پوشتنه وکپه :
- هغه امردی ؟
- عمدا بنیغلی می په کار دی . عمدا چی دا اوس راغی ، له نصواری شریشی سره .
- پییره بنده . هغه کارلوی ؟
- یولوچلی کاره ، هغه ناهه خصوصی ؟
- رئیس صاحب د خصوصی کار و نولپاره شوک نه ملی .
وقی وپل :
- خورلی ، موضوع هغه ده .

- یوه شیده . . . گوانسه بنیاغلیه . . . صبرو کپه .
هغه یوی لوئی ته وگوخید اوزه ریپسی . هغه یوی ودانی ته ننوت چی شگرگنده رسمی اداره وه . زه په هغه پسی برننوتم .
په بیپه له اوز دد علیو شخه تیراویوه دروازه بی پدا - نیسته اولوت هزه په هغه پسی ستری ستومانه ننوتم . د - سکرتی خوله وه . هغه سپی نه و داسی معلومیده چی دلنه

وقی نه غوشتل چی بی توییره اوسم . راوگوخیدم اوپه هغه پسی و لخصاتم . غوشتل می چی **هوهغه ووهوم چی** ((ویسی تری)) اوپته خوله پخپله لارو - لار شم . اخیرو محترم سپی ولسی د لروپه مخ کی و شیرمیزی .
زپه می ونه منله چی دچا ((بی بی)) په واندی بسی توییره پاتی شم . ماغز کی .
محترم بنیاغلیه . . . ای ملگروی . . . گوانه وروره . . . هغه وانه ویدل اولوی شو .



نکته

و این کلام حکیمانه از خرد -
مندی است که می افزاید :
- مردان مجرد ، خیل -
بهتر از مردان متأهل زنها را
می شناسند ، و گرنه آنها هم
تا هی اختیاری گردند .

طیتر

زنگ برقی



مخلص نواخته بودند . سرو -
صدای خانه من طوریکه تمشیح
کردم مانع شده بود تا ماصدای
در را بشنوم . طبعاً ایشان
با عصبانیت از در خانه ام برگشته
بودند . اینکه در آن شب من
چقدر متصرف کردم و چقدر قرضدار
شدم ، مهم نیست ولی عصبانی
شدن جناب مدیر جبران ناپذیر
بود . فردای آن هرچه بد هوش
آمد بمن گفت : او اینکار مرا تو همین
بزرگی نسبت به خود تلقی مینمود .
هر قدر قسم خوردم و قدر خواستم
فایده نکرد . بعد از آن روز مدیر
صاحب دیگر سلام را علیک نمی
گفت و روزگار سیاه بود .
همسرم که اندوه مرا درک -
کرده بود ، گفت :
- فکر میکنم گناه اینکار برگردن
ناداری ماست . اگر بول میداشتم
ویک زنگ برقی بد روزه خود نصب
میکردیم ، مدیرتان با فشار دادن
دکمه زنگ دچار زحمت نمیشد و ما
هم از آمدنش باخبر میشدیم .
(بقیه در صفحه ۶۳)

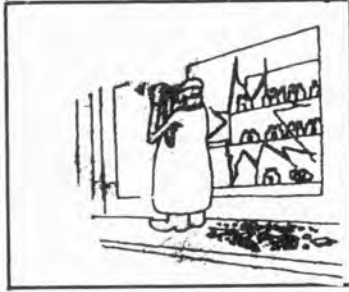
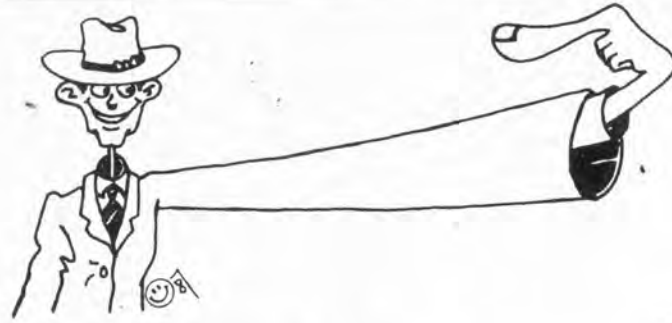
که قرض کرده بودم غذا های
خوب و لذیذ تهیه نمودم . در -
خانه ما غوغای عجیبی بود . چون
بعد از مدت ها بوی گوشت
بمشام اولاد ها رسیده بود ، همه
به جنب و جوش افتاده بودند .
زمن از صبح مشغول کار شده بود
برای اینکه در خانه ما به مدیر
صاحب عمومی خوش بگذرد . بسا
هزار عدد روزاری رادیوی همسایه
را برای یک شب به امانت گرفته -
بودم . ظروف چای و غذا را هم
ازین همسایه و آن همسایه -
خواسته بودیم . ولی افسوس . . .
ان شب برای ما بعوض خوشی
فاجعه آورد . سروصدای رادیو
و هم چنان مخالفت اولاد ها که
از بوی غذا های خوب به وجد
آمده بودند و سروصدای مادر -
شان که بالای آنها هتکه و تنکه
میکرد ، باعث آن گردید که -
صدای تانک در روزه را نشنوم
. . . . آن شب مدیر صاحب
نیامد . . . یعنی من فکر میکردم
که نیامد ، اما او آمده بود و
با انگشت مبارک به دروازه خانه

من هیچ نظره ضعفی که
باعث باز ماندنم از ترفیع شود
نداشتم . یک مامور مطیع فعیان
و درستکار بودم . به مدیر
صاحب هم بیش از حد احترام
قایل بودم . هیچگاه تعظیم و
سلام را فراموش ننمودم ، حتی از
احوالپرسی فامیل و نورچشمی
های شان غافل نبودم . در طول
سال علاوه از اینکه یک روز هم
رضختی نگرفته مرتب کارکردم .
نیم روز غیر حاضری هم نداشتم .
مگر آخ از دست این زنگ برقی
ترفیع من بدست مدیر صاحب
عمومی بود . اگر او میخواست
ترفیع میکردم و اگر نمیخواست
طبعاً از ترفیع مانده بودم که
ماندم .
روزی تصمیم گرفتم بخانه ام
دعوتش کنم . خیلی خرج کردم و
با اصرار زیاد از ایشان خواهش
نمودم تا بخانه تقیرانده بشد و
تشریف آورد و سرانجام کند .
نشانی خانه ام را برای شان
دادم . آن روز شام منتظر آمدن
جناب مدیر عمومی بودم . با پولی

نظر خجالت نواز

طرحها از
هنرمند شایسته

تخته سايي باريکتر از برون بنده



بدون شرح

تسوکی

یوتن چی به انگلیسی ژبه نه بوهید و اوخارج ته تللی و، یوه ورخ یی دیوه واده محفل ولید او دیوه لاروي څخه یی په اشاره پوښتنه وکړه چی ((دا واده د جادي)) لاروي ځواب وکړ چی ((آی دونت نو)) (زه نه بوهیڼم) . په سهای بیایوه جنـسـاز و لید ه چی به لاره تیر یزی له یوه بل لاروي څخه یی پوښته وکړه چی دا جنازه د جاده ؟ لاروي ځواب ورکړه : ((آی دونت نو)) . مسافر په تعجب سره وویل چی (آی دونت نو) بیچاره بیرون واده وکړ او نن بیا مړ شو .

* * *

یوي ښځی چی خپل میره د بوت په کږی وژله وه ، په محکمه کی تري تپوس وشو ، تادی ولی میره په بوت مړکړ . هغی ځواب ورکړه :
- په هغه وخت کی ما بل شی لاسته راغلی .

آدم براي اینکه در جوانی
گردن بقی نکشد در نوجوانی
باید یگان پس گردنی بخورد .

بعضی از عالیجنابان آنقدر
خود خواه تشریف دارند که اگر
سایه شان هم بیشتر از آنها
برود ناراحت میشوند .

ترحم بر پلنگ تیز دندان
وظیفه هر کارمند شریف باغ وحش
است .

به خاطر یک کیک پوستین
خود را به دو چند قیمت بالای یک
تورست فروخت .

من از آن بید هانیستم که از
شاخچه هام جو بخت نانیوایی
بمازند .

از : شرمندوک

زنگت برقی

بیترازمی ۶۲

د یدم حرف بدی نمیزند .
گفتم :

- فکر خوبی است . هرطور
شده یک زنگ برقی میخرم و بدروازه
کوچه نصب میکنم . باید توهینی را
که به مدیر صاحب عمومی شده
است جبران کنم . زنگ برقی را در
دروازه نصب کردم . اما ایگاش اینکار
رانی کردم . گاه و بیگاه هجه های
شوخ و مردم آزار می آمدند و زنگ
دروازه را بصدا در می آوردند .
وقتیکه در را بازمی کردم فرار می
مودند . زنگ دروازه مصیبتی شده
بود . چندین بار برادرم که غسل
نسوار هم دارد وادم خلق تنگ
و هصبانی است میخواست زنگ برقی

را دوباره از دروازه جدا کند و
مارا از شران نجات بدهد . ولی
من با فشاری کرده ، میگفتم فقط
چند روز صبر کن . . . همین
مهمانی بگذرد . وقت تزیین نزدیک
شده بود ، باز هم مبلهی قرض
کردم و به مدیر صاحب عمومی گفتم
تا قدم رنجه نموده به غریب خانه ما
تشریف بیاورد میگفتند :
- نمی آیم . . . وقت ندارم . . .
اصرار میکردم :
- اگر نیاید از غصه میمیرم .
میگفتند :
- لازم نیست زحمت بکشید .
عرض میکردم :
- زحمت نیست . . . اگر بیایند دل
شکسته بند را شاد خواهید
نمود .
باز میفرمودند :
- باشد برای یک وقت دیگر . . .
اصرار مینمودم :
- نخیر . . . همین امشب سر-

فرازم سازید . . .
بلاخره ایشان را راضی ساختم
تا مهمانی بنده را قبول نمایند .
قول دادم که آن واقعه دلخراش
تکرار نند و ایشان پشت در نخوا-
هند ماند . گفتم :
- بسر شرین اولاد های تان که
صرف بخاطر جناب شما زنگ برقی
خریده ام و در دروازه نصب
نمودم . مدیر صاحب عمومی بعد
از ناز و نخره زیاد پذیرفتند .
عصر خود را زود تر بخانه رساندم
قرار بود شام مدیر صاحب عمومی
تشریف بیاورند ، زنگ از صبح برای
مهمانی ترتیبات گرفته بود . در
سیاهی اولاد هایم خوشی و سرور
عجبی رامیخواندم ، طفلک ها
از سنان و جای خوردن بودند ،
نزدیک بود مزه گوشت ویلور بکلی
فراموش کنند . باز هم چیز های
(بقیه در صفحه ۷۷)

در کتابی قدیمی، که از زبان عربی ترجمه شده، چنین نوشته شده است:

(رفائیل - این طالب، عبرانی (کلیمی) بسیار محترم و دانشمند، سالیان دراز در

دربار یزید خلیفه زندگی میکرد، مورد الطاف عالی و اعتماد او بود تا آن حد، که خزانه دار و حافظه اندوخته و جواهرات خلیفه شد، تمام مردم قریبه آن عبرانی خرمند را میشناختند و هنگامیکه اوسوار اشتر خود از کوجه عبور میکرد و در حال تفکر برپیش سفید و بلند خود، که تا روی یال حیوان میرسید، دست میکشید - ساکنین شهر اعم از اعراب، یا نستوریها، یا همکیشان خود این طالب، در مقابل او با احترام تعظیم مینمودند - شهرت خردمندی، عدا -

لتخواهی، پاکدلی و بسیاری از خصای نیک آن عبرانی، که خداوند به اراده ای خود، که قابل درک عقل بشر نیست، به او عطا نموده بود، بمسافات بعیدی خارج از حدود خلافت شایع گردیده بود، و بسیاری از مؤمنین درباری این مشیت الهی چنین میگفتند:

لا اله الا الله محمد رسول الله
 بزرگ است خالقی، که زیبایی را با حماقت میا میزد و گویشت راداری عقل کامل میفرماید. هم اکنون ما بیدینی را می بینیم، که عقلش با خود ابوالرئوس برابر علم و دانشش برتر از ابوعلی سیناست ...

الله اکبر!
 رفائیل - این طالب دارای عائله ای پر جمعیت، کاخ ها و ناکستانها و مال و منال گزافی بود، که برحمت خلیفه تحصیل نموده بود. صاحب انواع ظروف، پیکرها، سنگهای گرانبها (جواهرات) و لباسها بود.

بدین نحو زندگی میکرد و هیچ چیز احتیاج نداشت، زیرا بحمد الله تعالی ازد و ستانهم بی نصیب نبود، دوستانم که احترام زیادی برای عقل و صفات نیک باطنی آن عبرانی قائل بودند. لیکن، با داشتن تمام این چیزها، او فاقد مهم ترین چیزی بود، که زندگی را زیست

فرمانفرمای قریبه سر بتعظیم فرود آورد، همانطور که همیشه در حضور خلیفه سخن میگفت، باعزم و اراده گفت:

سلطان سلاطین تورا فرمانفرمای من و مالک این سرزمین بارونق و شکوه نمود ما است، من استدعا دارم مرحمت عظیمی نسبت بمن فرمائی!

خلیفه گفت:

عبرانی



ماکسم گورکی در روز ۲۸ ماه مارچ ۱۸۶۸ میلادی در شهر نیژنی نوگورود که از شهرهای قدیمی و تاریخی روسیه و در کنار رود ولگا قرار دارد در یک خانواده فقیر کارگری بدنیا آمد.

گورکی دارای ناهای لغات زیادی است و مجموعه ۱۲۵ اثر از خود باقی گذاشت که اغلب در مجموعه مقالات و کتب او چاپ شده است.

روح خویشم، الامی، که زندگی مرا مشوش و مختل مینماید و - قبل از موعد، ریش مرا سپید کرده اند. من میرم تادر جستجوی زندگی برایم، زیرا خداوند یکه همه چیز را خلق کرده است، ممکن نیست که کشور بهتری از این، که مادر آن زندگی میکنم و مردمی، کاملتر از ما، و ارزوها و امیالی نجیبانه تر و عالی تر از آنچه که ما از آن پیروی مینمائیم، در روی زمین خلق نکرده باشد. تو، ای خلیفه خردمند خدا در روی زمین، آیا داستان راجع به گوتها را بخاطر داری - که با زورقها بطرف بالای آب رود نیل میرفته اند. روی انس رود عظیم کشور زادگاه تو سفر میکند و اند تابه ارگارد، یعنی شهری که او دون آنها در انجام زندگی میکند برسند؟

هر ملت از خود ارگاردی دارد، ولی از روی رسیدن بان در توفان های زندگی خفته میشود و نحو میگردد. همانطور که بوته گل سرخ در وسط بوته های تاتوری زهر آگین خفته و محو میشود. اکنون در وجود من میں بیافتن ارگارد خودم بیدار شده، و من از تو استدعا میکنم - مرا مرخص فرماتا بسوی آن بشتابم، زیرا من در تمام عمرم بامید این جستجو بودم، اکنون هم فقط برای آن زندم.

ام ...
 خلیفه بفکر نوروت، ولسی پس از اندکی سر برداشت و گفت:

برو، برو و همراهانی برای خود انتخاب نما، تا اگر تودر راه تلف شوی، کسی باشد که این خبر را بمن برساند.

رفائیل - این طالب هم عائله، دوستان، مال و منال را ترک نمود، رفت تا زندگی کامل را جستجو نماید.

بگو، حرف بزن، ولسی فراموش مکن که حتی سخاوت شاهانه هم برای یاداش خدمات خردمند و دانشمند حقیقی کافی نیست ...

من به اندکی قانعم - مرا مرخص کن! ... بگسی، تا ابد مرخص فرما ...

خلیفه جبین درهم کشید و پرسید:

مگر کس وجود دارد که قلبش بیش از من بتو علاقمند باشد، و دستش نوید بخشش و ثروت بیشتری بتو بدهد؟

نه، نسبت بین بدگمان مباش و اهانته حرص و آزار بمن روا مدار! احترام و ثروت برای من برسات، من میخواهم قوت و غذائی برای روح تهیه کنم. من خواهان تسکین الام





چهل زینه

ان بالا رفتیم . يك روز ، دو روز و روز هاي بي شمار ديگر رفتيم ، شعله ي اميد بيشتر از بيشتر در دل عبراني زبانه ميكشيد و نيروي عجيب او خاموش نميشد . ديگر سر - يال كوه نزديك بود . چند گام ديگر مانده بود ، تا آنچه را كه كوه از ديده ي مانفته بود عيان گردد .

ناگهان عبراني با شادي

حيرت انگيزي فریاد زد :

" ادوناي ! " افتاد

بزمين ، وقتی هم ، كه ماشنافتم

تا بلند ش كنيم ، مرده بود

خليفه با شتاب پرسيد :

- پشت كوه چه بود ؟

- فرمانرواي من ، بيابان

ريگري

خليفه بفكر فرورفت . پس از

مدتي پرسيد :

- ايا عبراني هم ان بيابان

راديد ؟

نه ، مولاي من ، او هنوز

نتوانسته بود انرا ببيند .

خليفه باز بفكر اندرشد .

بلازمان خطاب نمود ، چنين

گفت :

- ايا مي بينيد ، كه خداوند

چقدر رحيم است و چه رحمتي

بر اين طالب نازل نموده است ؟

خداوند تا اميد هاي عبراني را

يكشف سر زمين كامل بحد اعلي

نرسانده ، جان او را نگرفته

است ، همچنين جان او ابعد

از نمايان بيابان ريگزار نرسانده

است ، و اگر چنين شده بود ،

در واقع ، دو بار او را بهلاكت

رسانده بود . او به انسان

لحظه اي شادي در مقابل

زحمات مدت عمرش عطا فرموده ،

در ان لحظه ي شعف و مسرت

جراغ عمرش را خاموش کرده است .

الله اكبر ! لا اله الا الله ،

محمد رسول الله ! بگوئيد

خزانه دار پنج هزار سكه ي

نقره براي آموزش روح اين غلاب

بفقر تقسيم كند . ان مرد خردمند

و عالم استحقاق دارد كه به نيكي

يادش كنند ، همانطور ، كه هر كسيكه در جستجوي بهترين ،

است ! و برق اميد در چشم هاشميد رخشيد . از قله تي كوه هم ، وقتی كه به دامنه ي ان نگاه ميكرد ، بانك ميزد . انجا است ! درمدي كه همسراه او بوديم ، فرسوده شديم و خشم بردل هاي ما مستولسي گرديد ، ولي او دائما در جستجو بود . چيز هاي جذاب جالب توجه و خود پسند در دنيا يافتند ، و اگر عبرانسي بيشتر از آنچه كه براي آدم ضرورت دارد در فكر خويشتن نميبود ، تا خود و ديگران را راضي و قانع نمايد ، مسلما زندگي را در روي زمين ميبافت . ولي او هميشه بجلو ميشتافت و بانك مي زد انجا است .

ما هم از بي او ميرفتيم ، از كبر و غرور او خيران بوديم و از اصرار و لجاجش تعجب ميكرديم . روزي ما بکشور معجز اسائسي رسيديم و در جلگه اي ، كه گياهان با طراوت و شاداب در انجا روئيد ، نهر هاي بيشمار آبگوارا جاري بودند ، حركت ميكرديم و از زيبائسي و نعمت هاي طبيعت لذت ميبرد . ديم . ولي صورت عبراني اخم الود و تيره بود . او در ميان طبيعت با شكوه انسانهاي كامل را نميديد . هر قدم كه بيشتر ميرفتيم ان سرزمين پر بركت تر ميشد ، تمام رنگ ها و ساپه روشن هاي گوناگون در اطراف ما جلو گري ميكرند و ميگردند . خشيدند ، در گوانه ي افق هم كوه هاي آتشي و كبود رنگ نمايان بودند ، كه سر با سمان ميسائيدند .

عبراني بانگ زد :
- انجا است ! - و اولين بار بود ، كه ما از لحن عداي او اثر مسرت را احساس كرديم ، او ناگهان گوئي سراپا مشتعل شد و با سرعت ما را بدنياال خويش كشيد . ما از ديدن انحالت او خوشحال بوديم و بر نيروي ما افزود . ميشد . بگوه رسيديم و از

مردم هميشه چنان در خود پرستي فرقتند ، زمانه هم چنان سرشار از انواع و قايع است ، كه افكار انان را مشغول مينمايد ، و هر چند در ميان حوادث زمانه بندرت واقع ي مهمي رخ ميدهد ، ولي در عوض هميشه جزئيات نا - چيز بيشمارند ، بهمين علت هم در قرطبه بزودي اين طالب عبراني را بلكي فراموش كردند . ليكن روزي ، وقتی كه - سالها از ان زمان گذشته بود ، كه عبراني از زندگاني عادي مردم دور ي گريده بود ، مسافري كرد و فبار الود ، بالبا سزنده در مقابل خليفه قرطبه ، كه از

مسجد بيرون ميآمد ، بسجده افتاد و نام يزدان يك را بر زبان راند ، چنين اعلام نمود :
- خليفه ي بزرگوار ، از تمام اشخاصي كه تو براي بدرقه رفتايل - اين طالب تعيين نموده بودي ، من باقي ماند ام . خليفه با حسن كنجگوي بانگ زد :

- حرف بزن ، بگواز آنچه خبر داري ؟
ان مرد هم گفت :
- ما در نقاطي سير ميكر - ديم . اقوامي در انجا ساكن بودند كه بر طبق كتابها و روايات شهرت دارند ، در سرزمين فرانك ها ، هون ها و اللان ها ، نزد ژرمن ها و مردم ي بوديم ، كه در سه جزيره زندگي ميكند ، از رود ها و دريا ها گذشتيم ، چشماي ما كشور هاي بيشماري راديدند ، ليكن عبراني انچيزي را كه ميخواست در هيچ جا نيافت . از بيابانهاي بي آب و آبادي ، نيمه جان از تشنگي ، عبور ميكرديم ، خود رابه سر - يال كوه ها ميرسانديم و از انها مجدداً بجلگه ها فرود ميآمديم ، و هر چه بيشتر زمين را مينور - ديديم ، چهره ي عبراني تير تر و گرفته تر ميشد . وقتی كه از دور كوه ها را ميديد ، ميگفت - انجا

چهل زينه از جمله اشار تاريخي در كند هار است كه در سه كيلومتری سمت جنوب غربی شهر كند هار بر فراز كوه بجه در خود كوه بصورت رواقی حجاری و در جوار هاي داخلي و خارجي اين رواق تاريخچه فتوحات خاندان بابري حك شده است .

در ايوان سنگي كه متصل شهر و در آغاز كوه مشهور به (سرپوزه) واقع است بينند به تعجب من افتد كه چطور سنگها بشك طبعي و مناسب ساخته شده اند . از شروع تا بالا چهل و دو پشه زينه بود كه در فوق ان خانه مناسب و مسطح ساخته شده است .
باني اين بنا ظهير الدين پابراست كه سال ولادتش ۸۸۸ هجری قمری و وفاتش را ۹۲۷ (۱۵۲۷) دانسته اند و در سنه ۹۲۸ هجری ساخته آن اقدام گرديد است كه فرزندش محمد كامران بهادر نيز در ساختن چهل زينه سهم داشته است در سنه ۹۳۲ كارها را ن انجام يافته است .

چيز هاي زنده كمي است ، همين استحقاق را دارد . خداوند در اينده هم رحمت و نعمت خود را از تمام اشخاصي كه در جستجوي خوشبختي مردم هستند در يخ نفرمايد ، همانطور كه از اين طالب در يخ نفرمود) (گفتم)

RAMBO

(بقیه از صفحه ۳۷)

تمام تلاش تبلیغاتی کاخ سفید برای پذیرش همین نکته از جانب مردم امریکاست که زیر بمباران بجه وقفه تبلیغاتی قرار دارند: ((نظامیان امریکا همیشه حق دارند)) !
 طرحهای کودتائی در ایالات مختلف امریکا در صورت مخالفت با ماجراجوییها و جنایات ارتش امریکا در سراسر جهان گواه این واقعیت است. به نمونه ای از این طرحها که اخیراً در امریکا فاش شده است توجه کنید. این نمونه در جریان افشای فروش سلاح برای ادامه جنگ ایران و عراق به جمهوری اسلام ایران افشا شده است و گردانندگان اصلی طرح همان کسانی هستند که در جریان فروش سلاح به ایران پایشان به کنگره تحقیق امریکا کشیده شد و ظاهراً از مقامات خود کنار گذاشته شده اند. ((... طبق طرح مخفیانه و پلیم کیسی (رئیس سابق سازمان سیا امریکا که بر اثر سکنه مغزی درگذشت)، پگرم اولیورنورت (دستیار پیشین کاخ سفید)، جنرال قوای بحری پوئین دکستر (مشاور امنیت کاخ سفید) قرار بوده است، قانون اساسی امریکا لغو شود، نظارت دولتی به ((فدرال ایمرجنسی منجمنت ی جنسی)) (از انس مدیریت نوو العاده فدرال) سپرده شود، حکومتی فدرال و محلی بعهده فرمانداران نظامی گذاشته شود و در صورت پیدایش نا آرامی داخلی گسترده و یا جنبش مخالفت با تجاوتز گریهای ایالات متحده امریکا در داخل این کشور حکومت نظامی اعلام شود))
 تبلیغات لحام گسیخته

نظام در امریکا همزمان است با تسهیلات دولتی برای مسلح شدن مردم امریکا. همین تبلیغات نظامی (از آنست که سریال رامبو در خدمت آن قرار دارد) موجب شده است که امریکائی ها اکنون ۴۰ میلیون تفنگچه و ۱۰۰ هزار تفنگ با اجازه نامه رسمی در اختیار داشته باشند. این سلاحها در اختیار افراد غیر نظامی امریکاست که ظاهراً برای دفاع از خود انرا تهیه کرده اند و دولت مانع قانونی برای خرید و حمل آن ایجاد نمیکند. تحقیقات اولیه نشان میدهد که علاوه بر ارقام بالا، نیم میلیون سلاح غیر مجاز نیز در امریکا پخش است. ضمناً فروش سلاح نیمه اتوماتیک که برای شلیک فقط باید ماشه را کشید، آزاد است. این سلاح نیز ب راحتی تبدیل به اتوماتیک کامل میشود و میتواند در هر دقیقه ۲۰۰ گلوله شلیک کند. رسانه های گروهی امریکا طرز استفاد از سلاحهای انفرادی را رسماً آموزش میدهند. مجلاتش نظیر ((سرباز خوش شانس)) و ((قدرت اتش)) طرز کشتن دیگران را زیر پوشش دفاع از خود تبلیغ میکنند. مجله ((سرباز خوش شانس)) در امریکا نیم میلیون شماره ابونمان دارد. در همین مجلات از انگولا و کشورهای امریکای لاتین بعنوان مناطق داغ یاد میشود که در آنها میبایستی همیشه آماده شلیک بود. ((رامبو)) همیشه آماده شلیک است و ریکن نیز میگوید که پس از دیدن سریال را مبو حالا دیگر میدانند که با حملات تروریستی چگونه مقابله کند.

... (ریچارد اشتراوس)

در جنوری ۱۸۹۹ برای رهبری کنسرتی - (سنفونی در لا) اثر بتھوون و (جنین گفت زرتشت) کار خودش به پاریس آمد. بود ... جوان بلند قامت و باریک اندام و موی مجعد ... با سیل خرمایی رنگ و صورت و چشم های روشن ... و با موهای کبک داشت میریخت. بی اعتنا و کمی بهوت و پریشان.

... اما وقتی چوب دست رهبری، عنان شراب دست گرفت دیو داستان های (هوفمان) به کالبد شراب یافت ... به هنگام رهبری در ایام سنفونی (بتھوون) با خشونت آشفته و آمیخته به هیجانی عصبی ... مشت گره کرد ... پای بر زمین کوفت. اله شراب - اله شراب نیچه به موسیقی - (جنین گفت زرتشت) اش - رها شده بود و خنده ای آمیخته به هیجان عصبی (زرتشت) موسیقی را می انباشت ...

نوشتم :
 (هی ! هی ! آلمان دیگر مدت درازی نخواهد توانست موازنه قدرت را نگه دارد ! نیچه، ریچارد اشتراوس - وقیصر ... سرگیجه گرفته است. نرونیم در فضا موج می زند ! ...)
 اما اندک زمانی پس از آن در ماه اپریل که گذرم ... (کلن) افتاد بود. از سوی (دکتر فرانترولتر) - رئیس



کنسرواتوار به یکی از کنسرت های که خودش رهبری میکرد، خوانده شد. سه اثر (ریچارد اشتراوس) در این کنسرت اجرا می شد : (تودواند ورکلارد نش) ... (ترانه های همسرایسی برای شانزده آواز) و (هلد - لین) ، نغمه که آهنگساز تازه گذاشته بود و برای دومین

ریچارد اشتراوس
 از تظرو من رولان

بار در آلمان اجرامی شد . . .
 این اثر . . . آلمانی را همانطور
 که ((لوران)) قدیس را روی آتش
 این روان رومی کردند ، کتاب
 می کرد . . . شیوره های
 گوشخراشی حریق را دامن
 می زد . . . شهرها را در هم
 می کوفت ، ملت ها را به هيجان
 می آورد و اراده های اهنین ،
 عنان همه ی این تومان ها و -
 جسارت ها را در دست داشت
 . . . پرتگاه ها ، دهن باز
 می کردند و گفتی موسیقی دارد
 به کام این پرتگاه ها فرومی
 رود . . . اما به گونه ای باور
 نکردی ، موسیقی پیوسته ، کمر
 راست میکرد و از این پرتگاه
 ها بیرون می جست . . . آدمی
 روی لبه ی شمشیر می رفت
 . . . با این همه گول نخورد
 بودم سطح نازل ملودی را که
 چندان از ((مندلسن)) فراتر
 نمی رفت تشخیص می دادم -
 بیشتر در باره ی ((زردشت))
 نوشته بودم که اضطرابش
 از ((شومان)) ، حزن و سودای
 اش از ((مندلسن)) و طبیعت
 گرایش از « واکر و نشتاتز -
 ((کونو)) است . . . با این -
 همه . . . فرشته ی زندگی ،
 از همه ی این عناصری که به
 عاریت گرفته شده ، بارقه های
 نبوغ را به نورانی می آورد - اما
 قدرت ابداع در زمینه ی هارمونی
 و ریتم صافه گون سازها و شعور
 دراماتیک و قدرت اراده فول
 اسا بود و هنوز که هنوز است
 به گمانم ، تیر زندگی ((اشترا -
 و)) هرگز به هدنی بالاتر
 از این - نخورد . . . و بران عدم
 که به دیدار سازنده ی این آهنگ
 - بهار ۱۸۹۹ - برسم .
 ((ریچارد اشتراوس)) در
 ((شالور تنبورک)) نزدیک
 برلین در طبقه ی جهان ساخت
 تازه ساز ، در اپارتمانی که
 اسباب و اثاثیه و فرش و تزیین
 اش نشانه حسن ذوق نبود ،
 سکونت داشت . خود ((ریچارد))

در راه روی من باز کرد . . .
 ((هاسلر)) تهران داستانی
 ژان کریستف)) بسیاری از -
 خصیصه ها و گفتار هاورفتارها ی
 اشتراوس را که من آن سال به
 دیدنش رفتم و در سال های
 آینده در پاریس به دیدنم آمد
 با امانتی چشمگیر مجسم
 می سلزد .
 ((ریچارد اشتراوس)) -
 معجونی فراموش نشدنی از
 کار و کوشش ورنجی سنگین ، و تن
 پروری مسخره بازانه ، غرور
 بزرگمنشانه و اهمال و مسامحه
 شلخته وار بود . . . استقلال رای
 مطلق داشت ، که توانست
 برای خودش نگه دارد . . .
 (اما) . . . همیشه خود را با
 دلک بازی به درگستاخی می زد
 تا داد کونه بینان را در نیارود ،
 طنزی همسنگ باطنز ((اولنشیپنگ))
 داشت . و در جمع به افراط ، -
 عقایدی اظهار می داشت
 خلاف عقاید عامه . اما چون
 با دوستی که برایش محترم بود
 (و چنین موردی مانند سیمز
 بندرت دیده می شد) خلوتی
 دست می داد ، خودش را همان
 گونه ای که بود ، نشان
 می داد . بسیار سنجید و
 بسیار میانه روی . . .
 آنچه در ((اشتراوس)) بیش
 تراز هر چیز دیگر مایه حیرت
 بود تناوب کم و بیش - وزن
 و فیز یولوژیک و فطرت ، دو -
 طبیعت بود : یکی جهش
 و هیجان و دیگری رخوت تن
 پرورانه . . . می باید خونهای
 صرغ (سالومه)) و ((الکتر))
 برداخته شود .
 *
 . . . با چشم باز به خواب
 می رفت . من خفتن اش را در
 محافل و مجالس بسیاری دیده
 ام چگونه برای خود اشیانه ای
 روی «از چوک من ساخت و در منتهای
 گستاخی ، بی اعتنا به آثانی که
 در اطرافش بودند بر ناز بالمش
 هاشم می گوید .
 من خفتن اش را به هنگامی که

با گام هایی مطمئن و لرزان مانند
 خوابگرد ها در آزدحام خیابان
 های پاریس راه می رفت
 دیده ام ، من خفتن اش را در
 بحبوحه کسرت های کسه
 رهبری می کرد دیده ام و دیده
 ام که چگونه پایبانی ریتم های
 ارکستر به جست از خواب بیدار
 می شود . . . اما چشم هایش
 هنوز از خواب سنگین بود . . .
 . . . صورتی داشت کسه
 کمترین چیزی بران نبود . . .
 مثل صورت بچه شسته و رفته
 و روشن بود . . . بیشانی بلند
 و درخشان ، چشم های روشن ،
 بینی ظریف و موهای کسه
 می خواست مجمد بشود .
 یائین صورت کم میکید در می
 آورد . دهان بیش تر به حکم
 طنز یابه حکم دلخوری اخم
 زشتی می کرد . بسیار بلند قد
 و چهار شانه بود و دستهایش
 که ظریف و دراز و راسته
 و پراسته بودند ، اشرافیت
 بیمار گونه ای داشتند کسه
 با بقیه ی وجودش نمی خواند .
 سر میز بسیار بد می نشست و
 به یک پهلو می افتاد ، با هایش
 را روی هم می انداخت . ظرف
 غذا را زیر چانه اش می برد ،
 و مثل بچه شکشرا از نقل
 می انباشت .
 لحن و رفتارش بر حسب
 اشخاصی که با ایشان سخن
 می گفت ، تغییر می کرد : او که
 با مامهران و ساد بود - یا
 ((هانری اکسیر)) و ((روبر -
 روس)) بسیار خوب و مهربان
 که من پس از ناهار به خانام
 خوانده بودم ، رفتاری خشک
 و تحقیر آمیز داشت . . . چندان
 به حرف های شان گوش نمی داد
 و بسوی من بر می گشت و می گفت :
 ((چه ؟ ! خوب ، خوب))
 و همین بود و بس .
 حرف هایش نشان میدهد
 که من اشتباه نکردم ، از این
 که او را هنرمند نمونه ی امپرا -
 طوری تازه ی آلمان دیده بودم

. . . و از انعکاس نیرومند
 و عجیب آن غرور پهلوانی کسه
 نزدیک به هدیان گفتن بود
 از (نیچه اینم) تحقیر کننده
 علی پرستشگر زور و بیزار از ناتوانی
 حرف زد . بودم ، سیاسگ - زار
 بود . . . ((اشتراوس)) کمترین
 عیبی در این نمی دید کسه زور
 مندانه ، ناتوانان را بخورد .
 ((من ناتوانی را که از زور
 مندانه شکایت دارند دوست
 نمی دادم))
 (عین جمله های اشتراوس)
 *
 ((اشتراوس)) در سازه ی
 فرانسوی ها افکار و عقاید کهنی
 در سر خود نگهداشته بود ،
 که در آلمان رواج داشت :
 ((فرانسوی نمی تواند از حد -
 و دی فراتر برود ، اما در این
 محدود کام است . . . و هیچ
 کس این حدود را بهتر از ((بر -
 لیوز)) که بهترین موسیقیدان
 فرانسه است درک نکرد . . .
 همه ی آن را که در خود فرانسوی
 یان بود ساخته . . . و از او
 باید سیاسگزار باشم کسه
 دستم ((برلیوز)) را به عنوان
 موسیقیدان نمونه ی فرانسوی ها
 برگزیده است نه ((کونو)) یا
 ((اوپرا)) را ، . . . من کسی
 به سبب ستایش از ((لیست))
 براو خردم می گرفتم . به عقیده
 ((اشتراوس)) ((لیست))
 نخستین کسی بود که از زمان
 ((بتهوون)) تاکنون راه های
 تازه ای به روی موسیقی گشود
 کسی بود که به جای فرمالیسم
 ((بتهوون)) طبع زنده
 و جاندار او را بر گرفته بود . . .
 و در میان کارهای ((لیست))
 بیش تراز هراثر دیگر (دانته)
 و ((قاست)) رامی ستود
 با تحقیری امیخته به حمایت
 از ((شیلینگر)) حرف می زد .
 (بنفیه در شماره آینده)

دویلو کیسی

(بقیہ از صفحہ ۱۹)

ملگوں • دویں دواہ • بہ تل سوه
پوکھائی وو • لکھ بہ غمہ زموز
پہ لکھئی واولکھ بہ دی دغوی
پہ لکھئی •

د سلام مرگ زموز دلور پر قضا
تر پیرہ وخته اغیزمن و • دیوی
ورخی زمازوی د غمہ دمک پکھ
ویرئی مکتبہ نہ تلو • حتی لہ
لورہ بہ دیرلز بھرتلو • لکھ بہ
یوازی دلور تر دروازی ورخی • لڑہ
شیبہ بہ پہ دروازہ کی ودرید • د
سلام دلور دروازی تہ بی یسی
حیران • حیران وکتل اپیابہ
بیرتہ پہ منڈہ منڈہ خپل لور
تہ راخی •

د بیروخت عمداسی تیرشو •
یوہ ورخ زہ بیا پر خپل • لکھ لار
لگیاوم • شہ می لیکل • زمازوی ماتہ
رامندہ لپہ • زماپہ • تک لسی
لیناست • اووروشانتہ بیراتہ
ووپیل •

ماتہ ام یوہ لیسہ ونہ •
ماتہ عجب وکپ • لہ شو میاشتو
بروستہ دالومری لکل وچی غمہ
لہ ماتہ خہ د لیسہ داویرد لومیلہ
خرگند ولہ • مالومری خپل کھان
پہ لیکل لوی دومرہ مصروف لپہ • لکھ
د غمہ خبرہ چی می عیش اورید لی
ہم نہ وی • خومغہ خپلہ خبوه
داخل پہ یوخہ لوپ غز وکپہ •

ماتہ ام یوہ لیسہ ونہ •••
ما ورتہ ووپیل •

پریدہ چی داخل لار
خلاص لپم • لیسہ بہ بیابل وخت
درتہ وکپم •
خوما ولیدل چی د غمہ
شلہ گی زیاتہ دہ • زہ یی لار تہ نہ
پریشودم • اخر ماتم کومہ بلکہ
چارہ رتہ لیدلہ • یوہ لیسہ می
ورتنہ شروع لپہ • لیسہ می لا
نیماعی تہ نہ وہ رسولی چہ حادثہ
د چامرک اود چاد وینوتوید لوتہ
ورسیدلہ • غمہ یوکل د لیسہ

اوسر بہ می نو بروخت غمہ تہ •
د غمہ خویسی لکھی لکھی ہفتہ
بہ اوسر لہ ماسرہ زیات خوشحا
لہ و • سرہ لہ در چن تل بہ
زما د کار مزاحمہ • و ما بلہ چلہ
نہ لولہ • پہ لیسہ بہ می شان
تری خالار کی او بیابہ نو خپلی
نارتہ • وزگار شوم • زمائسی پر •
غمہ پیری بی لگیدلی • موز
بہ تل اوسر لہ لیسو سرہ اوسید
لو • اوسر ماتم د مہ د لیسو لہ پر
لہ پسی نرمایشو سرہ ماتم تکرئی
و • مرہ شپہ بہ می غمہ تہ یوہ
یوہ لیسہ لولہ • د وینا و ورتو
یو یوہ لیسہ •

* * *

تن چی شنگہ زہ خپلی لوکھی
تہ راورسیدم • نوزموز پہ لوشہ کی
بدہ ورخ وہ • خلک راتول شو و
لوچیان وار خطا وار خطا گوییدل
زہ چوشنگہ د خپل لور دروازی تہ
ورلزدی شوم • و ما خپل زوی د پیر
ور خطا ولید • غمہ سلگی و ملی •
ماتہ یی رامندہ لپہ • اوہ لپہ لپہ ایسی
راتہ ووپیل •

سلام یی وواژہ ••• غمہ
ما ولید ••• ما ولید •
سلگی یی زیاتی شوی اورید سلگو
سلگوئی یی خبری تہ ادامہ
رکپہ •

غمہ چیزئی پہ الارہ غیریدہ
بمونہ والوتل او غمہ لیم پہ ہمہ
نولی ••• والوت ••• سلام می
شو • غمہ ما ولید • لہ غمہ
لہ وپنی روانی وین • مایہ وپنی
ہم ولید • تکی سرتی وین •

سلام وژل شوی و • د سلام
د وینولیس اوسر زموز د لوکھی دھو
لوی اوواژہ پہ خولہ وین • پول
خپہ وواژہ تیرہ بیازمازوی چی
د غمہ ہمزولی و • د غمہ دلومو
ملگوں اود غمہ د لیسو سیالی

د وینا و وکپ و خبری وین • نوپو
غمہ بہ بی لگیدن • د لگوتو
لیسی بہ یی زیاتی خوشیدلی •
لوچیان عمداسی وین • مرہ
ورتنہ پہ زپہ پوری وین • د پینا و
ماجرا ولہ لیسو سرہ زیاتہ مینہ
پینارہ لوی • غمہ بہ تل لہ ما
خہ د لیسو لپو میلہ لولہ • غمہ
بہ وپیل چہ زما د لپو ہمزولود •
د لگوتو بی لکھی زدہ وین •
تہ یی عم ماتہ وکپہ چی زما عم
زدہ لپہ • اوواژہ عم چی شہ
لیسی زدہ وین • لہ لپہ می
ورتنہ راتار لپہ • غمہ بہ تو لسی
لیسی یاد وکی او بیابہ یی لہ
خپلو ہمزولورہ د لیسو لپو سیالی
لولہ • اوسر د غمہ پہ عمزولکی
پرتن پہ د غمہ سیالی کی توی
مخکی و • غمہ ملک سلام لومیدہ
د سلام پیری زیاتی لیسہ زدہ وین
ماتہ بہ می زوی وپیل •

داسی لیسہ راتہ وکپہ
چی د سلام نہ وین زدہ • د غمہ
دومرہ لیسہ زدہ دی چی
دیل عیباقہ زدہ •

مابہ تون پوشتہ وکپہ چی •
بہہ نوسلام شنگہ لیسہ
لون ؟
غمہ بہ خراب راکپہ •
داسی بی د لگوتو
کیسر لون چی حیران بہ پاتکی
شہ •

مابہ تون پوشتل •
د لگوتو لیسہ نویہ شہ بی
دی ؟
بغہ پہ راتہ ووپیل •

بہر بی د نہ نوہ زما
خوشی دی ••• د لپو خوشی
دی •
مالہ دی بروستہ شہ لولہ
چی لہ جگہ واز وپنی کی لیسہ
رتہ پینا لپم • اخر زمات لپہ لیسہ
لہ تمد غسی جگہ راور وپنی کی شوی

یی ورتہ لیسو دل • خومغہ
یوازی د انسان غوشہ غوشلہ •
پاچا بیا فلورک د پوب شو • لہ
پیر • خواماد ازمنہ چی عیش وک بہ
وزی نہ پاتی کیزی اود پاریہ
منخ کی یوہ بووی ورتہ ناستہ
وہ • لہ بلی • وواژہ نہ پریل چہ
تلم وشی • شنگہ دین انسان
غوشہ ورتی • خویسخی عمداسی
د انسان غوشہ غوشلہ • اخر
پاچاپہ بیہ خپلہ تورہ لہ تکی
رابر لپہ • د غمہ دتوری خلاد
خلکوستوگی وپیشو لپہ پریدہ یی
ورغز لپہ • وواژہ د لومی برتہ غوشہ
دی خوشہ لپہ • خپل ورا تہ یی
اشارہ وکپہ • بخکی ورتہ ووپیل
سمہ دہ • د غمہ چی وین خو
غوشہ می پہ لار دہ • پاچا تورہ
خپل ورا تہ تہ برابرہ لپہ اونزدی
ووتی یوہ بوئی غوشہ تری رابیلہ
لپہ • خویسخی غمہ لک لہ
اوسونو شہ و نیو • وپیل ژر ل اوہ
زورہ یی چغہ لپہ •

بسریس • ماتہ دومرہ غوشتل •••
ما غوشتل پوہ شچی ایوا وکسن
ہم داسی سترہ سریشند نہ د
خپلو خلک تورہ خاطر دیون غریبی
اویسی وکی بخکی پہ خا رنولی
شی اولہ نہ ؟ بیابہ خواہ و
خویرل اولہ غمہ بروستہ پاچا
ہم دشپی دویں پہ مزہ وکو
ولہ •

دغہ لیسہ چی مالوستی وہ •
پیرہ اوز دہ وہ • خواماد کھان
د خلاصون لہ پارہ بلنگہ و غمہ تہ
خالصہ لپہ • یوہ شوم چی غمہ
ہم د لیسہ ترنہ تیرلانڈی راغلی
دی • مابیا لہ غمہ شہ خہ د لیسہ
پوشتہ وکپہ اوربتیا عم چی دا
لیسہ یی بیاتولہ پہ یاد ویا دہ وہ
لہ دی وروستہ بہ غمہ تل
لہ ماتہ خہ د لیسو غوشتلہ لولہ •
پہ لیسہ کی چی بہ تر شو وہ



ادویات کودکان پویا قاریابی

این واقعه بسیار بسیار سالها پیش رخ داد. یسرکی غریب، اما مهربان و کوشا در یک روستا زنده گی میکرد. پدرش بیمار بوستری بود و از بیماری سخت رنج میبرد. یسرک مجبور بود که نان روزانه خود را از راه فروش همین به دست آورد. بنابراین، وقتی روز میدید، یسرک پس از آن که لقمه نانی را باشتاب میخورد، راه تپه ها را برای گرد آوری همین پیش میگرفت.

پایانهای فصل پاییز بود. باد سردی میوزید. در یکی از این گونه روزها یسرک مثل همیشه تیرش را گرفت، به سوی تپه ها شتافت تا مقداری همین فراهم آورد. و او با خود سنجید که همین را باید بفروشد و از سول آن برای پدرش دارو بخرد.

یسرک در تپه ها و درهاگشت



یسرک جواب داد: ((نی نی، من هیچ وقت چنین یک تبر خوب نداشتم))

پیر مرد بار دیگر در اعماق ابهائی دریاچه ناپدید شد و پس از لحظه ای، در حالی که یک تبر نقره ای در دست داشت، بیرون آمد.

((خوب، ایا این تبر توست؟))

- اوه، نی (من یک تبر عادی اهلی داشتم))

پیر مرد برای بار سوم در اعماق ابهائی دریاچه نورنت و پس از لحظه ای با تبر یسرک برگشت. یسرک بسیار خوشحال شد و تبرش را از پیر مرد گرفت. پیر مرد از صداقت یسرک بسیار شادمان شد. تبرهای طلایی و نقره ای را نیز به وی بخشید. یسرک از این تحفه سخاوتمندانه پیر مرد بسیار خوش شد، با پیر مرد خدا حافظی کرد و با پشتاره ای از همین به خانه برگشت. بعد تبرهای طلایی و نقره ای را فروخت، وقتی پون رابع دست آورد، برای پدرش دارو خرید و پدرش صحتش را بازیافت. بعد از آن یسرک برای همیشه صداقت و راستگاری را در زنده گیش زیاد نبرد و همیشه بسیار خوشحال زیست.

وگشت تا این که درخت بزرگی را در کنار یک دریاچه یافت. با کوشش زیاد به زدن و قطع نمودن درخت شروع کرد. کم ماند بود که درخت چپه نمود، اما ناگهان تبر از دستش برید و در آب دریا فرورفت. برای یسرک، کسب زنده گیش بسته به تیرش بود، بد بختی بزرگی به بار آمد و او در توان اشکها پیش غرق شد، اما واقعه عجیبی روی داد. ناگهان سطح آرام و هموار دریاچه متموج گردید و جوش زد و بعد کله پیر مردی از اعماق دریاچه آشکار شد. یسرک ترسید. پیر مرد به روی موجهای دریاچه برآمد و از یسرک پرسید که چرا زار زار گریه میکند. یسرک برای پیر مرد بد بختیش را بازگفت. پیر مرد گفت: ((یسر جان، گریه نکن، من تبر ترا پیدا خواهم کرد))

پیر مرد این را گفت و در دریاچه، که دوباره آرام گرفته بود، ناپدید شد و پس از لحظه ای در حالی که باز دریاچه جوش میزد و متموج بود، پیر مرد با تبری طلایی در دستش آشکار شد و از یسرک با مهربانسی پرسید:

((یسر جان، تبر تو همین است؟))

مغده بیابیا خپله میله تلواروله
هماغسی په خپله خبره تپنگ ولاړې
و څوماغیښ نه ورته وپیل. په
تعجب می دهغه خواته رو، رو
قتل. پرخیل دماغی فشار
راووې، اوهر شوهره فلوجپی
می وکړ، ماته بله کیسه نه وه
یاده. مابله کیسه نه وه او-
ریدلی. زماتولی کیسی له وینو
ډگی وئ.

خپل زوی ته په ورکتلوی می
تعجب لایات شو. ماته بله یوه
کیسه هم نه وه یاده. اوزه به
دهغه تپنگار لپه سڼ کی
ډوب کړم.

مغده په خپله خبره تپنگ
ولاړو:
نه، نه، داسی کیسی
چی مرک په کی نه وئ. چی
وینی په کی نه وئ. . . .
ما معدومره ورته وپیل:
ولی؟
مغده په کی زهدلی غزراته
ووپیل:
- زماتولی بدی شی!
زه الاحیران شوم. زه په فگو
ډوب شوم. اوس چی ما هو
څومره فلوجولی، له وینی او مرک پر-
ته می بله هیڅ کیسه نه وه زده.

په کی نه وئ.
او زما تعجب لاپسی زیات شو.
ددی له پاره چی خپل حمان
می له جنجال څخه خلاص کړی
وئ. مغده ته می بله کیسه پیل
کړه. د کیسه می هم چی پوڅه
له نیمایی نه تیره کړه، نو پیو
څوک په کی وپیل شو. مغده بیا
په کیسه کی را تپوې کړی:
نه، نه، وایم داسی
کیسی مه کوه!
داخل زماغصه نوره هم پووی
زیاته شوه:
- ښه کیسه درته وکړم؟
کیسی خوتولی هم داسی وئ نو.

په کی را تپوې کړی:
نه، نه، داسی کیسی
راته مه کوه!
ما په تعجب اوغصه تپووی
ووپیل:
- څه؟ څه داسی کیسی
مه کوه! ولی؟ کیسه نو ښه
وئ؟
مغده پرخیله خبره تپنگ و:
- داسی کیسه راته وکله
چی مرک په کی نه وئ. چی وپیل
کیسی خوتولی هم داسی وئ نو.



زیر نظر تدبیر ۱۵۵



● مسابقات آزاد جام دوستی
محصلان پوهنتون کابل بتاريخ
۲۲ سنبله سال جاری آغاز گردید :
این مسابقات در رشته های
باسکتبال دختران و پسران ،
والیبال دختران و پسران
بینگ بانگ شطرنج تدویر
گردید . که مطابق با پروگرام
به سیستم های لیک یک گروه
و دو گروه همه روزه جریان
دارد .

دین تورنمنت تمام تیم های

● مسابقات هفتمین جام سرباز
بتاریخ ۸ میزان در کلسوپ
سیورتی اردو افتتاح گردید
این مسابقات در سیزده
رشته ورزشی تدویر یافته .
مسابقات نظریه پروگرام
مرتبه آمريت عمومی سیورت اردو
همه روز از ساعت ۱۱ بعد
از ظهر در میدان های کلسوپ



تیم ما بازم مانند سالهای
قبل با آمادگی های خوب
تر و بیشتر به خاطر اشتراك
در مسابقات جمع آمده اند
ما امسال يك تاكتيك خوبى
را در تیم بزرگى خود رایج
ساخته ایم که آن عبارت از -
نگهداری گوساله در دست
چاپ انداز توسط محاصره
اعضای خود تیم بخاطر
نگهداری از حملات تیم مقابل
میباشد که با این صورت اعضای
تیم مقابل خود را به گوساله
رسانیده نمیتواند و چانس موفقیت
زیاد میباشد . (ستار)

بشکل بهتر و خوب تران
همکاری مستقیم کمیته دولتی
سیورت تدویر یابد خوب تر
خواهد بود چرا که تدویر این
مسابقات وظیفه مشخص کمیته
دولتی سیورت و تربیت بدنی
است با آنهم دوسال میشود
که مادر مسابقات از طرف وزارت
امور داخله دعوت میشود و آنها
زمینه بود و باشو مشارف ما را
مهیا ساخته اند که از ایشان
سپاسگزار هستیم .
سیف الدین چاپ انداز
از ولایت بلخ :

امسال هم مسابقات جالب
بزرگى در شهر کابل در میدان
های چمن خیرخانه دایر شد که
مورد استقبال زیادی از ورزش
دوستان قرار گرفت ما با استفاد
از فرصت باد و تن از چاپ اندازان
اشترك کنند در مسابقات
مضاحبه ای انجام دادیم که
اینک به نشر میرسد .
قریبانی چاپ انداز از ولایت
بغلان : بزرگى یکی از سیورت
های مورد علاقه مردم کپسور
بخصوص مردمان سمت شمال
کشور ما است اگر این مسابقات

بزرگى
بازی
عشقموی

ورزش در خارج از کشور



● این ورزشکار جوان چکسی تهرمان خیز بلند اروپایی باشد که به اجرا نمودن خیز بلند ی به ارتفاع ۲۳۶ حایز مقام اول گردید. که یکی از ورزشکاران عالی در مسابقات اروپای شناخته شد.

هدف این (اکت) وی این است که موصوف تصمیم دارد که در مسابقات ایند اروپای به انداختن خیز به ارتفاع ۲۴۰ - سانتی متر بیکارد جدید - قاره‌ئی را قلم نماید.



از زبان
بازاری
پیر

به دانه های شطرنج به تن کردن بود نشان داده شده بود. بعد از بازی مطابق وعده برنده دختر را گرفته البته با جهیزه زیاد. از آن تاریخ بعد از هر یک صد سال بازی شطرنج زنده در چهارراهی مرستیکه صورت میگرفت آخرین باریکه این تماشا صورت گرفت - درست سال ۱۹۵۴ بود.

در زمان رسانس بود که مقررات شطرنج در اروپا شکل فعلی را (البته با برخی ویژگی هاد بعضی کشورها) کسب نمود.

● که گریکو ایتالیای ماستر شطرنج قبل از قرن ۱۷ امرو ج کننده بزرگ شطرنج بود ۱۰ و از شهری به شهری وازیک کشور به کشور دیگر سفر می نمود و روش تعرضی بازی شطرنج را نمایش میداد و رقبا و تماشاگران را با چالهای زیرکانه به خیرت می انداخت. از همه بهتر اینکند گریکو یادداشت بازی هارا حفظ میکرد و بعدا آنها در کتاب خطی خود مینوشت.

داستانها و نقاشی هاد درباره شطرنج اکثر آثار نویسندگان و شعرا بر جسته دوره رسانس مانند شکسپیر و دویلیم و کرونومر تبارز یافت مهری

با آنکه شطرنج در کشورهای چون انگلستان، فرانسه، جرمنی، پولیند و هالند متداول شده بود ولی در هیچ یکی از این کشور ها به اندازه ایتالیا و - همسایه‌ها عمومیت نیافته بود. این دو کشور اکثر محل برگزاری تورنمنت بودند که در آن ماستران شطرنج کشورهای دیگر رسم میگرفتند.

علاوه به سهورت بازیهای شطرنج بعضا به خاطر محل مسایل دیگر نیز نگار گرفته شده اند.

چنانچه در سال ۱۹۰۴ احاک مورستیکو که یکی از شهرهای ایتالیا می باشد دخترید داشت که دو خواستگار بعین لیاقت و شایستگی از دختری وی خواستگاری نمودند. مطابق عنعنه آن زمان خواستگاران میتورا - نستند و وئیل کنند. ولی حاکم عاقل تصمیم گرفت که عنعنه را تغییر دهد. او گفت هر که در بازی شطرنج برنده شد دخترش با او عروسی خواهد کرد و وئیل غیر معمولی در یکی از چهارراهی هابگردار شد به خاطر آنکه تمام مردم شهر میتورا - نستند آنها تماشا کنند. برای بازی جاده به شکل تخته شطرنج رنگ شده بود دانه هایوسيله مردمی که لیاظ مطابق



● انداخت گلوله یکی از بخش های خیلی ها دلچسپ و مورد علاقه دوستان و علاقه مندان ورزشی جهان می باشد این بخش در جوکات تشکیلات فدراسیون بین المللی انلتیک حایز اهمیت فراوان می باشد. درین فوتو ورزشکار قهرمان چکی را در در حالت اجرا نمودن تخنیک انداخت گلوله دیده می شود. باید تذکر داده شود.

نمودند. این تیم برای مدت یکماه درین دو کشور مسابقات را انجام داد.

● تورنمنت آزاد قارهیی که در کشور بلغاریا تدویر یافته بود درین تورنمنت تقریبا ۱۲ تیم ورزشی کشور های اتحاد شوروی، یوگو سلاویا، بلغاریا، اسرائیل و فنلند، ناروی، وچ و... شرکت نموده بودند که در نتیجه این مسابقات تیم بلغاریا حایز مقام اول تیم فنلند مقام دوم، تیم اسرائیل مقام سوم و تیم باسکتبال ناروی مقام چهارم گردیدند.

● نظر به فرار داد کلتوری بین جمهوری دموکراتیک افغان - نستان و کشورهای دوست یک تیم ۱۴ نفری باسکتبال افغانی غرض انجام یک سلسله مسابقات دوستانه و رسمی بتاريخ ۲ سنبله به کشورهای بلغاریا و اتحاد شوروی سفر



تلفون در افغانستان



(بقیه اصفحه ۴)

اختصاصی برای مخابرات داشت در باره آداب و نزاکت های صحبت در تلفون مطالب نوشته شد که در آن پیرامون اینکه باید در تلفون با نزاکت و ادب خاص صحبت شود، کلمات شمرده و روشن ادا گردند، نباید طرف مقابل را زیاد منتظر گذاشت، صحبت شده است. یکی از نکات جالب مقاله اینست که هیچگاه نباید از طریق تلفون به کسی دشنام داد یا با بی نزاکتی صحبت نمود. نخستین سالهای که تلفون در خانه ها و بلاخره در شهرها و ولایات راه می یافت دشواری های زیاد بی شمار و تخنیکران وجود داشت، مثلاً در ساحه کوتل شبر یا دشواری

عجیب سیم ها را در سنگ های عمودی دره های کوتل نصب نموده و زمینه ارتباط را مساعد ساخته اند. برای صحبت پنج تا ده دقیقه میان کابل و چاه ریکار از طریق لین های ابتدایی که بنام لین ((خسکی)) یاد میگردد. آنقدر هنگام آواز کشیدن نیرو و انرژی به مصرف می رسید که عرق از سر و روی ابرو (تلفونی) جاری می شد حتی سالهای اخیر و هم در زمان ما در برخی از ولایات که دستگاه های کهنه قدیمی مورد استفاده قرار دارد این مشکلات وجود دارد. مردم در ولایات از تلفون استقبال گرم مینمودند زیرا میتوانستند در آن زمان سخنی را که در فاصله ده یا نوزده روز به نقطه دیگر ارسال نمایند در آن واحد به هدف میرسانیدند. زمانیکه فریدریک کورلتر رادیو تلفون را اختراع نمود مشکلات ارتباط از طریق لین ها که بعضاً در اثر طوفانها و برف و باران ها قطع میگردد کمتر شد. یکی از شاعران در ولایت

بدخشان هنگام افتتاح دستگاه رادیو تلفون (بی سیم) شعری سروده و در قسمتی از آن چنین آورده است:

تعمیر یافت سیستم جینل به هر طرف
از دست و دره دامن و کوه و کمر گذشت
بی سیم نصب شد به بدخشان و این زمان
تفسیر حرف و گفتن زیر و زبر گذشت
این مانع مخابره ما بس
یعنی خرابی سرو زیرشیر گذشت
در طول سالهای پسین، که اختراعات جدید بوجود آمد

تلفون نیز انکشاف بیشتر نمود و دستگاه های مدرن تر، انواع بعداً کامپیوتری بوجود آمد. همراه با لین رشد تخنیکسی، تلفون توسعه بیشتر نیز نمود و مردم کم کم نسبت به تلفون که یک وسیله فیشن محسوب می گردید بمثابة یک وسیله ضروری نگاه میکردند و ازین سبب اکثر تلاش می ورزیدند تا تلفون داشته باشند. ولی بسیار

جالب است که ضمن صحبت ادب صحبت در تلفون از مزاحمت های تلفونی یاد نماند. بعضاً مزاحمت های تلفونی شکل شوخی را دارد اما گاهی این شوخی جنایت آمیز میگردد، تعصب نکند که در



چرا کبوتر سمبول

صلح است؟

بقیه از صفحه ۲۰

در میان کبوتران بازان حروفی که در کشور ما تعدادشان کم نیست این عقاید نیز وجود داشته که اگر کبوتر خانگی را بکشی یکی از اعضای جوانان خانواده جوانمرگ می شود، یا اینکه تمام آن خانواده به فلاکت و بدبختی دچار می گردند.

کبوتر در یک روز در شرایط باران، باد و برق از ۲۰۰-۵۰۰ میل فاصله رami بیاید. مردم بلژیک نیز در تربیه کبوتر ذوق و شوق خاص دارند. از هر هشت نفر یک نفر بلژیکی کبوترنگا میدارد. این کبوتران زمانیکه جوجه میدهند در دفتر جنگ بلژیک ثبت می شوند و برای هر کدام آنها ورقه مخصوص و اسپورت بین المللی تهیه میگردد. همچنان حکایتی وجود دارد که در زمان جنگ بین فرانسه و نژیس در یکی از شهرها یکده محاصره قرار داشت کبوتر نامه ها

را به شهر در حال محاصره انتقال میداد آن وقت ها نامه های کبوتر بوسیله کبوتران انتقال میافت مهر مخصوصی داشت آن مهر علامت کبوتر در حال پرواز بود. بیگاسو نقاش معروف یکی از تابلو های خویش را به مثابه سمبول صلح شهرت یافت، از این پرند مالهام گرفته بود. امروز در همه نقاط جهان این پرند صلح دوست دارند و از آن جاکه رنگ سفید علامت آرامش، صلح و عفاست کبوتر سفید سمبول جهانی صلح است. در هر کجایی که صدیت با جنگ نشان میدهند، در هر

کجایی که آرامی می خواهند تصویر این پرند را می بینیم و خود این پرند را شاید تعجب انگیز باشد که انسان با همه دانش و نبوغ خود زیستن در صلح و آرامی را از زندگی کبوتران از شهامت و خد متگذاری آنها از جنگ نکردن آنها بیاموزند



گفتگوها

دراغز سمستر جدید هریک از محصلان قصه ها و حرف های ناگفته می دارند . محصلی میگوید : ما پس از رخصتی طولانی دوباره به درس افتادیم . بنا بر معینه پوهنتون آغاز را با راه اندازی جشن شادی برگزار می نمائیم . ولی روزهای جدی آموزش در برابر مقرر دارد . روزهایی که هر لحظه آن گران بهاست . من معتقدم که پوهنتون دریای بیکران اموختن است و ما غواصان این دریاییم . هدف ما دریافت گهر از اعماق این دریاست .

وحید ، محصل رشته زبان روسی پوهنهی زبان و ادبیات نیز به گفتگوی ما علاقه میگیرد . او میگوید : گرچه من توانستم قسمتی از تعطیلات را در کشور بگذرانم ، ولی خوش بختانه صنف ما در مجموع

سمستر قبلی را در خارج سپری کردیم . بر اساس برنامه دیار - ننت ، ما یک سمستر را که تقریباً ده ماه را در برگرفت ، در شهر ما سکو اتحاد شوروی ادامه دادیم . در آن جا با محصلان اتحاد شوروی و سایر کشورها یکجا آموزش زبان را

شبن

محصلان

با شیوه های بهتران فراگرفتیم . تبادل تجارب نمودیم و دریافته ایم که نه باید دوره آموزش در بیرون هنتون را سرسر بگذرانند . این یک شانسی بزرگی برای هر جوان است . باید حد اعظمی استفاده را از آن برد . گل محمد محصل سال چهارم

پوهنهی ژورنالیزم نیز در صحبت ما سهم میگیرد ، او میگوید : من امسال فارغ میشوم و این آخرین سمستر درسی ام است . چارسال پوهنتون برای من در کنار انبوهی از خاطرات خوب و ماندگار قایموس بزرگی از تجارب بود . آنچه من در جریان سمسترهای گذشته دریافته ام اینست که محصل پوهنتون نمی تواند و نباید خود را در چارچوب یلان درسی فاکولته مقید سازد . به عقیده من پوهنتون گنجینه بی زدانوش است . باید جسارت نمود و از این گنجینه سهم خود را گرفت . موزیک و باپیکری ادامه دارد . جوانان محصل باشادی به استقبال درس جدید میروند ، بادل های تپنده ، ملسو از عشق به زنده گی و عشق به اموختن . سلام



از وقت تا چه میگذرد

هفت در اسلام :

اسمان هفت طبقه دارد .
فرهون در خواب هفت گاوچاق
و هفت گاو لافرادی که گفتند
هفت خشکسالی میشود و هفت
سال فراوانی میشود . جهنم
هفت طبقه دارد ، گاهان
اصلی هفت است .

در اعراب هفت بار طوفان
دور کعبه می رسم است ، هفت
تن قاری قرآن معروف بودند ،
هفت در تصوف :

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ام
هفت در تاریخ :

همراهان دارپوش با خود
او هفت تن بودند . در نقش
رستم در بالای آرامگاه دارپوش
هفت نقش ملاحظه میشود ،
جنگها هفت ساله در زمان
لویس یازدهم واقع شد . هفت
پسر گشتاسب به هفت راهزن
تبدیل شدند ، هفت خان
رستم و اسفندیار در تاریخ
شهرت به سزایی دارند .

هفت در خوردینها :

هفت سین یا هفت میوه .
همچنان باید اضافه کرد
که یک هفته نیز از هفت روز
عبارت است . و هنرها را نیز
هفت گانه می شمارند (فریبا صادق)

کردیم که جای خود را بیه او
بدهد . ابرپتر جوان مارینسا
شهمسوار نام دارد که ۱۹ ساله
است او با تعجب بامی نگریست
است او با تعجب بامی نگریست
که چرا میخواهم عکس آن پیرمرد
را در چوکی او بردارم . به
یا سخن گفتیم که شما در صفحات
مجله سیارون وقتی تصاویر تا
بینید خواهید فهمید که چرا ؟
(ختم)

مرد ها بودند ما توانستیم یک
از آنها را ملاقات کنیم
وی امیرالدین نام دارد او
هشتاد ساله است . در روز
های جوانی اش ابرپتر بود و
اکنون نمیتواند در پشت
دستگاه های تلفون کار نماید
فعلاً او تلگرام می برد . وقتی
از او خواهش کردیم که لحظه
در کنار دستگاه سوچبور قرار
بگیرد تا عکس او را بگیریم درین
حال از ابرپتر جوان خواهش

ضعیف سکه نمود و او این
شوخی های تلفونی موجب
قتل میشود .

زمانیکه این گزارش را تهیه
می نمودم در ریاست تلفونهای
شهر کابل از شعبه مخابره
ولایات و دستگاه معلومات
دیدن نمودم . در این جا
دختران جوان مصروف کارند
وقتی به خاطر بیاروم که اولین
ابرپترها چه کسانی خواهند
بود بی گمان باید گفت که آنها

جهان ما روزانه ده ها جنایت
از طریق تلفون صورت میگیرد ،
اشخاص زیاد بواسطه همین
دستگاه کوچک تلفون به قتل
میرسند . مثلاً برای خانواده می
تلفون میشود که پسر شما در یک
حادثه ترافیکی همین لحظه
جان سپرد . یا اینکه افراد را
بوسیله آن تهدید مینمایند که
در برابر چنین حالات قلب های

جنگ کسپوتزی

با این وصف، برای نشان دادن مقیاس کامل خطری که جنگ ستارگان متوجه بشریت میسازد، بیاید این فرضیه را بآور نگرانی را مطرح نمائیم که تمام مشکلات یاد شده را میتوان مرتفع ساخت. به بیان دیگر، آلات غیر فلزی دو سیستم رقیب اشتباه ناید براند عناصر آنها درست کار میکنند. همچنان فرض میکنیم که دو جانب نمیخواهند حمله ز روی را در همان نخستین کشف زنگالهایی که میتوانند بمتابه تدارک برای آغاز یا بحیث آغاز عملی عملیات نظامی تعبیر کردند، براه اندازند. یگانه چیزی که نمیتوان بران غلبه کرد هبترست از فقدان اطلاعات درباره جانب مقابل. اینک من بینیم که حوادث چگونه انکشاف خواهند کرد. اگر سیستم (الف) کشف کند که سیستم (ب) عملیات تدارکاتی را آغاز کرده است، اولی نیز مجبور است آنرا آغاز نماید، ولی بدون برآه انداختن جنگ دروی، زیرا امکان ناید بر نیست که اقدامات سیستم (ب) به سادگی سوء تعبیر شده باشد. تنها با کشف چندین زنگال هشدار دهند، سیستم (الف) می تواند خود را مجبور احساس کند که عملیات نظامی را برآه اندازد، و در آن صورت نیز ضرور نیست که سلاح های دروی را بطور مستقیم بکارگیرد. چنین یک پاسخ تدریجی به اقدامات جانب مقابل هدف منتهی ساختن امکان درگیری تصادفی دروی را دنبال مینماید.

الکس لیونوف به نخستین انسانی که در فضا قدم میزند (مبدل گردید)، سیستم اتوماتیک آن درست بعد از آغاز مانور فرود از کار افتاد. فرود آمدن اتوماتیک سفینه، چنانکه پلان شده بود، ناممکن گردید. اما این حادثه عواقب ترازیک ببار نیاورد، زیرا ترتیباتی برای دیسانست غیر اتوماتیک، یعنی توسط دست، اتخاذ گردید.

نکته اساسی در این است که موتورهای سیستم ست دسی با لامپ های حاوی ناپتروجن اصلاح شده عیار گردیده بودند از اینر عملکرد موتور های یاد شده (چنانکه توسط فرود آمدن دستی نائید گردید) بسیار عالی بود، ولی مدت عملکرد آنها نسبت به مدت پلان شده قبلی در میلی ثانیه ها متفاوت بود. در هنگام پرواز واقعی، آلات اتوماتیک این تغییر را بمتابه یک سوء فعالیت خطرناک تعبیر نمودند.

این مثال دقیقاً نشان دهند ضرورت جدی برای انجام آزمایشات به مقیاس کامل می باشد. ولی انجام آزمایشات به مقیاس کامل عمیق در یک سیستم محاروبی فضایی بکلی ناممکن است. بطور مثال، تصور کنید که سیستم جانب (الف) به منظور دفع کردن پرتاب یک هزار مرمی توسط جانب (ب) جهت گیری شده است. جانب (الف) برای اینکه بتواند سیستم خود را مورد آزمایش قرار دهد باید پرتاب هزار مرمی را از قلمرو جانب (ب) به سمت قلمرو خود سازمان دهد. عدم امکان و بیهودگی چنین حالتی کاملاً روشن است.

جنگ

سپر

فضایی

یا شمشیر

داموکلوس



(بقیه از صفحه ۳۸)

ناید پری آلات غیر فلزی، که حاوی ده ها میلیون توماند می باشند و برای سالیان متدای توسط هزاران برنامه سازان انکشاف داده خواهد شد، به سادگی میتواند منتفی گردد.

یک حرکت شطرنج که در لحظه ای معین طبیعی و مناسب بنظر میرسد در نهایت میتواند بازی را برهم زند، ولی این امر فقط بعد از چندین حرکت روشن میگردد.

پلانگاری عملیات نظامی سیستم های فضایی و سیستم های مرمی هائیکه در حالت رویا قرار دارند تا حدود زیادی بسته به وقت و صحت حدس زدن اقدامات جانب دیگر خواهند بود. و این امر میتواند چندین سال قبل از تصادم واقعی بوقوع بپیوندد. در اینجاکلمه ((حدس زدن)) باید بصورت لغوی درک گردد. گذشته از همه جانب مقابل نه تنها سترا تژی خود را بنه مان خواهد کرد، بلکه همجما ن سعی خواهد کرد که رقیب خود را فریب دهد.

ضعف عملیات های نظامی نه تنها در پایه ست و سی ثبات ان، که بر اساسات حدس و گمان درباره اقدامات احتمالی جانب مقابل استوار است، بلکه در تعداد بسیار

بزرگ و ریانت ها، که با هر تغییر ناشی از اوضاع واقعی نظامی مانند یک کوه رشند مینمایند، نیز نهفته است.

بطور مثال، اگر یک سیستم فضای متشکل از چهل تیر مصنوعی باشد و عقیده بر آن شود که جانب مقابل ده تیر آنرا نابود خواهد کرد، تعداد و ریانت های عملیات های نظامی از ۳۰ میلیون تجاوز میکند. اگر تعداد ده صرفاً به یک واحد افزایش داده شود، تعداد و ریانت هائیکه می بایستی در این ((بازی شطرنج)) مورد توجه قرار گیرند بالغ به یک بلیون خواهد شد!

این امر حیاطوسمعی از دشواری های تخنیک را نیز بوجود می آورد. یکی از چنین دشواری ها ذیلا توضیح میگردد. یک سیستم محاروبی باید برای سالیان متدای و حتی ده ها سال فعالیت نماید. این امر تعویض واحد های انفرادی آنرا ناگرسر میسازد، زیرا باید حتماً این یا آن نوع اصلاحات و تغییرات در تکنالوژی ساختمانی بوجود آید، و از اینر عواقب اینگونه اصلاحات و تغییرات همیشه قابل پیشبینی نیست.

در سال ۱۹۶۵، هنگامیکه سفینه فضایی شوروی موسم به وسخود - ۲ در شرف تکمیل پرواز خود بود (و در آن هنگام بود که

برای اینکه به این تفکرات
و اندیشه های نسبتاً عمومی
عزاحت بخشیده باشیم، بیائید
فرضیه مشخصی را مطرح نمائیم.
فرض میکنیم گردانندگان سیستم
(الف) در برنامه خود
یکپارچه عملیاتی را گنجانیده
اند که ظهور همزمان شش
زنگال هشدار دهند و راوخیم
میسازند. این عملیات بطریق
زیر عرض وجود خواهند کرد:

- اگر یک زنگال دریافت
میکرد باید عملیات اکتشافی
و مشاهداتی تشدید گردد.
- اگر دو زنگال دریافت
میکرد باید عملیات
تدارکاتی برای انتقال به
آمادگی محاروبی صورت
گیرد.
- اگر سه زنگال دریافت
میکرد باید درجه متوسط
آمادگی تا مین گردد.
- اگر چهار زنگال دریافت
میکرد باید عالیترین
درجه آمادگی احراز گردد.
- اگر پنج زنگال دریافت
میکرد باید عملیات نظامی
بدون استعمال سلاح های
ذرویی برای انداخته شود
(مثلاً، تخریب تعداد
معین از سفینه های
سیستم ب).
- اگر شش زنگال دریافت
گردد جنگ ذرویی بایست
بطور همزمان رخ دهد.
- توقف زنگالهای هشدار
دهنده (یا کاهش در تعداد
انها) منتج به قطع متناسب
اقدامات پاسخدهی میگردد.
- بالاخره اگر، با توقف زنگال
های هشدار دهنده یا
تشخیر تعبیر آنها (گذشته
از همه این زنگال ها میتوانند
محصول پدیده های نا در
طبیعی باشند) اقدامات
سیستم (ب) بسادگی فلت
درک شده باشد، سیستم
(الف) به حالت نخستین
خود بر خواهد گشت. سیستم

(ب) باید بطور مساویانه
بر پایه ثابت و موزون ساخته
شود.

این منطق ساده در وجود
نهی اتفاق یا تصادف در
گیری تصادم ذرویی عرض
اندام خواهد کرد.

ولی ثابت سیستم های
(الف) و (ب) بطور جداگانه
به هیچ وجه نباید جنسان
تعبیر گردد که ترکیب آنها
(یعنی ایجاد سیستم عظیم
الف ب) نیز با ثبات خواهد
بود. و این بدان جهت است
که سیستم های (الف و ب)
سیستم های رقیب هستند.
عیارسازی و لایش هر یک
از آنها عملیات مستقل خواهند
بود.

علاوه بر آن، عملیات مزبور
در اختفای کامل از یکدیگر
صورت خواهد گرفت. نخستین
(توحید)) آنها در یک
سیستم بزرگ هنگامی صورت
خواهد گرفت که وارد وظیفه
محاروبی شوند. نخستین
عملیات مشترک آنها در همان
نخستین اوضاع درگیری اقتضای
خواهد شد و نخستین آزمایش
انها میتواند شکل عملیات های
نظامی را بخود بگیرد.

تصور نمائید که یک پدیده
نادراتموسفیری، یا یک حادثه
اتفاقی در فضای خارجی یا
چیز دیگری را سیستم (الف)
بنابینه زنگال هشدار دهنده
ولو چندان جدی هم نباشد،
تعبیر نمود. است. این سیستم
فقط نخستین قدمها را بسوی
عبور به وضع آمادگی جنگی
بر خواهد داشت. اما اطلاعات
در باره این نخستین قدمها
به سیستم (ب) مواصلت
خواهد کرد، و این سیستم
بلافاصله به تدارکات خود
آغاز خواهد کرد. بدین ترتیب
سیستم (الف) در ذخیره گاه
خود بطور همزمان دو زنگال
هشدار دهنده دارد، و این

دو زنگال هشدار دهنده
همزمان بدون شك با کدام سنگ
اساسی یا الماسک نه، بلکه
با اقدامات عملی سیستم (ب)
رابطه دارد. سیستم (الف)
قدم دیگری بر خواهد داشت
قدمی که سیستم (ب) را پیش
نگران خواهد ساخت. اطلاعات
وارد از سیستم (الف) بیشتر
هشدار دهنده خواهد شد.

سیستم یاد شده به این
اطلاعات پاسخ خواهد داد بدین
ترتیب، تدارکات جنگی سیستم
ها متراکم خواهد شد و امکان
آن وجود دارد که تا سرحد
تصادم ذرویی انکشاف نماید.

چنین است امکان واقعی
آغاز (بدون علت) عملیات
نظامی در نتیجه نگهداشت
مقابل دو سیستم اتوماتیک
مطلقاً فعال که هر کدام در ذات
خود دارای ثبات است.

دقیقاً بهمین منوال است
که سیستم های کامپیوتری میتوانند
جنگ را بدون هرگونه (مشوره))
با رهبران نظامی یا سیاسی
براه اندازند.

ممکن است استدلال شود
که احتمال چنین یک تلافی مهلك
اوضاع و احوال اندك است.
بطریق پاسخ به این استدلال
میخواهم بگویم که اگر خواننده
این سطور بکوشد احتمال تولد
خود، و نه احتمال تولد
برادران و خواهران با لقوه
خود، را محاسبه نماید و احتمال
تولد و ملاقات والدین خود
و سپس احتمال تولد و ملاقات
والدین آنها و غیره را مورد
بررسی قرار دهد، بلافاصله
درک خواهد کرد که احتمال
تولد شش عملاً حضراست. ولی
با این وصف، او این سطور
را میخواند.

ترازیدی سفینه فضایی
جیلنجر ایالات متحده آمریکا
نیز بیانگر احتمال غیر متوقعه
بزرگ عملکرد غلطها، سیستم

مطلقاً قابل اعتماد می باشد.
باید بخاطر داشت که آلات غیر
فلزی و بخرنجی ساختاری این
سفینه فضایی اصلاً بالاتر
فلزی براتب بخرنج ترسیستم
فضایی جنگ ستاره گان و با سا-
ختمان های خیلی بخرنج تر
ستیشن های محاروبی مجهز
به سلاح های لایزر و دیگر
انواع سلاح ها قابل مقایسه
نیست. در نتیجه میتوان گفت
که تصادفات، عملکرد های
غلط و انفجارات اشیا که پایه
سیستم جنگ ستاره گان را تشکیل
میدهد کاملاً محتمل است
و به هیچ وجه روشن نیست که
این تصادفات، عملکرد های
غلط و انفجارات چگونه توسط
ظرفین رقیب (الف) و (ب)
تعبیر خواهند شد.

حفظ و نگهداشت متقابل
دوستی
دو سیستمی که در حالت رویا
روی قرار دارند به مجرد
سیویج کردن آنها میتوانند
عواقب مربوط به خود کشی را بار
آورد. این فاجعه میتواند در
طی چندین ثان رخ دهد
و اگر رخ دهد به احتمال قوی
میتوان گفت که هرگز دوباره
رخ نخواهد داد، زیرا
زندگی در روی کره زمین دیگر
وجود نخواهد داشت.

اگر قرار باشد که از این
فاجعه جلوگیری شود، مردم
باید بخاطر خلق سلاح متحد
شوند. در غیر این صورت
اتومات های (متفکر) که
انها خلق نموده اند خود را
متحد خواهند ساخت و مردم
(فاقد تفکر) را نابود خواهند
کرد.



شبانه‌ها

(بقیه از صفحه ۴۹)

میاندازند می رقصد و می جرس خند و تاشاچی ها را می خنداوند .
 و دیگر آنکه ، چند ی پیش شبانه اعظمی ((پاروما)) ایار - ناسن را که یک اثر بزرگ در حوزهٔ بنگال و جلها ی دیگر بود . تاشا کرد و ، خیلی زیاد تحت تاثیر و داستانی فیلم و بازی ((راکسی)) به حیث شخصیت مرکزی و کارگردانی ((ایارنا)) قرار گرفت . به این ترتیب شبانه در حال حاضر در سر دارد تا چنین یک فیلمی که بازنده کی زمان رابطه

داشته باشد بایک ((تیم)) - قوی تا جاییکه او قادر باشد نقش کرکتر مرکزی را بازی کند . و بار دیگر در مسیر بزرگ هنری پایبند دارد ، تهیه کند مخابره برای آنکه به این طرح شکل واقعی بدهد ، قبلا کار بالایی این پروژه را با تمام امکاناتش آغاز کرده است . و شاید از ایارنا شخصا نخواهد تا این فلم را کارگردانی کند . اما هنوز این یک رویاست . روایتی که در فاصله دوری قرار دارد . و ممکن نیست که بزودی تحقق یابد .

حالا که یکی از بزرگترین رقبای شبانه ((سومیلا تل)) در میان مانیت ، هنوز هم امید ی برای شبانه باقی است تا خود را به آن مرحله عالی به آن نقطه اوج که انرا ترک کرده است برساند . چون شبانه

در دوران شکوه خویش درک کرده بود که سرباز بود در طبقه او بهترین است تا کلانتر بودن در طبقه سوم .
 شبانه مرا درک میکنید ؟ اگر نه پس چنین است : ای بسا بهتر آنکه هیروین شماره یک در سینمای هنری واقعی باشید تا یک ستارهٔ مردود و دست دم در سینمای تجارتنی . جالبیکه روی هنر محتوی و سیرت هنری نمی اندیشند بلکه برعکس روی صورت زیبا حساب میکنند .

پان داشت اداره مجله : اما بهترین کارگردانان سینمای واقعگرا و هنری هند معتقد اند که ((شبانه اعظمی یکی از دهن از بزرگترین و مستعد ترین ستاره های سینمای جهانی است))

تاریخی خایونه

الحمراء په اسپانیا کی :
 قدیمی اوندگلی مانی پد اسپانیا د اسلامی حکومت د آثار و خشمه د غرناطه په ینارکی .
 په فرانسه کی د اپفل برج :
 د اپفل بدل شوی برج دی .
 سوه متره لوړوالی اودری پور .
 لری .
 د کریطن مانی په شوروی کی



اونمی خواست آواره باشد

(بقیه از صفحه ۵۹)

فلم فقط میتواند با آثار فلسفی درسیکا و غول سینمای واقعگرای ایتالیا همسری نماید . شمر بر قلب بسیاری - انسانها چنگ زد . کلمه های ((آواره هنر)) بر زبان همسردم از ایالات هند گرفته تا لندن تا شکند و مسکو افتاد .
 آواره نقطه آغاز روز را ج کهور است . برای عباس این فلم آغاز همکاری با راجکهور و هایان ((آوارگی اش)) به حساب می آید . عباس هنگامیکه زیر باران نقد انتقاد قرار گرفت ، که چرا پس از فلم های ((دهرتی کسی لال)) و ((آواره)) حاضر شد .
 است و فلم نامه بچگانه ((بای)) را بنویسد ؟
 به سادگی جواب داد :

برای اینکه بتوانم فلم های ((دویند پنهانی سات هندو - ستانی قصه)) را تمویل کنم . آواره بعدد یگری رانیز به سینمای هند بخشید . این فلم تصور جدیدی تا شاکران خار - جی به جای مارکیان و فیمل ها که آنها را نهادند می دانستند بخشید . این تصویر چهره انسان هندی با خط و خال هندی است .
 خواجه تصویر " آواره " را با فلم (شری ۲۰) تکمیل کرد . در فلم (نیاشنگار) " جهان " او بر این مسأله که ارث و ساد محیط کدام سازند ، شخصیت اند و کار میکند . برای او آموزش نقر مهم داشت .
 فلم بعدی (ضنا) نام داشت . او این فلم را بیشتر از همه می پسندید . در لحظاتی که نآندان سینمای فرانسه فلمهای

هندی را ، چیزی دیگری جز چند آهنگ و قصه که باز دو خورد همراه است به حساب نمی آوردند . (مطلقا) بدون آهنگ و قصه تصور نمیکنند . و مادرتش را - تصویر می نماید . عباس فلمهای حماسی چون ((سهاروسنا)) را که می پسندید . به راستی این اولین فلمی بود که پرده از روی بحران های گوناگون - اجتماعی بر میداشت . این فلم قصه شهر روه و بحران سر نشاء را در بزرگ شهرهای چون ممبئی به نمایش می گذارد ولی مهمترین بخش آنرا نبرد به خاطر زندگی نندن روان هنری در کلیه های فقر زدگی که خشونت بر آن بیدار مینماید ، میسازد . خواجه بدون ستارگان معروف و ساد زبان ساده و روشن اعلامیه می سازد و میسازد که متن آنرا در بهترین بیانیه های سیاسی نمی توان یافت . این را میتوان فلم مستند خواند ولی آنچه بر اهمیت است تصویر بلند بالا زندگی میلیون های انسانی است

که در شرایط جهانی در شهر های بزرگ قرار دارند .
 عباس پس از فلم ((اسمان محل)) که در آن بیماری پرتو سی راجکهور و تصویر بلند بالای یک خان سالار را که در برابر سرگ منطق اش در جامعه نویسن مقاومت میکند ، می گذارد .
 افول می گذارد . فلم های سات هند و ستانی و میله زمانی ساخته می شود که سینمای مدرن سیاسی هند مدتها پیش جای پای گرفته است . زبان نویسی با آنکه از کلمات خود عباس - استفاده شده است ، تولد یافته است ولی به شدت تضاد این دو را میتوان لمس کرد . ظرافت تکنیکی و اکنون جزئیات های سیاسی شده است . دیگر جای برای تجربه های پرجرات عباس وجود ندارد . شاکر دانش دیگر از او پیشی گرفته بودند . با آنهم این آثار بر جاودانگی عباس مبر می زند و دواش را بر این (جریده) ثبت نموده است .

سرخوژی

(بقیہ از صفحہ ۶۱)

— نہ خورجانی تاتہ پیسی
نشم ویلی • زہ بی پخپلہ باپد
مغہ تہ ووایم موضوع لڑخمہ
دغہ دہ ، شنگہ ووایم • یوغمہ
دنارینہ وخبیرہ دہ • ویل پیسی
بندخو تہ سخت دی •

سلکوتری پہ تعجب سحرہ
ماتہ وکتل اوویسی ویل •

— نوخپل مطلب پہ ناغذ
کی ولیکی ، زہ بی ورتہ ورتوم •
یوہ شیبہ ورو

ستہ سلکوترہ راغلہ او ناغذیسی
پہ لاس کی رائی اوویسی ویل •

رئیس صاحب امر دگر •
وہی کتل بناغلی رئیس زما

دلک پہ پای کی امرورکسی
چی ((موضوع دی دمومسی لہ
مرستیال سرہ مطرح شی •
الاسلیک))

— داڈہ مانانوں ؟
— مہ پہ غصہ کیزی ضرورہ

مرستیال صاحب تہ مراجعہ وکری
مغہ مسالہ حل کون • لہ کوٹی

راووتم • وپر غوشتل پہ خپل کار
پسی لاپشم • خوومی لیدل چی
دخیر کارلپارہ سرگردانہ شوم

مگر نتیجہ می ترون وانخیستہ •

زنگ برقی

(بقیہ از صفحہ ۶۳)

مورد ضرورت را از همسایه ها
باعت گرفتیم و گوش زنگ منتظر
آمدن مدیر صاحب عمومی بودیم •
اما آن شب نیز فاجعه ای بوجود
آمد • فاجعه دلخراش تر
مصیبت بارتر که جبران شد یگر
از دست من ساخته نیست •••
برادر عصبانی من برای مدتی
ازد • بخانه من آمد • بود وازما •
حمت های بچه های کوچه و زنگ

بنایی روسته دنصواری دریشی
لہ شینتن سرہ دکتنی پہ وخت
کی دچا پام دغہ نیمگر تیاتہ

راوہ ر اودغی پہ نتیجہ کی
دغہ سری خجالت شی • فلو
می وکری چی باید پہ موضوع دغہ

مرستیال ویتوموم • لاپم دم •
ستیال کوته می پیدانگہ یوشمیر
مراجعین دانقزار پہ خونہ کی

ناست ووظیفی دہ چی انتظار
می وایست تره زمانوبت راورسیسی

لله چو مرستیال زہ دننه وروغو •
بتم پہ دغہ وخت کی دغہ د
تیلفون دزت اوازهم پورته شو •

مغہ پہ یولاسر غوز ن نیولسی وہ
اوخبیرن بی کوئی اویہ بل اسرہی
ناغذ زمالہ لاسہ وانخیست اودرئیس

ترجمولاندر بی زیاتہ لہ •
((موافقہ لوم)) • لہ پیسی
حیرانتیا مر بکرونه وشول ، وھی

ویل •
— لہ شہ شی سرہ موافقہ

لور • تاسو زما پہ مقصد پوہ لہ
شون •

مرستیال چی پہ تیلفون کی
پہ خبر بوخت ماتہ وویل •

— موضوع ماتہ روشنہ دہ ژر
۲۷ مرہ خونہ تہ ریازانسف تہ

ز دن های شان خلق تنگ شده •
چندین بار آنها را در کوچه
دوانده بود وازهمه شان دل
پر خونی داشت •••

شام موقعی که برادر من از بازار
بخانه بر میگردد ، مقوجه میشود
که شخصی تلاش دارد تا زنگ
در را بفشارد در تاریکی شام
او متوجه شقیقه های سفید
مدیر صاحب عمومی که قد پخچ
دارد نشد • از عقب یخنش
میگرد و میگوید •

— گیرت کم ••• ای بی پدر
و مادر مردم آزار •••

مدیر صاحب عمومی مجال
زنگ دروازه را بصدای دریا وره
وبگریزه •••

— چه وقت •••

حرف نمی یابد ، زیرا ضربات مشت
وسیلی برادر من بسروروش می
بارد ••• بعد او با کاکه گسی
خاص وارد خانه میشود ، ابتدا
چیزی نمیگوید ولی چند دقیقه
بعد با خوشحالی صدای میکند •

— خوب زد من
— میگویم •
— کی رازدی ؟
— یک آدم طفل طبیعت و مردم
آزار را •••

ورشو ، ژر ، مغه به موضوع حل
لور •

— آخرت امساله بخوپتہ
رئیس پور ازہ لور • یوہ ول
مغہ گیرکری چی ((ویسی
تور •••

— تاسی مطمئن اوسی • مو
تووع حل کیزن • ژر ریازانسف تہ

ورشی • برشی تہ لاپم • دون بر
عمری برشی تہ لاپم • دون بر
خی تون کارکونکسی بندگیسی

وی ••• وکچی ماغوشتل نہ و •
بندخو ویل •

— ناغذ دن راگرہ •
مغوی ناغذ وانخیست • مہو

بی کی ، نمرہ بی پورولہ اود •
مغی نمرہ بی پہ خولتا بونولسی

پرسولہ اربیا بی مغہ سورن کی
اویہ نارتل کی بی وانوہ اووی •
ویل •

ولاپ شہ ، خانجر جمع اوسہ ،
کارسمیزی •

ناپہ می پہ دغیشلوی مہ
دنصواری دریشی شینتن ولید •
مماغہ رئیس ، تراوسہ بی لادیتلون

تتی نہ وہ تری • ترخوچی می غز
ورته ناوہ مغہ خپلی کوٹی تہ

ننوت • زہ وپسی وختاستم
دغہ سلکوترن زہ بیاد ننه
کوٹی تہ پری لئودم •

— لعنت پردن کار • زہ کار
لورم • یوازی پوہ شخصی خسو

— همین چند دقیقه پیش -
دود از کله ام بلند شد و صدای
شبیه ماکیان خانگی از گلویم
خارج شد •

— برادرم کدی •••
بلی حد من درست بود •••
فردا وقتی که به اداره رفتم دیدم
که چند جای صورت مدیر صاحب
عمومی پلستر شده و بندید مگی
و کیودی های فراوانی در هر
قسمت صورت شان بمشاهند •

میرسید •••
حال باقی قضا یا را خود شان
حدس بزینید •••
اخ زنگ برقی •••

— بابا آدمی ره که میخواست
زنگ دروازه را بصدای دریا وره
وبگریزه •••

— چه وقت •••

— چه وقت •••

— چه وقت •••

مغہ خبرہ ستاسورئیس تہ
وایم اویہ خپل کارپسی خم •

سلکوتر پنداسی حال کی چی
پہ تاپی کولو بوختہ شوہ وویل •
— نودراتلونکی دوشنبی پہ
ورخ راشی •

لہ شہ شومی پہ لاس کہ وای نو
دغی پرسر می واعہ • پہ بسو •
گنید وسوہ درئیس کوٹی تہ ننوتم •

رئیس و لاپ ما پخپلہ وکی •
— بناغلی محترم ••• دخدائ
لپارہ پدی اداره کوشہ حاصل

درتہ ووایم •••
پام می شوچی دغہ دیتلون
تتی تری دہ • لگہ چی یووصال

یخی اویہ چازما پرمج راشیندکی
ون سور شوم • نورشہ دویلو لہ
پارہ پاتی نہ ووی •

رئیس پہ ممبرانہ لهجه راتہ
وویل •

— ممبرانی وکری شہ کار
لور •••

— مہ شرمیزہ ایازموز پپہ
دغتر وونکی چاتاسو خورولکی

یاست ••• وواپہ • وھی ویل •
— نہ ••• کارم اجراشو •
اصلا • لوم کار کی هم نہ درلود •

خجالت لہ کوٹی راووتم • پپہ
خپلی بر عقلی سی خندل • آخو
پرمایی شہ چی دچا دپتلون دتتی

پہ خارارد خان لپارہ دومره دسو
در دپیدا لورم ؟

—

—

—

—

—

—

—

—



معرفی کتاب

سباوون کتابهای مختلف ادبی علمی و هنری واجتماعی رامعرفی مینماید .

کتاب فروشی هایی که می خواهند کتابهای چاپ شده و پیا تورید شده شان از طریق مجله سباوون معرفی گردد با اداره مجله در تماس شده و کتابهای مربوط را به دسترس اداره بگذارند

تذکره

داستانی درباره شرح حال دستمای از وطنپرستان که در

مقابل نیروهای خارجی وکلچاک از میهن خود اتحاد شوروی دفاع میکنند و درین راه جان میدهند .

نویسنده الکساندر الکساندر ویچ فادایف نویسنده مشهور اتحاد شوروی - از انتشارات کبیته دولتی طبع و نشر ۲۳ - صفحه قیمت ۹۹ - افغانی .

کتاب هفده بخش دارد هر بخش با شماره و عنوانی مشخص شده است که در تعدادی حوادث پر ذهن خواننده اثر میگذارد .

شکست یکی از کتابهای با ارزش است

ادبیات و ادبیات

شاعری و هاند کوزریار د هیواد بیاروی لیکوال ، شاعر و ژپ یوه - د چاپ او خپرولود دولت کمیته له خپرونوڅخه په ۸۷ ۱ مخونوکی .

په دې مجموعه کې د پوهاند زیارازاد شعرونه راټول شوي دي چې ټول یی د مینسی اور اووینوڅخه تصویرونه جوړوي او د زیارکبیر انسان مبارزه او هاند پکی ستاین او نور خلک ژوند هاند او هڅی ته رابولی .

په مجموعه کې ټول ۴۰ شعر ونه راغلی (قاروق)

باشی زاده ، محمد رحیم عورتگر و محمد عیسی منگل به نمایش گذارده شده است و هنرمند جوان ضیا کوشا که به گونه کولازگناه نقاشی مینماید چند نمونه از کارهایش را به نمایش گذارده است . در انرینش آثار کاندید شده این کانکور سه قطعه حایز جوایز اول ، دوم و سوم خطاطی گردیده اند . دل در سینه منیر تپید و هسته از خود شربرسید : (چه کسی مقام اول را گرفته باشد ؟) بعد نامها خوانده شد . (منیر بیگان حایز مقام اول کانکور خطاطی)

بر خاست و با قدم های مضمم بخاطر گرفتن جایزه اشربیشرفت (کابل)



نویسان و خطاطان کشور بهترین نمونه های کارشان را کاندید کردند و اند که به ۲۶ پارچه میرسد و علاوه کرد که درین نمایشگاه علاوه بر اثار کاندید شد خطاطی ، یک تعداد اثار میناتور از هنرمندان ورزیده چون شیرمحمد

در نمایشگاه خطاطی

مسئول بجهی گرافیک اتحادیه نزدیک میکروفون آمد او ضمن صحبت هایش یاد او شده که درین کانکور تعدادی از خوش

آهنگ جدید

درین تازه گی ها اداره موسیقی تلویزیون آهنگهای جدیدی را با صدای هنرمندان خوب ثبت نموده است . با آواز گیلای سیما ترانه د آهنگ جدیداً ثبت گردیده است .



سینما ترانه درین اواخر سفری به اتحاد شوروی داشت اومیکوید :

من درین سه سفر خود در جمهوریت های مختلف اتحاد شوروی مانند ازبکستان ، تاجکستان ، قزاقستان وار - منستان و همچنان شهر مسکو کسرت های را اجرا کردم که مورد توجه اهالی اینجا قرار گرفت و خیلی زیاد مرا تشویق کردند .

با صدای شاد کام یک آهنگ جدید ثبت گردیده که شعر از لاهوسو کمپوز از خود شاد کام میباشد .

سحرگن بورا نیز یک آهنگ جدید ثبت کرده که شعر و کمپوز از خود ش میباشد .

با صدای خوب کی محمد و آهنگ جدید محلی ثبت گردیده است .

به صدای خوب نواد رامیز د آهنگ ثبت گردیده که شعر ان از کهزاد و کمپوز از شاد کام میباشد . (دلچرم)

محمد سدید دی • او هنر - مدان بی د سپه ما محبوبی خیری ابراهیم طفیان معرفی فت شاه اولیم دی •

• وروستی میله (آخرین ارزوا شپیزم هنری رنگه فلم دی ددی فلم کار تقریباً ۷۰ - قهصد ه پرمخ تللی دی •

• ستوری نه مری (ستاره گان نمی میرند) پوهنری سور او سپین فلمی چی تراوسه بی صرف د فلم خپرستل بشپهر شوی دی اود قهرمن د موسی پوری اهری • ددی فلم د اهرت کرباس شهبان ه فلم اخپستونکی سلیمان علم اود اکثر غلام



په تندیو کانوکی



فروشگاه
موتور



برادران

واردکننده موتورهای

تویوتا، لادا و بنز

موتورهای بنز مدل ۸۷ و تویوتا
مدل ۸۷ جدید را برای فروش آماده

دارد.

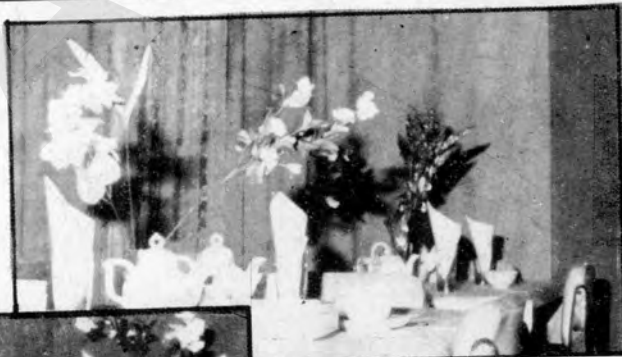
نیازمندان می توانند به تلفون های ۳۴۲۹۷

و ۳۴۲۵۰ در تماس شوند.

آدرس: چهارراهی انصاری - شهر نوکابل



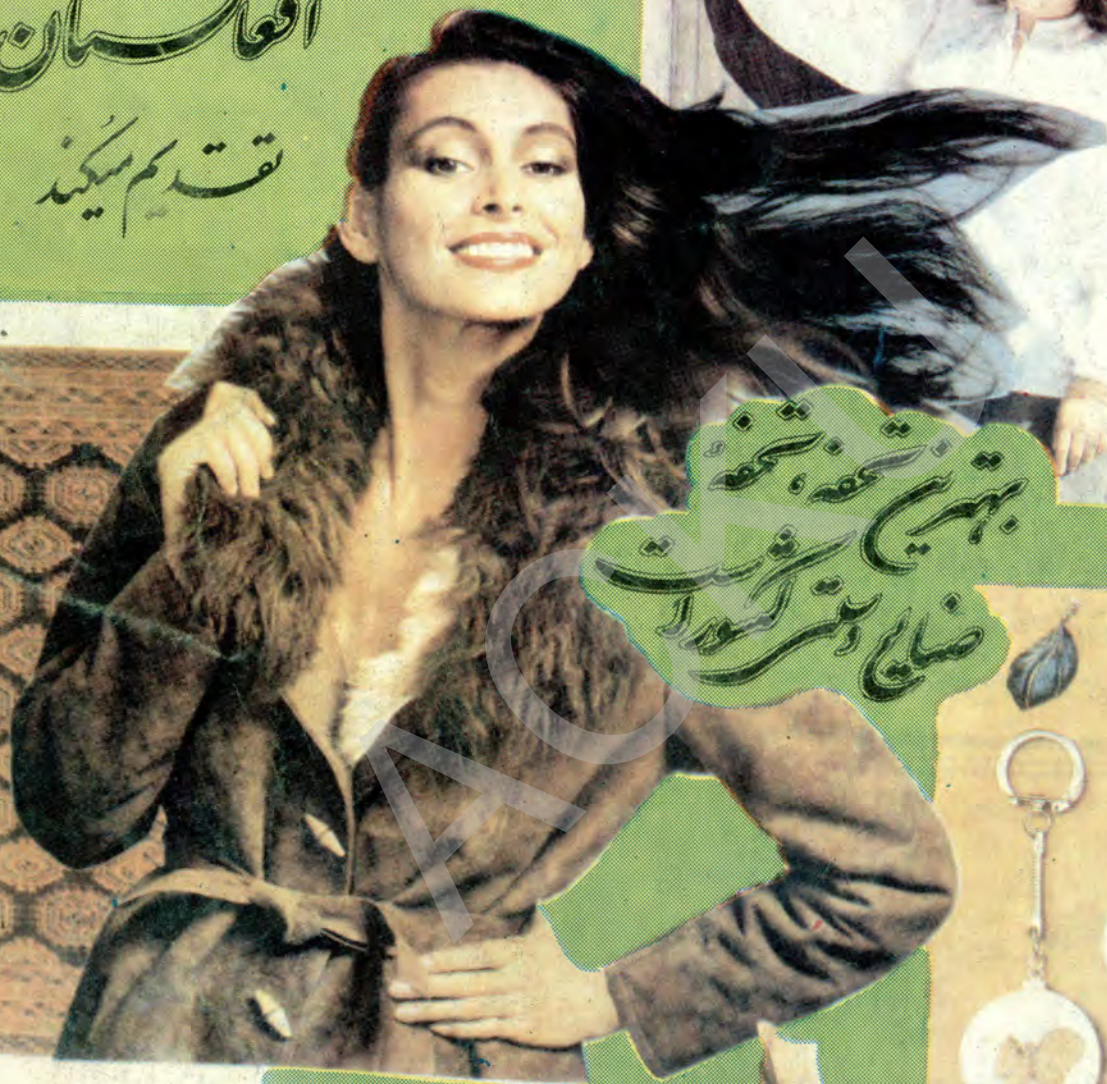
کلوپ
اتحادیه ژورنالیستین



مهم نوعی محفل را رسم، عروس و شیرین خورد
تا به حال می توانید در کلوپ اتحادیه ژورنالیستین
برگزارکنید. تلفون: ۲۴۹۱۶

ریاست مرکز انجمن و صادرات

صنایع دستی افغانستان
قدیم میکند



بهترین صنایع دستی
صنایع دستی کشور



ریاست مرکز انجمن و صادرات صنایع دستی افغانستان یکشنبه
موسسه صادراتی انواع مختلف تولیدات صنایع دستی افغانی قالی،
کشم، السه باب، تولیدات چرمی، تولیدات مرمر و رخام، زیورات
انلی و بدلی، تولیدات پشمی، پوستین و پوستینه، تولیدات مسی
و استیای دیگر که از این طریق به اکثر کشورهای اروپائی، امریکائی
و آسیائی ارسال میگردد. ریاست صنایع دستی افغانی را که معرفی کشور و فرهنگ
مختلف تولیدات صنایع دستی افغانی را که معرفی کشور و فرهنگ
کشور باستانی ما میباشد برای تمام مشتریان داخلی و خارجی
عرضه میدارد.